



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله:

امروزه باید شکر گزار خداوند منان باشیم که با پیشرفت و وسایل ارتباط جمعی، همه می توانند بحث و گفتگو و تبادل افکار داشته باشند. این خود می تواند نوید بخش پیام صلح و دوستی و صفا و صمیمیت برای همهٔ جهانیان باشد تا بدین وسیله کرامت از دست رفتهٔ انسان به او بازگردد؛ چرا که انسانها فطرتاً دارای کرامت و ارزش والا هستند و قرآن کریم هم، به نحو عام به این معنا متذکر شده است که: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾

\*\*\*



---

اندیشه / ۲

---

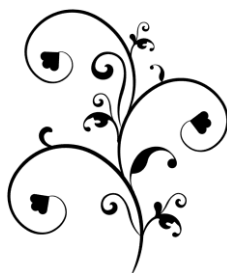
# حقوق زنان و کودکان

از منظر فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام  
حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظلّه

---

۱۳۹۱

---



اندیشه / ۲

---

## حقوق زنان و کودکان

---

از منظر فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام  
حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظلّه

نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۹۱

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۱۰۰۰۰ ریال

# فهرست مطالب

سخن نخست ..... ۱۱

دفتر اوّل / ۱۹

حقوق زنان و احکام مجازات در اسلام

اشاره ..... ۲۱

سنّ و مسئولیت کیفری ..... ۲۳

جنسیت در شهادت ..... ۴۳

دیه ..... ۵۵

قصاص ..... ۶۴

تعیین سنّ مسئولیت کیفری در اجرای قوانین مجازات  
اسلامی برای کودکان و نوجوانان ..... ۷۴

### دفتر دوّم / ۸۳

#### حق حضانت کودکان ( فرزندان )

اشاره ..... ۸۵  
گفت و گو ..... ۸۷  
تفاوت میان ولایت و حضانت ..... ۸۸  
تقدم حق الولایه مادر بر جدّ پدری ..... ۸۹  
برخی از شروط حضانت ..... ۹۳  
امین و متعهد بودن ..... ۹۳  
نداشتن مرض مُسری ..... ۹۴  
حق حضانت کودکان در فتاوی حضرت آیت الله  
العظمی صانعی ..... ۱۰۰

### دفتر سوّم / ۱۱۳

#### حقوق کودکان و نوجوانان

اشاره ..... ۱۱۵  
بیانیه حضرت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت روز  
جهانی کودک ..... ۱۱۸  
گفت و گو ..... ۱۲۰  
عوامل رعایت حقوق کودک ..... ۱۲۵  
(۱) ریشه کن کردن فقر ..... ۱۲۵  
(۲) ایجاد زمینه تحصیل و فراگیری دانش ..... ۱۲۶  
(۳) تنظیم خانواده و فرزند کمتر ..... ۱۲۶

- ۱۲۷ ..... تربیت دینی - علمی
- ۱۲۸ ..... احترام به کودکان
- ۱۳۱ ..... تشکیل دادگاه ویژه کودک آزاری
- ۱۳۲ ..... تفاوت مجازات بزرگسالان با کودکان
- ۱۳۳ ..... حرمت کودک آزاری در اسلام
- ۱۳۴ ..... بهره‌گیری از اندیشمندان حوزه و دانشگاه
- ۱۳۶ ..... آموزش لازم برای جلوگیری از ایدز
- ۱۳۷ ..... مجازات اعدام برای نوجوانان
- الف) دیدگاه فقها پیرامون جاری نبودن حدود در زمان  
غیبت ..... ۱۳۷
- ب) عدم اثبات برخی حدود بر اساس آئین دادرسی  
اسلام ..... ۱۳۸
- تلاش حضرت علی علیه السلام برای جاری نکردن حکم  
سنگسار ..... ۱۳۹
- ج) قصاص مجرم کمتر از ۱۸ سال ..... ۱۴۳
- تساوی حقوق مسلمان با غیر مسلمان ..... ۱۴۶
- حرمت کودک آزاری در فتاوی حضرت آیت الله  
العظمی صانعی ..... ۱۵۱
- تشکیل نظام ویژه دادرسی برای کودکان و نوجوانان ... ۱۵۶
- کتابنامه ..... ۱۶۱





---

انديشه / ۲

---

حقوق زنان و کودکان



## سخن تحت

« امروز اساس حرکت بشر بر پایهٔ عقل است و هر کسی که از عدالت و آزادی و خرد ورزی سخن می‌گوید، محبوب بشر است و هر کس از جنگ و آدم‌کشی حرف می‌زند، منفور است.»

« دنیای امروز، دنیای علم و صلح طلبی و حقوق بشر است و در این دنیا با این وصف سلاح اتم و غیر اتم دیگر کاربرد ندارد.»

« روشنفکران و اسلام شناسانی که هم جوامع بشری را می‌شناسند و هم اسلام را، باید بنشینند و با اندیشمندان سایر مذاهب برای نیل به مشترکات انسانیت با یکدیگر گفتگو کنند و من امیدوارم در گفتگوی تمدن‌ها به جایی برسیم که دیگر در دنیا سخنی از جنگ و ترور در میان نباشد و همه مسائل با گفتگو و مذاکره حل شود.»

از بیانات حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله

از دیرباز در جوامع سنتی - اعم از شرقی یا غربی - بحث زنان و کودکان و حقوق آنان معرکه آرا بوده و هست. درباره زنان در عرصه‌ای از تاریخ به این نکته بر می‌خوریم که به آنان به عنوان جنس دوم نگریسته می‌شده و با این قشر بزرگ بشری که نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، بسان کالا برخورد شده است. کودکان نیز - این آینده سازان هر جامعه - گاه و بی‌گاه از حقوق متعلق به یک انسان بما هو انسان، محروم بوده‌اند و دیدگاه بزرگسالان نسبت به حقوق انسانی آنان دچار ضعف و کاستی‌هایی بوده است. با این که در نگاه جامعه شناختی نمی‌توان از اهمیت شگرف این دو قشر در شکل‌گیری و ساختارسازی جوامع غافل بود.

ادیان الهی به طور عام، و دین و شریعت خاتم به گونه خاصی، از بدو تولد در شبه جزیره عربستان، همواره با این سؤال و مانع از سوی ملحدان مواجه بودند که چرا حقوق جنس مؤنث و کودکان در پاره‌ای از موارد با جنس مذکر همسان است؟ در عربستان آن روز، هنگام ظهور نبی خاتم صلی الله علیه و آله، اعطای حقوق مشابه به آنان جزو خطوط قرمزی محسوب می‌شد که عبور از آن، مشکلات عدیده‌ای در وظیفه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد کرده بود. به همین دلیل پیامبر اسلام و پس از ایشان، ائمه معصومین علیهم السلام، در مقاطع مختلف تاریخ اسلام چه در گفتار و چه در کردار با ظرافت خاصی حقوق حتمی این دو قشر را مورد تأکید قرار داده‌اند.

پس از گذر از سنت به تجدد، انسان به دنبال ایفای نقش گسترده در جهت احقاق حقوق زنان و کودکان بود؛ اما پس از کنکاش در موادی که به‌عنوان حقوق زنان و کودکان مطرح شده و می‌شود می‌توان به جدّ ادعا کرد که ریشهٔ این مصوّبات و میثاق‌ها قبل از هر چیز در ادیان الهی و به‌ویژه دین حنیف اسلام ریخته شده بود. اگر ادعای بشر قرن بیستم این باشد که خود و به تنهایی و فارق از آموزه‌های دین طلایه‌دار تصویب قوانینی در فرآیند احقاق حقوق آنان بوده‌اند، ادعایی به‌گراف است؛ چرا که در هزاره و سده‌های گذشته، بشری که فطرت و عقلش دچار گرد و غبار تعصّب، جهالت و تحجّر شده بود، نتوانست آنها را به‌خوبی درک و هضم نماید تا این که پس از سال‌ها کشمکش، عقلای بشر در پرتو همان تعالیم و حیانی - به‌ویژه اسلام محمدی ﷺ - توانستند از بی‌راه به راه بازگردند.

مبحث حقوق زنان و کودکان فرآیندی گسترده دارد و در میان این مباحث، احکام مجازات، رابطه سن، جنسیت و مسئولیت کیفری، شهادت زنان و همسانی آن با مردان، قصاص، حضانت و دیگر نمونه‌ها همیشه مورد بحث و جدل میان فعالان دینی و غیر دینی بوده است.

با ادعای این که اسلام دین کامل و شامل است، همواره این پرسش مطرح شده که این دین چه نگرشی نسبت به حقوق بشر و به‌ویژه زنان و کودکان دارد؟ برخی به دلیل نداشتن آگاهی کامل از انگیزش‌های دینی در این فرآیند،

دین را به تضييع حقوق آنان متهم می کنند. ناگفته پیداست برداشت‌های متحجرانه از متون و قرائت‌های ناسازگار با عمق شریعت رحمانی - عقلانی اسلام؛ در این قضاوت ناعادلانه مؤثر بوده است.

واقعیت امر این است که نگاه ظاهری و سطحی به دین و عدم اتکا به فقه نواندیشانه، بالنده و پویا، که زمان و مکان را عناصری مهم در فهم دین می داند، نمی تواند به جدال شبهه‌انگیزان رفته و به برخی شبهات و پرسش‌ها پاسخ دهد. اگر عناصری که نام برده شده به‌عنوان چراغ راه در فهم آیات، روایات و دیگر متون دینی مورد امعان نظر قرار گیرد، بی شک می توان از یک نگاه برون دینی به نگاه درون دینی نسبت به حقوق بشر رسید. لازمه این مهم آن است که اندیشمندان همواره راه گفتگو و هم‌اندیشی را دچار انسداد و ایستایی نکنند و در وهله اول ضمن احترام متقابل به طرف گفتگو، با دلیل و برهان متناسب با فطرت و عقل، به نقد و بررسی حقوقی اندیشه‌های جدید که زاییده فکر بشر است پرداخته و پس از آن، به تطبیق آن با آموزه‌های دینی پردازند.

... اما این مجموعه ؛

پس از برهه‌ای از زمان، این زمینه آماده شد که گذشته از اندیشمندان وطنی، دیگر اندیشمندان و فعالان حقوق بشری از اقصی نقاط جهان، به ایران سرازیر شوند تا در فرآیند گفتگو و تعاطی اندیشه، به

محضر بزرگان دینی آمده و درباره نگاه و برداشت دینی آنان از مفاهیم حقوق بشری به بحث و مباحثه بنشینند. آنچه در این مجموعه به همت علاقه‌مندان و شاگردان حضرت آیت الله العظمی صانعی دامت‌الله گردآوری، مستند سازی و مورد ویرایش محتوایی و ظاهری قرار گرفته، حاصل گفتگو و مباحثه دو محقق و پژوهش‌گر دانشگاهی با حضرت آیت الله العظمی صانعی است که یکی مسلمانِ وطنی، و دیگری مسیحی مذهب غیر وطنی است، و طبعی می‌نماید که هر یک از منظرهای خاص به پرسمان پردازند؛ و دیگری مصاحبه خبرنگاری است که در حوزه زنان و حقوق آنان فعال می‌باشد.

دفتر اول این مجموعه؛ که حاصل گفتگوی آقای دکتر مهرپور با معظم له می‌باشد به مباحثی درباره «حقوق زن» و «احکام مجازات» در زمینه‌های: «سنّ و مسؤولیت کیفری»، «جنسیت و شهادت»، «دیه» و «قصاص» را به خود اختصاص داده است. در پایان این دفتر هم به فتوای تفصیلی حضرت آیت الله العظمی صانعی پیرامون قوانین مجازات اسلامی با عناوین: «تعزیرات»، «حدود» و «قصاص» در تعیین سنّ مسؤولیت کیفری پرداخته شده است.

در دفتر دوم؛ خبرنگار روزنامه ایران پرسش‌هایی را درباره «حق حضانت کودک و فرزند» مطرح می‌کند که با پاسخ‌های متقن حضرت آیت الله، به مطالب

سودمندی در این باره اشاره می‌شود. در پایان این دفتر، جهت اطلاع بیشتر خوانندگان محترم، فتاوا و نظرات کاربردی معظم له در حوزه «حق حضانت کودکان» به این مجموعه اضافه گردیده است.

و اما در دفتر سوم؛ آقای «کریستین سالازار» نماینده وقت یونیسف در ایران، در محضر معظم له در گفتگویی نسبتاً مفصل پیرامون «حقوق کودک»، «کودک آزاری» و «مجازات کودکِ خطاکار» سؤالاتی را مطرح می‌کند و به دنبال دریافت دیدگاه‌های اسلامی - آن هم با تحلیل و اجتهاد آیت‌الله العظمی صانعی - است. او که خود در کشورهای گوناگون با اندیشمندان مختلف به بحث و گفتگو نشسته و تمایل زیادی به شنیدن آرا و اندیشه‌های اسلامی از دیدگاه فقیه نواندیش دارد به مناسبت، اشتیاق خود را نسبت به طرح برخی مباحث اسلامی پیرامون آیین دادرسی نوجوانان مانند: اعدام کودکان زیر ۱۸ سال مطرح می‌کند و حضرت آیت‌الله العظمی صانعی نیز مباحث فقهی اجرای حدود اسلامی را در زمان غیبت کبری و سخت‌گیری‌های اثبات برخی حدود اسلامی را براساس آیین دادرسی اسلام بیان فرموده و در ادامه به مبحث رأفت، رحمت و عاطفه اسلامی در مسأله جرم‌شناسی و مجرم به مثلث دولت، ملت و اولیاء دم مشترکاً اشاره می‌نماید و در تبیین دیدگاه اسلام و فقه امامیه در تساوی



حقوق مسلمان با غیر مسلمان مطالب مفیدی را ارائه می‌فرمایند که جناب کریستین سالازار پس از دریافت پاسخ پرسش‌های خود از زبان معظم له، در اثنای این بیانات تحت تأثیر اندیشه‌های ایشان قرار گرفته و می‌گوید:

« با همین مطالب مختصری که از اسلام مطرح کردید، مرا بیشتر تشویق کردید که مسلمان بشوم! »  
در پایان این دفتر نیز - همانند دو دفتر پیش - جهت اطلاع و سهولت دریافت خوانندگان محترم از فتاوی کاربردی معظم له در حوزه « کودک آزاری »، برخی از پرسش و پاسخ‌های مربوطه تقدیم علاقه‌مندان شده است.  
سلسله مباحث « اندیشه » با دیدگاه‌های اصیل و بنیادی، - همانگونه که در شماره اول این سلسله بدان اشاره گردید - در جهت طرح و حل برخی چالش‌های دینی و اندیشه‌ای موجود در فضای جامعه، پا به حوزه گفتمان اسلامی با الهام از منابع دین و شریعت پدید آمد. امید آنکه در ایجاد بستر مناسب در تحقیق میدانی موضوعات مورد ابتلای جامعه اسلامی و انسانی به هدف و مطلوب والای پروردگار متعال و انبیا و اولیای معصومین علیهم‌السلام تقرب یافته باشیم. إن شاء الله

اینک جزء دوم این مجموعه با عنوان « حقوق زنان و کودکان » تقدیم صاحب‌نظران و علاقه‌مندان آن می‌گردد.





دفتر اول

---

**حقوق زنان و احکام مجازات در اسلام**

---

◀ سنّ و مسئولیت کیفری

◀ جنسیت و شهادت

◀ دیه

◀ قصاص



## اشاره

هم خوان نبودن حقوق زن و مرد در قوانین بین‌المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، با برداشت سنتی از برخی احکام اسلامی در این باره، باعث ایجاد شبهات بسیاری در میان فعالان حقوق بشر، حقوق‌دانان، نهادهای مدنی و سیاسی، فعالان اجتماعی و تساوی طلبان در سطح مجامع علمی و جوامع انسانی شده است. مطالب پیش رو، مصاحبه و در واقع مباحثه علمی میان دو فرهیخته برخاسته از حوزه و دانشگاه است که از دو دیدگاه، مباحث مربوط

به « حقوق زنان » را در چهار بخش مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند:

الف: سن و مسئولیت کیفری؛

ب: جنسیت و شهادت؛

ج: دیه؛

د: قصاص.

حضرت آیت الله العظمی صانعی در این گفتگو با استناد به دلایل عقلی و نقلی و برداشت نواندیشانه از متون مورد استناد، نظرات و دیدگاه‌هایی را مطرح کرده‌اند که می‌تواند به شبهات مطرح شده دربارهٔ تعارض و ناسازگاری احکام اسلامی و فقهی با قوانین بین‌المللی پاسخ مناسب بدهد. این گفتگو که توسط آقای دکتر حسین مهرپور انجام شده در روزنامه اطلاعات طی سه شماره در تاریخ‌های: ۱۳۷۸/۶/۱۰، ۱۳۷۸/۷/۴ و ۱۳۷۸/۷/۱۰ چاپ و منتشر شده است و هم‌اینک نیز پس از ویرایش جدید، به همراه مستندسازی و برخی اضافات - از جمله استفتاء مهم از محضر معظم له پیرامون « تعیین سن و مسئولیت کیفری در اجرای قوانین مجازات اسلامی برای کودکان و نوجوانان » -، به دلیل اهمیت موضوع از سویی، و فضل و کمال علمی مطالب و مباحث مطروحه در این گفتگو در جلد دوم سلسله مباحث « اندیشه » تقدیم می‌گردد.

# سن و مسؤلیت کیفری<sup>۱</sup>

دکتر مهرپور<sup>۲</sup>: یکی از مسائل مهمی که امروزه در دنیا مطرح است، مسئله تساوی زن و مرد در حقوق و احکام اسلامی است. در قوانین بین‌المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر مقررات بین‌المللی بر تساوی حقوق زن و مرد و عدم تبعیض بین آنها تأکید شده است؛ اما همان‌طور که می‌دانید در احکام اسلامی، زن و مرد از نظر حقوقی تفاوت‌هایی دارند. البته تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد مسلم است؛ اما سؤال این است که آیا این

- 
۱. شایان یادآوری است جهت اطلاع بیشتر خوانندگان محترم از فتاوی‌ای کاربردی در زمینه «سن و مسؤلیت کیفری» متن کامل سؤال سرویس فقه و حقوق خبرگزاری دانشجویان ایران و جواب حضرت آیت‌الله العظمی صانعی، در پایان همین بخش تقدیم علاقه‌مندان شده است.
  ۲. آقای دکتر حسین مهرپور دارای درجه دکترای حقوق خصوصی بوده و در درس حوزوی نیز تا حد خارج فقه و اصول تحصیل کرده است. ایشان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی سوابق مختلف علمی و اجرایی را در کارنامه خود دارد که از آن جمله: استاد دانشگاه، قاضی دادگستری، عضو حقوقدانان شورای نگهبان، معاون قضایی رئیس قوه قضائیه، مشاور رئیس‌جمهور و رئیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، معاون حقوقی و بررسی‌های فقهی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری و ... .

تفاوتها به تفاوت در احکام و قوانین منجر می‌شود یا نه؟ با توجه به قوانینی که در بسیاری از کشورهای اسلامی در مورد زنان وضع شده است نوعی فرونگری و تبعیض نسبت به آنان دیده می‌شود که از جنبه بین‌المللی سؤال برانگیز است. به طور کلی، مهم‌ترین تفاوت‌هایی که میان زن و مرد وجود دارد به چهار دسته تقسیم می‌شود که آنها را به طور مستقل مطرح می‌کنم و تقاضا دارم نظرتان را در مورد آنها ارائه فرمایید:

اولین مسأله در مورد «سن و مسئولیت کیفری» است. یکی از مسائلی که در مسئولیت کیفری افراد نقش دارد سن آنهاست. اگر سن کسی که خلافی انجام داده به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد، طفل محسوب می‌گردد و مسئولیت کیفری متوجه او نمی‌شود. مسئولیت کیفری متوجه افرادی می‌شود که به حد بلوغ شرعی رسیده باشند. حد بلوغ شرعی برای دختران نُه سال تمام قمری و برای پسران پانزده سال تمام قمری مقرر شده است. بنابراین دخترها شش سال قبل از پسرها به بلوغ شرعی می‌رسند و طبعاً اگر خطایی انجام دهند، در سنی کمتر از پسرها مجازات می‌شوند، یعنی اگر دختر ده



ساله‌ای خلافی مرتکب شود خودش مجازات می‌شود ولی اگر پسر دوازده ساله‌ای جرمی انجام دهد، مسئولیت کیفری ندارد.

آیت الله العظمی صانعی: یکی از مسائلی که در جهان و اسلام حل شده، این است که طفل مسئولیت ندارد و وقتی به سن بلوغ رسید، مسئول می‌شود؛ اما شبهه شما در این مورد است که: «چرا در اسلام سن تکلیف و مسئولیت‌پذیری دختر و پسر تفاوتش زیاد است؟»

به بیان دیگر: دختر از نُه سالگی مکلف می‌شود و پسر از پانزده سالگی. این تفاوت سن تکلیف، هم در اعمال عبادی مؤثر است و هم در انواع مجازات‌های قانونی؛ اگر دختری هشت ساله دزدی کند کمی از ناخنش را خراش می‌دهند، اگر دختر ده ساله دزدی کند، با شرایطی دستش را قطع می‌کنند؛ اما اگر پسر سیزده ساله دزدی کند ناخنش را خراش می‌دهند و دستش قطع نمی‌شود. تفاوت سن بلوغ دختر و پسر را شش سال دانستید و آن را به جنسیت دختر و پسر برگردانید.

مسئله‌ای که طرح کردید دو جنبه دارد: یکی تفاوت دختر و پسر در سن تکلیف و دیگری در سن مجازات.

در مورد جنبه اول: باید بگوییم که به نظر ما تفاوت سن تکلیف دختر و پسر شش سال نیست، بلکه دو

سال است؛ سن بلوغ دختر سیزده سال<sup>۱</sup> و سن بلوغ پسر پانزده سال است.<sup>۲</sup> بنابراین دختر و پسر در بلوغ عبادی و تکلیفی، دو سال با هم فاصله دارند و این به جایی هم ضرر نمی‌رساند و با مسائل حقوقی هم منافاتی ندارد. در دنیای پزشکی هم پذیرفته‌اند که بلوغ جنسی دختر، قبل از بلوغ جنسی پسر است و ثابت شده که ۷۰ درصد دخترها در سیزده سالگی بالغ می‌شوند؛ ولی پسرها در سن سیزده سالگی حالت مردانگی پیدا نمی‌کنند و غدد جنسی آنها ترشح نمی‌کند. بنابراین، بلوغ جنسی در دختر و پسر تفاوت تکوینی دارد و قابل انکار هم نیست. اسلام در بحث عبادات و سن تکلیف از باب نشانه‌ها و علائم، ابتدا به رشد غدد جنسی توجه می‌نماید و بعد از آن به سن تکلیف اشاره می‌کند، آن هم در صورتی که نشانه‌ای در غدد جنسی بروز نکرده باشد. از نظر حقوق مدنی، همان‌طور که می‌دانید فقط بلوغ جنسی ملاک نیست، «رشد» هم مطرح است؛ در قرآن به مسئله رشد اشاره کرده می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾.<sup>۳</sup> بنابراین در اجرای قانون مدنی، مهم نیست

۱. برای اطلاع بیشتر خوانندگان محترم از نحوه استدلال و استنباط موضوع فوق، توسط حضرت آیت الله العظمی صانعی به کتاب فقه و زندگی، شماره ۷ با موضوع «بلوغ دختران» مراجعه شود.

۲. نک: رساله توضیح المسائل آیت الله العظمی صانعی، مسأله ۲۲۶۸.

۳. «پس اگر از آنان رشدی [عقل و حسن تدبیر امور]، دیدید اموالشان را به خودشان بدهید». (النساء (۴)، آیه ۶).

سنّ دختر و پسر چند سال باشد، آنچه مهم است « رشد » است. به عنوان مثال انسان، گرچه نابالغ هم باشد ولی وقتی رشید شد، اموالش در اختیارش قرار می‌گیرد و می‌تواند در آن تصرف کند.<sup>۱</sup>

در مورد جنبهٔ دوم: از نظر قانون مجازات هم « رشد » معتبر است. « رشد » یعنی علم و آگاهی در حدی که فرد بداند کاری که می‌کند عملش مجرمانه بوده و مجازات معین دارد و سن و سال در استحقاق مجازات معتبر نیست. یعنی اگر پسر شازده ساله یا هیجده ساله، علم به جرم و این که عملش استحقاق جزا دارد نداشته باشد، در حقیقت رشد نکرده است. حتی کسی که آدم‌کشی با سیلی زدن در نظرش تفاوتی نداشته باشد، علم به جرم آدم‌کشی ندارد. و کسی که جرمی به او تفهیم نشده باشد، قابل مجازات نیست.

ما حتی به حدیث: « أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يَرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ، وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ »<sup>۲</sup>، قلم تکلیف از سه کس برداشته شده: از کودک تا بالغ گردد، از مجنون تا زمان هشیاری و عقل یافتن و خوابیده تا زمانی که بیدار شود؛ هم، اشکال کردیم که در این جا صباوت مطرح است نه سن

---

۱. نک: قانون مدنی، ماده ۱۲۱۰، تبصره ۲: « هیچکس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سنّ بلوغ به‌عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود، مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد ».

۲. وسائل الشیعه ۱: ۴۵، ابواب مقدّمة العبادات، باب ۴، ح ۱۱.

بلوغ. احتلام به معنای جمع شدن حواس است، نوعاً کسی که محتمل شد عقلش می‌رسد. احتلام، نشانهٔ رشد عقلی است و به همین دلیل در این حدیث، در کنار صبی، دیوانه و انسان خوابیده ذکر شده است. کسی که محتمل نشده، هنوز افکارش جمع نشده است؛ چون در غالب موارد تصمیمی می‌گیرد و سپس از آن برمی‌گردد. اگر ترشح غدد جنسی باعث تغییر روحیه می‌شود و فرد را از حالت صباوت و کودکی و تصمیم‌گیری عجولانه خارج می‌کند، دیگر تفاوتی میان دختر و پسر قائل نمی‌شویم. این تفاوت به رشد رسیدن میان آنها - که دختر زودتر و پسر دیرتر -، تکوینی است. بنابراین شرط اصلی در مجازات رشد است نه سن.

مقتضای اطلاق و عموم ادله قصاص<sup>۱</sup> و دیات آن است که صبی<sup>۲</sup> ممیز، که اهل درک و تشخیص است و خود، خوبی‌ها و بدی‌ها و مجازات داشتن اعمال بد را درک می‌کند، مسئول اعمال خویش است؛ اما صبی غیر ممیز که مانند دیوانه است و باید خویشان و اقوام و عاقله‌اش از او مواظبت نمایند، مسئولیت مالی اعمالش بر عاقله است و حدیث: «عمد الصبیان خطأً تحمله العاقله»<sup>۳</sup>، یعنی: عمل

۱. از باب نمونه: البقره (۲)، آیات ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴؛ المائده (۵)، آیه ۱۷۹؛ الاسراء (۱۷)، آیه ۳۳، و از باب نمونه: وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰ - ۳۲. برای اطلاع بیشتر نک: فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیلة (کتاب القصاص)، تألیف معظم له، ص ۱۵ - ۲۳.

۲. التهذیب ۱۰: ۲۳۳، باب ضمان النفوس و غیرها، ح ۵۴.

مجرمانه عمدی صبیّ خطا محسوب می شود و عاقله باید دیه آن را پرداخت نماید؛ مربوط به چنین موردی می باشد و مطابق با قواعد و مذاق شرع است چون بر عاقله است که جلوی جنایت‌ها و ضرب و جرح‌های او را بگیرد. و اما اینکه ممیّز مدرک خوبی‌ها و بدی‌ها - به نحوی که در اول بحث گذشت -، عمدش با عمد دیگران در موارد سبق تصمیم و قصد قتل ظاهراً تفاوتی ندارد، دلیلش اطلاقات و عمومات قصاص است؛ اما دلایلی که برای الحاقش به غیر ممیّز ذکر شده یکی: حدیث «عمدالصبيان» است که با قطع نظر از ضعفی که در سندش ممکن است باشد، انصراف از ممیّز داشته و اختصاص به غیرممیّز دارد، و دیگری: حدیث: «رفع قلم» که آن هم از جهاتی مخدوش است. قلم قصاص علی الافراد نمی باشد تا مرفوع شود، بلکه علی الموضوع است.

به هر حال؛ ما معتقدیم طفل و صبیّ چه دختر و چه پسر، مطلقاً مجازات ندارند؛ بلکه جرم همراه با درک و شعور، مجازات دارد. کسانی که می خواهند سنّ - یعنی یک امر تکوینی - را در جلوگیری از مجازات داخل کنند، کارشان هم از نظر عقلی و هم از جهت نقلی و شرعی اشکال دارد، که اجمال هر دو را عرض کردم.

دکتر مهرپور: ما به هر حال یک ملاک خارجی ملموس برای متمایز کردن صبیّ از بزرگ سال لازم داریم. اگر شما ملاک را «رشد» قرار دهید، تکلیف مردم روشن نیست. در قانون

مدنی هم، در حال حاضر تکلیف روشن نیست. بالاخره باید مشخص شود تا چه زمان و سنی این شخص را کودک می‌دانیم و از چه زمانی او را بزرگ محسوب می‌کنیم.

**آیت الله العظمی صانعی:** مانعی ندارد که شما ملاک را سنّ قرار دهید! اینکه بحثی ندارد. چون جزء مقررات حکومتی است. شما طبق مبنای غالب سنّ را قرار دهید، اما وقتی مورد خلافی برای آن پیدا کردید، می‌توانید ادعا کنید این فرد چهارده ساله به رشد رسیده است و با تشخیص یا با سبق تصمیم کسی را کشته است و در اینجا دیگر با او مثل بزرگسالان رفتار می‌شود.

**دکتر مهرپور:** آیا می‌توانیم این مبنای غالب را در مسئولیت کیفری بیاوریم و با دختر و پسر یکسان برخورد کنیم و سن بلوغ را ملاک قرار ندهیم؟

**آیت الله العظمی صانعی:** چه مانعی دارد؟! چطور در مورد رأی دادن این‌طور رفتار کردید و اشکالی پیش نیامد؟ بنده معتقدم اگر فقه اسلام به درستی پیاده شود، همه دنیا در مقابل آن تسلیم می‌شوند.

**دکتر مهرپور:** اگر ممکن است کمی مفصل‌تر در مورد این موضوع صحبت کنید. اگر بخواهیم مجازات‌ها را به طور مجزا بررسی کنیم، آیا ملاک مجازات در همه موارد «رشد» است و «جنسیت» تأثیر ندارد؟

آیت الله العظمی صانعی: به طور کلی، انواع مجازات به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱. حدود، ۲. تعزیرات، ۳. قصاص. قصاص جزء حدود نیست چه قصاص نفس و چه قصاص عضو.

۱. اما در باب حدود. سنّ دختر و پسر در جاری شدن حدود تأثیر دارد و بر دختر از سیزده سال و بر پسر از پانزده سال حد جاری می‌شود. گناهایی که حد برای آنها تعیین می‌شود، یا منشأ جنسی و یا منشأ غیر جنسی دارند. مثلاً زنا گناهی است که منشأ آن غریزه جنسی است همین طور قذف. در گناهایی که منشأ آنها غریزه جنسی است سنّ دختر و پسر لحاظ می‌شود. چون هم اسلام تصریح دارد که غریزه جنسی دختر زودتر از پسر ظاهر می‌شود و هم در عالم تکوین ثابت شده است. سنّ در اینجا برای بلوغ دختر و پسر یک اماره و نشانه است. دختر در سیزده سال و پسر در پانزده سال به بلوغ سنی می‌رسند و ممکن است مرتکب جرم و خطای جنسی بشوند. فکر نمی‌کنم اختلاف در مجازات، تبعیض باشد؛ چون به اختلاف تکوینی برمی‌گردد. اما گناهایی مانند سرقت و شرب خمر از گناهایی هستند که منشأ غیر جنسی دارند. در سرقت، اگر فرد اقرار به سرقت کند مجازات می‌شود چون اقرار معنایش این است که خودش گناهش را قبول دارد و باید مجازات شود. دوباره این اشکال پیش می‌آید که چرا دختر در سیزده

سال و پسر در پانزده سال مجازات می شود؟! جوابش این است که اگر معیار را حدیث: « حَتَّى يَحْتَلَمَ » بگیریم، فردی که محتلم شده قدرت تصمیم گیری دارد؛ حالا تفاوت ندارد زن باشد یا مرد، زیرا از حالت کودکی خارج شده و به زن یا مرد تبدیل شده و دیگر کودک نیست. در حقیقت معیار مجازات این می شود که وقتی فرد به بلوغ رسید، آیه برایش خوانده شد و متوجه جرم خود شد، دیگر در حالت کودکی مرتکب جرم نشده و در حال بزرگسالی مرتکب جرم شده است؛ یعنی در حالت مردانگی و زنانگی. دختر، بنا بر طبیعتش در موقع خاصی زودتر به حُلْم می رسد و پسر در موقع خاص دیگری. بنابراین باز جنسیت سبب این نشده که یکی زودتر مجازات شود و دیگری دیرتر. به تعبیر شهید مطهری در کتاب *نظام حقوق زن در اسلام*، این تبعیض نیست، بلکه تفاوت و در واقع، تساوی است.<sup>۱</sup>

**دکتر مهرپور:** به هر حال در نظام قانون مدنی، مقطع سنّی ازدواج دختر، پایین تر از پسر است.

---

۱. «... این تفاوتها به هیچ وجه به این که مرد یا زن جنس برتر است و دیگری جنس پایین تر و پست تر و ناقص تر مربوط نیست. قانون خلقت از این تفاوتها منظور دیگری داشته است. قانون خلقت این تفاوتها را برای این به وجود آورده است که پیوند خانوادگی زن و مرد را محکم تر کند [...] قانون خلقت این تفاوتها را به این منظور ایجاد کرده است که به دست خود حقوق و وظایف خانوادگی را میان زن و مرد تقسیم کند.» (نظام حقوق زن در اسلام: ۱۵۹ - ۱۶۰).



در کشورهای دیگر هم شاید همین طور باشد. البته آنها معمولاً بین سن رشد و بلوغ تفاوت نمی‌گذارند، در حالی که در طبیعت و عالم تکوین چنین تفاوتی وجود دارد.

طبق فرمایش شما، در مسئولیت جزایی و مسائل حقوقی آنچه مهم است، رشد عقلانی است و این محرز است که رشد دختر زودتر از رشد پسر است. البته می‌شود این تفاوت را امتیازی برای دختر محسوب کرد؛ چون شخصیت دختر زودتر از شخصیت پسر شکل می‌گیرد. دختر می‌تواند زودتر از پسر در امور مالی خود دخل و تصرف کند و مسئولیتش هم بیشتر است و حتی می‌توان ادعا کرد که در انتخابات و رأی دادن هم نباید دختر و پسر را یکسان در نظر گرفت و باید برای دختر سهم بیشتری - از نظر سنی -، قائل شد. در مسائل اجتماعی هم باید این نظر را داشت که دختر سیزده ساله بیشتر مسائل اجتماعی را درک می‌کند و رشد عقلانی و اجتماعی بیشتری دارد؛ اما در عرف و عادت، همه این مسائل این‌گونه نیست. زیرا در علوم انسانی جدید و روانشناسی رشد و شخصیت، پذیرفته‌اند که تفاوت جنس در فعال شدن غدد جنسی تأثیر دارد؛ اما تأیید نشده است که تفاوت جنس در رشد عقلانی هم مؤثر است.

آیت الله العظمی صانعی: حق با شماست. هیچگاه رشد عقلانی، تابع غدد جنسی نیست؛ بلکه تابع وراثت، محیط، اجتماع، تربیت و عوامل دیگر است. مسئولیت‌های حقوق مدنی هم تابع بلوغ است و هم تابع رشد؛ چون درک مسائل مدنی نیازمند تجربه است و صرف لحاظ سن کافی نیست. کسی که می‌خواهد خانه بخرد باید تجربه خرید و فروش داشته باشد و تجربه با گذشت زمان به دست می‌آید. در امور مالی و در حقوق مدنی و ازدواج احتیاج به رشد است. فرد باید رشید باشد تا بتواند ازدواج کند. ثبیه<sup>۱</sup> هم باشد باید رشیده شود. اما درباره جرم‌هایی که حدود دارند؛ مثل این که دزدی بد است؛ این دیگر احتیاج به رشد و فرهنگ ندارد، همین که بفهمد دزدی بد است، کافی است؛ یا اگر آیه‌اش را برای فرد خوانده باشند که دزدی بد است، برای مجازات او کافی است. کسی که بدی جرمی را بفهمد، رشد جزایی پیدا کرده و کسی که رشد جزایی پیدا کند، قابل مجازات است. به طور کلی انسان، گناه و جرم را در غالب موارد قبل از سن بلوغ می‌فهمد، منتها اسلام این را منوط کرده به بروز نشانه‌های مردانگی و زنانگی، و الا هر بچه‌ای می‌فهمد که سر راه مردم را گرفتن و جیب آنها را خالی کردن جرم است. اسلام

---

۱. ثبیه به زنی گفته می‌شود که ازدواج کرده و شوهرش را از دست داده (بیوه). حتی چنین زنی هم که باکره نیست باید به حد رشد در امور رسیده باشد تا برای ازدواج مجدد نیاز به اذن پدر نداشته باشد؛ درباره حکم دختری که باکره نیست، نک: رساله توضیح المسائل معظم له، ص ۴۱۵.

فقط به این دلیل که درک دوران کودکی زودگذر است، حدود برای آن قرار نداده است؛ اما درک دوران مردانگی و زنانگی که زودگذر نیست، حدود دارد. بنابراین ما نمی‌خواهیم در مورد کل رشدها یک نظر بدهیم. رشد در جرم و ارتکاب جرم خیلی زود حاصل می‌شود؛ اما اسلام تصمیم در مورد رشد قبل از سنّ بلوغ را تصمیم قبل از اجتماع حواس می‌داند و تصمیم بعد از تکلیف را تصمیم بزرگسالانه. ممکن است بچه شش ساله بفهمد آدم کشی بد است. به قول مرحوم فلسفی، بچه هم بدی خیانت در امانت را می‌فهمد. فقط اسلام می‌گوید هنگامی که درک هست، آگاهی هست، اما هنوز حُلْم نیست؛ تصمیمات کودکانه است. کودک می‌سازد و خراب می‌کند. زمانی که فرد از تصمیمات کودکانه خارج شد مسئولیت جزایی دارد. اما این که چه زمانی از تصمیمات کودکانه خارج می‌شود بستگی به تکوین دارد. دختر بر حسب طبع و غالب از سیزده سالگی از کودکی خارج می‌شود و پسر از پانزده سالگی.

نتیجه کلی این شد که رشد - نه رشد به صورت مطلق بلکه رشد جزایی - قبل از سنّ بلوغ هست و کودک ممکن است مرتکب آن شود؛ اما آن ارتکاب، ارتکاب کودکانه است. این را هم ما قبول داریم، هم اسلام گفته است و هم تکوین می‌گوید.

دکتر مهرپور: ما در قانون باید یک قاعده کلی ارائه کنیم. وقتی می‌گوییم این فرد هنوز درک و شعور یک معامله‌ده تومانی را ندارد، چطور مسئولیت جزایی می‌توانیم برای او قائل شویم؟

**آیت الله العظمی صانعی:** در معاملات بزرگ، این فرد حق تصرف در اموالش را ندارد. اما در حد متعارف معاملاتش نافذ است. تازه اگر حق تصرف در اموالش را به او ندهیم ظلمی به او نکرده و مسئولیت فرد دیگری که ولی اوست را زیاد کرده‌ایم. اما اگر این فرد بخواهد عفت عمومی را لکه‌دار کند، دزدی کند و سر راه مردم را بگیرد، اینجا دیگر خروج از طفولیت مطرح است. جرم‌های قبل از طفولیت مجازات ندارد و بعد از طفولیت مجازات دارد.

۲. اما در مورد تعزیرات: تعزیرات به طور کلی حوزه وسیعی دارد و کم و کیف آن در دست حکومت صالح است و به اشخاص ارتباطی ندارد؛ یعنی این طور نیست که شخص بگوید این تعزیر به صورت قانون درآید. در معنا و معیار تعزیر گفته می‌شود: «بِمَا يَرَاهُ الْوَالِي»<sup>۱</sup> یعنی: «بِمَا يَرَاهُ الْحُكُومَةُ». حق هم همین است که تعزیرات در دست حکومت باشد. بعضی فکر می‌کنند: در اینجا «بِمَا يَرَاهُ الْقَاضِي» داریم اما در واقع: «بِمَا يَرَاهُ الْوَالِي» داریم. حاکم کسی است که با توجه به قرائن عقلی و عقلایی

۱. وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۵، ابواب بقیة الحدود و التعزیرات، باب ۱۰، ح ۴.

می تواند مجازاتی تعیین کند که مناسب با مجرم باشد. حاکم می تواند در جامعه نسبت به کودک یک برخورد داشته باشد، نسبت به ضعیف برخوردی دیگر و نسبت به غنی برخوردی دیگر. در حال حاضر وضعیت بسیاری از دادگاه‌ها این طور شده که یک قاضی، هم مرموزترین قتل‌ها را بررسی می کند و هم ارتکاب به جرم یک کودک را! در حالی که در بیشتر کشورهای جهان، همان طور که زندان کودکان از بزرگ سالان جداست، قاضی کودکان هم از قاضی بزرگ سالان جداست.

۳. و در مورد قصاص: دلیلی نداریم که حتماً باید فرد به بلوغ سنّی رسیده باشد و خردسال نباید قصاص شود. دلیل‌هایی که برای عدم قصاص خردسال اقامه شده است یکی: «عَمْدُ الصَّبِيَانِ خَطَأٌ تَحْمَلُهُ الْعَاقِلَةُ»<sup>۱</sup> است. فقها فرموده‌اند: صبیان - یعنی کسی که غیربالغ است - به طور مطلق، مجازات جرم عمدش به گردن عاقله اوست.<sup>۲</sup> عرض ما این است که معنای روایت این نیست، چون چنین حکمی برخلاف ضوابط است. این تعبیر از روایت بیان دیگری است از:

گنه کرد در بلخ آهنگری

به شوستر زدند گردن مسگری<sup>۳</sup>

۱. التهذیب ۱۰: ۲۳۳، باب ضمان النفوس و غیرها، ح ۵۴.

۲. الزمر (۳۹)، آیه ۷.

۳. امثال الحکم، دهخدا ۳: ۱۳۲۷.

در حالی که آیه قرآن به صراحت می‌گوید :

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴾<sup>۱</sup>. چگونه است که وقتی کودکی مرتکب جرمی شد، باید عاقله تاوان جرمش را بدهد؟! این برخلاف قواعد و ضوابط است. ما با توجه به مناسبت حکم و موضوع می‌گوییم که حدیث « عمد الصبیان ... » این را نمی‌گوید. حدیث می‌خواهد کودکان غیر ممیزی را بگوید که مسئولیت آنها بر عهده عاقله است. یعنی: کودکانی که هنوز تحت سرپرستی عاقله هستند و عاقل به آنها می‌گوید: بنشین، بلند شو! و یا اگر کسی کودک را آزار داد، دیگران به او اعتراض می‌کنند که: « چرا بچه را اذیت کردی؟ این که نمی‌فهمد. اگر کار بدی کرد به بزرگ‌ترش بگو »؛ منظور حدیث، چنین کودکی است، کودکی که کنترلش در دست دیگران است و هنوز مشمول اصول تربیتی پدر و مادر است. به همین دلیل، در حدیث در کنار کودک، دیوانه آمده است: « عَمْدُ الْمَجْنُونِ خَطَا تَحْمَلُهُ الْعَاقِلَةُ »، یعنی: اگر دیوانه کسی را کشت گناهش متوجه عاقلی است که مسئول نگهداری اوست. اگر از عبارت: « عَمْدُ الصَّبِيَانِ خَطَا تَحْمَلُهُ الْعَاقِلَةُ »<sup>۲</sup>، چنین نتیجه‌ای بگیریم مطابق با فهم عقلایی، نتیجه‌گیری کرده‌ایم و گرنه

۱. انعام (۶)، آیه ۱۶۴.

۲. التهذیب ۱۰: ۲۳۳، باب ضمان النفوس و غیرها، ح ۵۴.

کودکی که دیگر کنترلش در دست عاقل نیست پس خطایش هم به عهده عاقل نیست.

دکتر مهرپور: در ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی آمده است: «مسئولیت خساراتی را که کودک و مجنون به بار می آورند بر عهده خودشان است»، یعنی خسارت از اموال خود آنها پرداخته می شود. در قانون مجازات اسلامی همین را داریم؛ یعنی ما صبی و مجنون را از نظر مسئولیت مدنی مبرا نمی دانیم. اگر صبی یا مجنون شیشه‌ای را شکست یا خسارت دیگری وارد کرد، خسارت از اموال خود او پرداخت می شود و سرپرست و ولی، طرف دعوا قرار می گیرد.

در قانون مسئولیت مدنی هم که بعد از قانون مدنی در سال ۳۹ به تصویب رسید آمده است: «کسی که سرپرستی کودک و مجنون را بر عهده دارد، اگر در نگهداری آنها تقصیر کند، از لحاظ مالی مسئول است و پرداخت خسارات مستقیماً بر عهده اوست». البته می بینیم تعارضی بین ماده هفت قانون مسئولیت مدنی و قانون مدنی وجود دارد. قانون مدنی طبعاً مبتنی بر موازین شرعی است و طبق آن مسئولیت مالی به عهده خود کودک و مجنون می باشد. اما قانون مجازات اسلامی در مورد قتل می گوید: اگر کودک یا مجنون عمداً کسی را

کشت خطا محسوب می‌شود و قصاص لازم نیست و وقتی خطا محسوب شد مجازاتش دیه می‌شود و پرداخت آن بر عهدهٔ عاقله است.<sup>۱</sup>

آیت الله العظمی صانعی: شما صرف نظر از قوانین مدنی و مصوّب بحث بفرمائید. آنچه بنده می‌توانم خود را قانع کنم این است که روایت: «عَمْدُ الصَّبِيَانِ خَطَاٌ تَحْمَلُهُ الْعَاقِلَةُ» به این معنی نیست که اگر پسر چهارده ساله‌ای که خوب و بد را درک می‌کند، جرم و مجازاتش را می‌فهمد و حالا کسی را کشت، دیه‌اش بر عهدهٔ عاقله باشد. چون او دیگر کنترلش از دست پدر و مادر خارج شده است. چنین شخصی خودش مسئول اعمال خودش است.

دکتر مهرپور: عاقله و سرپرست همیشه یکی نیستند. گاهی بچه‌ای پدر ندارد و مرتکب قتل شده است و مثلاً پسرعمویی دارد که عاقلهٔ او محسوب می‌شود. بنابراین نمی‌توان همیشه این دو را یکی در نظر گرفت.

آیت الله العظمی صانعی: طبع عاقله این است. طبع عاقله، عقل، یعنی منع است؛ عاقله را عاقله می‌گویند چون جلوی کودک را می‌گیرد و اگر جایی خلافی از او سرزد با طبع عاقله ناسازگار است.

---

۱. «هرگاه دیوانه یا نابالغی عمداً کسی را بکشد خطا محسوب و قصاص نمی‌شود، بلکه باید عاقله آنها دیه قتل خطا را به ورثه مقتول بدهند.» (قانون مجازات اسلامی، فصل چهارم، شرایط قصاص، ماده ۲۲۱).



دکتر مهرپور: اگر ولی نباشد که خود به خود کسی قیّم نمی‌شود. پدر یا جد پدری ولیّ قهری است؛ اما اگر پدر یا جد پدری نبود؛ ولیّ، حاکم می‌شود و قیّم تعیین می‌کند.

آیت الله العظمی صانعی: در آنجا ممکن است بگوییم اگر کسی را سرپرست قرار دادند، همان فرد ضامن می‌شود. ما وقتی از این جمله چنین برداشتی داریم لوازم آن را هم باید بپذیریم. وقتی حکم داریم که: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾<sup>۱</sup>، حکم شامل عاقله‌ای هم که مسئولیت سرپرستی او را دارد، می‌شود. بنابراین به نظر بنده اصل، قصاص است. هر کسی که آگاهانه گناه انجام می‌دهد، باید مجازاتش را ببیند و حدیث: «رُفِعَ الْقَلَمُ»<sup>۲</sup>، باعث رفع مجازات از او نمی‌شود و شاید نظر معروفی که می‌گویند: حدیث رفع، احکام وضعیه را بر نمی‌دارد، همین را می‌گویند. «رُفِعَ الْقَلَمُ» آنجایی شامل صبی می‌شود که قلم، روی افراد آمده است. آنجایی که قلم روی افراد نمی‌آید و روی موضوعات است آن را بر نمی‌دارد. به نظر بنده اگر سنّ مجازات پایین بیاید مانعی ندارد و پسر و دختر هم هیچ تفاوتی با هم ندارند. آنجایی که عنصر معنوی جرم پدید آمد،

۱. الأنعام (۶)، آیه ۱۶۴ و الزمر (۳۹)، آیه ۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۳، أبواب المقدمات الحدود ... باب ۸، ح ۲.

مجازات بر عهده مجرم است با هر سن و هر جنسیتی، و هر قدر سن مجازات پایین تر بیاید، آمار جنایات در جامعه پایین می آید. درست است که باید یک سنی را ملاک قرار دهیم؛ اما کارشناسان می توانند این سن را از هجده سال مثلاً به هفده سال تقلیل دهند و بگویند با پیشرفت وسایل در این دوره از زمان، یک کودک هفده ساله فهم و درک انجام جنایت را دارد. وقتی سن قرار داده شد، دیگر دختر و پسر ندارد و با هر دو یکسان رفتار می شود.

## جنسیت در شهادت

دکتر مهرپور: دومین مسأله در مورد « شهادت » است. در مورد اعتبار شهادت هم، زن و مرد با یکدیگر تفاوت دارند. قانون مجازات در باب شهادت، به موارد متفاوتی اشاره دارد که در میان همه این موارد، فقط قتل خطایی با شهادت دو زن و یک مرد ثابت می شود. اگر اشتباه نکنم در دو مورد دیگر هم شهادت سه یا چهار زن عادل به علاوه یک یا دو مرد عادل مسموع است و در بقیه موارد فقط شهادت مرد، گناه را ثابت می کند و شهادت زن پذیرفته نمی شود. حتی در مواردی که شهادت زن پذیرفته شده است، شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است و بدین ترتیب شهادت زن، نصف اعتبار شهادت مرد را داراست.<sup>۱</sup> من در باب فقه هم احصا کردم، معمولاً در فقه هم در اکثر امور

---

۱. در ماده ۲۳۷ قانون مجازات اسلامی آمده است: « الف: قتل عمد با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود. ب: قتل شبه عمد یا خطاء با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دو زن عادل یا یک مرد عادل و قسم مدعی ثابت می شود. »

کیفری، شهادت زن پذیرفته نیست و فقط در امور مالی است که شهادت دو زن عادل با شهادت یک مرد پذیرفته شده است. البته در این زمینه مستند قرآنی هم داریم: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾<sup>۱</sup> در قرآن چند مورد دیگر هم در باب شهادت آمده که اسمی از زن و مرد به میان نیامده است. یکی در باب زناست: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَاللَّائِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾<sup>۳</sup> دیگری در مورد وصیت و طلاق است که فقط دو شاهد عادل ذکر شده است و سخنی از زن و مرد بودن در میان نیست. در روایات و احادیث هم اعتبار شهادت دو زن برابر یک مرد مطرح است.

در سطح بین المللی سؤال است و خود من چند سال پیش در کمیته حقوق بشر مورد خطاب واقع شدم که: چرا شما اعتبار شهادت زن را نصف مرد می دانید؟! آنجا چند

۱. « و دوگواه از مردانتان به گواهی گیرید، و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن ». ( البقره (۲)، آیه ۲۸۲ ).
۲. « و کسانی که زنان پاکدامن را به زنا نسبت دهند آن‌گاه چهار گواه نیاورند ». ( النور (۲۴)، آیه ۴ ).
۳. « و از زنانتان آنان که کاری زشت - زنا - کنند چهار تن [مرد] از خودتان بر آنها گواه خواهید ». ( النساء (۴)، آیه ۱۵ ).

حقوقدان زن حضور داشتند، یکی از آقایان از من پرسید: این خانم‌ها به اندازه من تحصیل کرده‌اند، می‌فهمند و درک دارند. چرا شما برای شهادت آنان ارزشی نصف من قائل هستید؟!

آیت الله العظمی صانعی: بحث کلی این است که نباید نژاد، جنسیت و مانند آن، در ارزش افراد تأثیر بگذارد چرا که: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾<sup>۱</sup>، ﴿خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾<sup>۲</sup>، ﴿أَنْتَ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾<sup>۳</sup>، «لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالْتَّقْوَى»<sup>۴</sup>. با توجه به این آیات و روایات تفاوتی میان مرد و زن نیست. نظر مقدس اردبیلی (ره) این است که زن می‌تواند قاضی شود.<sup>۵</sup> ما هم این اعتقاد را داریم دیگران هم چنین چیزی را اعلام کرده‌اند. به نظر ما زن می‌تواند ولی فقیه شود. بنده در

- 
۱. «ما شما را از یک مرد و زن بیافریدیم». (الحجرات (۴۹)، آیه ۱۳).
  ۲. «شما را از یک تن - یعنی آدم (ع) - آفرید». (الزمر (۳۹)، آیه ۶).
  ۳. «من کار هیچ عمل کننده‌ای از شما را، از مرد یا زن، تباه نکنم». (آل عمران (۳)، آیه ۱۹۵).
  ۴. مستدرک الوسائل ۱۲: ۸۹، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب ۷۵، ح ۶.
  ۵. «و اما اشتراط الذکوره، فذلک ظاهر فیما لم یجز للمرأة فیہ امر، واما فی غیر ذلک فلا نعلم له دلیلاً واضحاً. نعم، ذلک هو المشهور، فلو کان اجماعاً، فلا بحث، و إلا فالمنع بالکلیة محل بحث، إذ لا محذور فی حکمها بشهادة النساء، مع سماع شهادتین بین المرأتین مثلاً بشیء مع اتصافها بشرائط الحكم». (مجمع الفائدة والبرهان ۱۲: ۱۵).

فقاہت، مرجعیت و اجتهاد، مرد بودن را شرط نمی دانم.<sup>۱</sup> مرد بودن نه در اجتهاد شرط است نه در مرجع تقلید بودن. بنابراین زن می تواند فقیه شود؛ می تواند مرجع شود. « الفُقہاءُ أُمَّنَاءُ الرَّسْلِ »<sup>۲</sup>، فقیه باید امین الرسل باشد، جنسیت اینجا مطرح نیست. « إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ »<sup>۳</sup>. علما وارث انبیا هستند. این حدیث فقط در مورد علمای مرد نیست و جنسیت در آن لحاظ نشده است. پس می بینیم اسلام از نظر شخصیتی نه یک مورد نه دو مورد بلکه در دهها مورد شخصیت مساوی برای زن و مرد قائل شده است. فقط در یک حدیث داریم « وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا »<sup>۴</sup> این حدیث هم مساله غالب است که گفته است بروید سراغ

۱. « تحصیل علم و اجتهاد را نمی توان مخصوص مرد دانست؛ چرا که همه انسان ها به کسب علم تشویق شده اند؛ و اما مسأله قضاوت و مرجعیت و ولایت و رهبری از مسائلی است که عقیده بنده این است که زن می تواند تمام این مراحل و مراتب را دارا گردد و در مورد زن، باید به زهراء ع و زینب و ام کلثوم ع و همه زنان با فضیلت عالم نگاه کرد ». (مجمع المسائل ۱: ۲۰، س ۱۰) و همچنین نک: استفتانات قضایی ۱: ۳۶ - ۳۷، س ۱ - ۳؛ احکام بانوان: ۳۱۰ - ۳۱۱.

۲. الکافی ۱: ۴۶، کتاب فضل العلم، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ح ۵، عن رسول الله ص.

۳. همان، جلد ۱، باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء، ح ۲، عن الصادق ع.

۴. « مبادا دعوی میان خود را به حاکمان جور احاله دهید بلکه نگاه کنید در میان خودتان چه مردی قضاوت های ما را می داند و او را حکم قرار دهید ». (وسائل الشیعه ۲۷: ۱۳، ابواب صفات القاضی و ...، باب ۱، ح ۵، عن الصادق ع).

یک مرد. در واقع، آنچه اهمیت دارد نظر علمی و فقهی است چه صاحب نظر علمی و فقهی زن و چه مرد باشد تفاوتی ندارد؛ چه کسی گفته نظر زن بی ارزش و نظر مرد با ارزش است؟! مسلم است این نظر اسلام نیست. چطور می شود نظر حضرت فاطمه علیها السلام را با آن مقام و منزلت، بی ارزش دانست؟!

به نظر من - همان گونه که قبلاً اشاره شد - قضاوت زن، مرجعیت او، رهبری او پذیرفته شده، شهادت<sup>۱</sup> و ریاست جمهوری او هم پذیرفته شده و مسلم است. حتی در قانون اساسی در مورد ریاست جمهوری آمده است: « از رجال سیاسی » باشد که زن هم بتواند رئیس جمهور شود.

**دکتر مهرپور:** آیا از نظر شرعی و قانونی در مورد

رئیس جمهور شدن زن مانعی وجود ندارد؟!

**آیت الله العظمی صانعی:** نه، هیچ کدام از شرع و

قانون منعی ایجاد نکرده اند.

**دکتر مهرپور:** در مورد ولایت فقیه چه؟

---

۱. « اصولاً شهادت به عنوان یک اماره نه یک دلیل - امروزه در دنیا متعارف است - بین زن و مرد در اسلام تفاوتی ندارد؛ و هر اماره و قرینه ای به قدر اماره بودنش معتبر است. و اما شهادت در اسلام که به عنوان یک دلیل حجت است در غیر مورد مالی که در قرآن آمده - آن هم با توجه به عدم آشنایی کامل زن به مسائل مالی که شهادت دو نفر از آنان به جای یک نفر مرد است - به نظر فقهی اینجانب در بقیه موارد همانند مرد است، و یک زن عادل با یک مرد عادل همانند می باشد ». ( مجمع المسائل ج ۳، ص ۲۷۵، س ۷۸۸ ).

آیت الله العظمی صانعی: در ولایت فقیه هم اشکالی وجود ندارد. اگر شما قضاوت زن را بپذیرید که بنده پذیرفته‌ام و مقدّس اردبیلی احتمالش را داده است، دیگر پذیرفتن رهبر شدن مانعی ندارد. شما وقتی گفتید: «الْفُقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>، در واقع ولایت را پذیرفته‌اید؛ چون فقها زن و مرد ندارد. حضرت امام علیه السلام در کتاب ولایت فقیه<sup>۲</sup> این حدیث را آورده است. آنجا هم گفته نشده که منظور از علما، علمای ذکور اسلام است. فقها حصون اسلام هستند و مرد و زن ندارد.

دکتر مهرپور: بعضی از احادیث هستند که

خلاف این مطلب را می‌رسانند.<sup>۳</sup>

آیت الله العظمی صانعی: همه آن احادیث ضعف سند دارند. ریشه تمام آنها هم مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام است. یک روایت معتبر در این مورد نداریم. یعنی آن احادیث را جعل کردند تا ایشان را بی‌ارزش جلوه دهند و نگذارند جامعه از نظرات و ارزش‌های ایشان بهره‌برند. عمده آن روایات را صاحب مستند علیه السلام در کتاب القضاء نقل فرموده‌اند.<sup>۴</sup>

۱. الکافی ۱: ۳۸، کتاب فضل العلم، باب فقه العلماء، ح ۳.

۲. ولایت فقیه: ۶۶.

۳. نک: وسائل الشیعه ۲۰: ۱۷۸، کتاب النکاح، ابواب مقدمات النکاح، باب ۹۴ - ۹۶؛ محتوای کلی این روایات این است که بهتر آن است که از زنان اطاعت نشده و در امور با آنها مشورت نشود.

۴. نک: مستند الشیعه ۱۷: ۳۵ - ۳۶.



اما در مورد اعتبار شهادت؛ اولاً باید بگوییم: شهادت امتیاز نیست؛ بلکه یک دردسر است. ثانیاً: امروزه در دنیا شهادت مطرح نیست، آنچه مطرح است قرائن است در واقع امروزه شهادت از آن جهت که شهادت است، معتبر نیست، بلکه از آن جهت که اماره و نشانه است، معتبر است. آیا کسی تا به حال گفته میان زن و مرد در اماره و قرائن تفاوت وجود دارد؟ بسیار نادرند کسانی که بین زن و مرد در قرائن تفاوت قائل شده‌اند. بلکه شاید چنین افرادی از صاحب‌نظران وجود نداشته باشند. آنچه در دنیای امروز مطرح است قرینه است نه شهادت. دنیای امروز اصلاً شهادت ما را ندارد؛ شهادت خاص خودش را دارد که ما هم آن را پذیرفته‌ایم. این در مورد قسمت اول بحث شما.

قسمت دوم بحث شما این بود که: «چرا شهادت دو زن عادل پذیرفته نمی‌شود؛ اما شهادت دو مرد عادل پذیرفته می‌شود؟!» بنده دلیل این مسأله را برای خود این‌طور توجیه می‌کنم که چون اسلام نمی‌خواهد زن، سر و کارش به دعوا و دادگاه افتد و هر روز به آنجا رفت و آمد کند، چنین حکمی صادر کرده است. ما ترجیح می‌دهیم زن به کار خودش رسیدگی کند. اگر خانه‌دار است، خانه‌داری کند. اگر متفکر است، کارش را انجام دهد. شاید جامعه روزی به این سو پیش برود که نقش زنان در آن، بسیار مؤثرتر از نقش مردها باشد. بعضی از زن‌ها استعدادشان به مراتب بالاتر از

مردهاست. با توجه به این پیش‌بینی هم می‌توان پاسخ‌گو بود که اسلام خواسته زن‌ها از کارشان بیکار نشوند. در ادای شهادت چیزی جز گرفتاری به دادگاه رفتن و برگشتن وجود ندارد. اسلام خواسته زن‌ها گرفتار در دسر نشوند؛ و گرنه امتیازی از زن‌ها ساقط و حقی تزییع نشده است. در اسلام هدف خرد کردن شخصیت زن نبوده است. اگر می‌خواست شخصیت زن را خرد کند که حق حکومت و ولایت، که مرتبه بسیار برتری نسبت به شهادت دارد، به آنان نمی‌داد.

دکتر مهرپور: اینجا یک نکته پیش می‌آید. آنچه شما به صورت مسلم فرض می‌کنید؛ یعنی این که قضاوت، ولایت و حکومت زن اشکال ندارد، از دیدگاه اسلام و فقهای اسلام مسلم نیست و بسیاری معتقدند زن نمی‌تواند چنین مسئولیت‌هایی را در جامعه به عهده بگیرد.

آیت الله العظمی صانعی: من قوانین اسلام را بر حسب صناعت فقهی، فقه جواهری و شیخ انصاری رحمته الله معرفی می‌کنم و فتوای معروف و مشهور در این مورد مدّ نظر من نیست. من با توجه به شواهد و قرائن و ادلّه فقهیه نتوانستم خودم را قانع کنم که اسلام چنین حقی برای زن‌ها قائل نشده است.

دکتر مهرپور: اگر شواهد و قرائن و ادله به گونه‌ای باشد که این مسأله را برای شما به

صورت مسلم در آورد، دیگران هم باید به چنین نتیجه و تشخیصی برسند. در حالی که دیگران هم بنا بر قرائن و شواهد و ادله به نتیجه رسیده و فتوا داده‌اند که زن نمی‌تواند از چنین حقوقی برخوردار باشد.

آیت الله العظمی صانعی: من حرفی ندارم! اگر کسانی که چنین فتواهایی دادند، بتوانند هم خودشان را قانع کنند و هم پاسخ بین المللی برای این مسأله داشته باشند، ایرادی ندارد. من به این صورت توانستم خودم را قانع کنم و اسلامی هم که به آن مؤمن هستم، دینی طرفدار حقوق بشر است. من اعتبارات و ادله را در نظر گرفتم و به این نتیجه رسیدم، شخص دیگری ممکن است به نتیجه دیگری برسد، من ضامن نظر او نیستم، او هم در نظرش یا یک اجر دارد و یا دو اجر: « إِنَّ لِلْمُصِيبِ أَجْرَيْنِ وَلِلْمُخْطِئِ أَجْرًا وَاحِدًا »<sup>۱</sup>.

دکتر مهرپور: مسأله دیگری در مورد شهادت زن مطرح است، فرض کنید تخلفی رخ داده و پنج زن شاهد آن بوده‌اند. اگر شاهی برای این تخلف بخواهند، باید چهار زن در دادگاه حضور پیدا کنند. در حالی که اگر پنج مرد این تخلف را دیده باشند، رفتن دو نفر از آنان برای

---

۱. کنز العمال ۶: ۷، ش ۱۴۵۹۷، و ص ۹۹، ش ۱۵۰۱۹؛ رسائل ۱: ۴۱، باب القطع و الظن.

ادای شهادت کفایت می‌کند. چنین مواردی نشان دهنده ارزش کمتر شهادت زنهاست یا گرفتاری تعداد بیشتری از آنان؟

آیت الله العظمی صانعی: ما می‌خواهیم خانم‌ها به محکمه نروند؛ به این دلیل می‌گوییم قاضی به جای استفاده از شهادت آنان، به دنبال ادله دیگری بگردد، تا زنها پایشان به محکمه کشیده نشود. اسلام استفاده از شهادت زنها را مشکل کرده تا آنها کمتر به دادگاه رفت و آمد داشته باشند. تلقی من در مورد شهادت زنها این است. این تلقی هم با دیدگاه: «النِّسَاءُ عَوْرَةٌ»<sup>۱</sup> و «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ»<sup>۲</sup> سازگار است و هم با دیدگاهی که پیش‌بینی می‌کند زنها در آینده وقتشان بسیار ارزشمندتر از آن است که آن را در دادگاه تلف کنند. در ضمن، نه حقی از زنها ضایع شده، نه ارزشی را از دست دادند و نه تضعیفی صورت گرفته است.

مسئله دیگر در مورد خود شاهد است. مگر ما هر شاهدی را برای شهادت دادن قبول می‌کنیم؟ شاهد باید عادل باشد؛ یعنی باید ملکه عدالت داشته باشد و مرتکب گناهان کبیره نشده و اصرار بر صغیره نداشته

۱. الکافی ۵: ۵۳۵، باب النکاح، باب التسليم على النساء، ح ۴، ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ، عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «زنان از تکلم کردن ناتوانند و سزاوار است که پوشیده بمانند».

۲. «جهاد زن خوب شوهرداری کردن است». همان، باب حق الزوج على المرأة، ح ۴.

باشد؛ حتی خلاف مروّت هم انجام نداده باشد. بعد هم کسی که می‌خواهد شهادت بدهد، باید تمام خصوصیات جرم را بگوید. در کل تاریخ قضای اسلامی، شما به ندرت یک حکم جزایی خواهید دید که قاضی فقط با حکم دو شاهد عادل، حکمی صادر کرده باشد. چنین مواردی بسیار نادر است.

**دکتر مهرپور:** توجیه شما در پاسخ به این که چرا اسلام شهادت زن و مرد را مساوی نمی‌داند این است که اسلام نمی‌خواهد زن‌ها به دادگاه رفت و آمد داشته باشند. اما نکته دیگری مطرح است و آن این که در طلاق باید دو مرد عادل شاهد باشند و شهادت دهند تا طلاق صحیح باشد. اگر دو زن عادل شاهد باشند و شهادت دهند، طلاق صحیح نیست.

**آیت الله العظمی صانعی:** باب طلاق اصلاً ربطی به باب شهادت مورد بحث ما ندارد. باب طلاق، قید و بند است. این قید در طلاق گذاشته شده که طلاق با حضور دو نفر صورت گیرد و گرنه کسانی که شاهد می‌شوند نه زن طلاق داده شده را می‌شناسند نه مرد طلاق دهنده را. آقای مطلق می‌گوید زن فلانی مطلقه است. این شاهد‌ها اصلاً نمی‌دانند فلانی اسمش چیست.

**دکتر مهرپور:** فرمودید اسلام تفاوتی میان زن و مرد قائل نشده است. اگر واقعاً این طور است،

در مورد شهادت هم نباید تفاوت قائل می‌شد. در حالی که در قرآن آمده است: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾<sup>۱</sup>. چطور از زنان با گمراهی یاد شده ولی چنین صفتی به مردها نسبت داده نشده است؟

آیت الله العظمی صانعی: «تَضَلَّ» را شما به معنای گمراهی نگیرید! بلکه معنایش نسیان است به قرینه این که در ادامه می‌فرماید: «فتذکر»، که ذکر در مقابل و ضد نسیان است. «تَضَلَّ» یعنی زن ممکن است در امور منزل، در امور عاطفی و در امور مادری، گاهی چیزی را فراموش کند و در آیه تصریح شده است که دو زن لازم است که اگر یکی یادش رفت، دیگری یادش باشد.<sup>۲</sup> من خدمتتان عرض کنم؛ به نظر من اگر بگوییم: اسلام دین زن‌سالاری است به معنای اینکه همه کارهای سخت و دشوار را بر عهده مرد گذاشته و همه راحتی‌ها و آسایش‌ها را برای زن قرار داده است سخنی گزاف نگفته‌ایم.

۱. «دو تن از مردان را شاهد و گواه گیرید، اگر دو مرد نبود یک مرد و زن را، هرکه را طرفین راضی شوند گواهی گیرید که اگر یک نفر از آنها فراموش کند دیگری را یاد در خاطر باشد». (البقره (۲)، آیه ۲۸۲).  
 ۲. نک: مجمع البیان ۲: ۶۸۳، ذیل الآیه.



دکتر مهرپور: سومین مسأله در مورد « ديه » است. در قرآن يك آيه راجع به ديه آمده است: ﴿ فِدْيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ ﴾<sup>۱</sup> در اين آيه، نه چیزی در مورد زن و مرد بودن مطرح شده و نه در مورد ميزان ديه. اگر بخواهيم به روايات بازگرديم، روايات در اين خصوص دو گونه‌اند: روايتی که علمای اهل سنت و شيعه به آن تمسک می‌کنند: « دِيَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ الرَّجُلِ »<sup>۲</sup> است. اين روايت مهمترين سندی است که اهل سنت به آن استناد می‌کنند و می‌گویند در نامه پیامبر ﷺ به عمرو بن حزم آمده است. روايت ديگر: « دية النفس مائة من الإبل »<sup>۳</sup> است که ابن علیّه و اصمّ از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند<sup>۴</sup> و بنا بر این چون نفس بر هر دو ( زن و

---

۱. النساء (۴)، آیه ۹۲.

۲. الکافی ۷: ۲۹۸، کتاب الديات، باب الرجل يقتل المرأة و ... ، ح ۱.

۳. الموطأ: ۵۱۹، باب ذکر العقول، ح ۱۶۰۱؛ السنن الكبرى ۱۲: ۱۳۷،

ح ۱۶۶۲۵، ۱۶۶۲۷.

۴. المغنی لابن قدامة ۹: ۵۳۲؛ الشرح الكبير ۹: ۵۰۱۹.

مرد) قابل اطلاق است؛ در نتیجه دیه هر دو یکی می‌شود که البته این نظریه در میان فقهای اهل سنت و شیعه اعتبار چندانی ندارد.

روایت: « دية المرأة نصف الرجل » در الموطأ مالک بیان شده و در تاریخ طبری نیامده است. ابن عربی در احکام القرآن مبنای دیه را رتبه و اعتبار اشخاص می‌داند. وقتی مبنای براساس تفاضل و مرتبه باشد باید مراتب افراد را بسنجیم. مرتبه زن هم که پایین‌تر از مرتبه مرد است و لذا دیه‌اش هم نسبت به مرد کم‌تر است.<sup>۱</sup>

مسئله دیگر در مورد دیه اعضا و جوارح است. بعضی فقهای اهل سنت معتقدند دیه زن نصف مرد است حالا چه کم باشد و چه زیاد، چه نفس باشد و چه اعضا.<sup>۲</sup> مشهور فقهای ما در قانون مجازات معتقدند که مرد و زن تا ثلث دیه کامل مساوی‌اند و از ثلث به بالا دیه نصف می‌شود.<sup>۳</sup> اغلب اهل تسنن هم همین اعتقاد را دارند. مبنای این اعتقاد روایتی معروف از «ابان بن تغلب» است که از امام سؤال می‌کند که: « دیه یک انگشت زن چقدر است؟ » امام می‌فرماید: « دیه یک انگشت ده شتر؛ دو انگشت، بیست شتر؛ سه

۱. احکام القرآن ۱: ۶۰۴.

۲. نک: الفقه علی المذاهب الأربعة ۵: ۳۷۰.

۳. نک: المقنعة: ۷۶۴؛ السرائر ۳: ۳۹۰؛ الوسيلة ۴۲۰؛ تحرير الاحكام الشرعية ۵: ۴۴۲.



انگشت سی شتر؛ چهار انگشت که می شود، برمی گردد به بیست شتر». ابان وقتی این پاسخ را از امام می شنود می گوید: « من قبلاً این پاسخ را شنیده بودم و می گفتم: انما جاء به الشيطان! مگر می شود حکم به این صورت باشد؟! » حضرت در پاسخ می فرماید: « هذا حکم رسول الله ﷺ ، إنَّ المرأة تقابل الرجل إلى ثلث الدية فإذا بلغت الثلث رجعت إلى النصف ».<sup>۱</sup>

حضرت عالی فتوا دادید که دیه زن و مرد برابر است. می خواستم بفرمایید با توجه به این روایات، چگونه به این نتیجه رسیدید؟ به هر حال، تفاوت میان زن و مرد را باید براساس آیات و روایات اثبات کرد و یا آن را به صورت تبعدی پذیرفت، اما توجیه این مسأله به صورت تبعدی به نظر من خیلی مشکل است. اسلام به عنوان یک دین قرار است حکومت کند و احکام اجتماعی را با توجه به روابط اجتماعی مردم صادر کند. اگر مسأله ای قابل توجیه نباشد، به این معناست که یا مصلحتی نداشته - که ما مصلحت نداشتن آن را نمی پذیریم - و یا مصلحتی دارد که دور از دسترس همه است و در طول قرون، هر چه بشر پیشرفت کرده به آن پی نبرده است.

۱. الکافی ۷: ۲۹۹، کتاب الدیات، باب الرجل یقتل المرأة ... ، ح ۶.

آیت الله العظمی صانعی: تمام روایات دیه مربوط به « عمد » است و یا وحدت سیاق روایات طوری است که همه آنها به عمد مربوط می شود. از نظر روایات، سنداً و دلالتاً، دلیلی نداریم که بگوییم دیه شبه عمد و خطا با دیه در عمد نسبت به زنان مساوی است. فتوای من هم بر طبق همین ملاک است. چیزی که باقی می ماند و باید مسأله اش حل شود، صحیحۀ « ابان بن تغلب » است که شما اشاره کردید. صحیحۀ « ابان » به طور روشن یا هم عمد و خطا را در بر می گیرد یا فقط به خطا مربوط می شود. این صحیحۀ بسیار معروف است و شخصیت خود ابان هم قابل توجه است. ابان، عصر امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرده و از محدثینی است که امام صادق علیهم السلام می فرماید: « من دوست دارم شما در مسجد بنشینید و فتوا بدهید. »<sup>۱</sup> هنگامی که ابان از امام علیهم السلام در مورد دیه سؤال می کند، فردی فقیه و ملاً بوده است.

با این حال این صحیحۀ مبعّداتی دارد که من تصوّر نمی کنم، بتوان حجیت آن را پذیرفت و آن را قابل احتجاج دانست. من فکر می کنم این حدیث به خاطر شواهد و مبعّداتی که ذکر می کنم، یا از روی تقیه صادر شده و یا سهو و نسیان و یا عوارض دیگری در آن رخ داده است. و جریان اصول عقلائی عدم خطا و عدم تقیه

۱. نک: اختیار معرفة الرجال: ۳۹۵ - ۳۹۹.

در امثال حدیث - گرچه از نظر سند صحیح می باشد - مشکل بلکه ممنوع است. و حجیت روایت منوط به آن جریان اصول است:

**الف:** یکی از مُبَعَّدات روایت این است که ادب و تربیت یک محدّث و فقیه اقتضا نمی کند، با امامی که خودش را تسلیم ارزش های علوم او کرده است، این گونه صحبت کند. وقتی ابان از امام ع سؤال می کند و امام ع در پاسخ می فرماید: « در مقابل یک انگشت، ده شتر، در مقابل دو انگشت، بیست شتر، در مقابل سه انگشت، سی شتر و در مقابل چهار انگشت، بیست شتر»، ابان اینجا پیش خودش متعجب می شود که: « چرا وقتی صدمه بیشتر می شود. دیه آن کاهش پیدا می کند؟! » آن وقت می گوید: « این حکم را شنیده بودم و می پنداشتم از جانب شیطان است! » از نظر درک فقهی و شم الحدیثی من معتقدم ابان، نمی تواند چنین چیزی گفته باشد. عقلاً این گونه « خبر واحد » را با چنین جوابی از ناحیه ابان حجّت نمی دانند. برای تقریب به ذهن مثال می زنم. اگر در زمان خود ما، کسی که ارادت تام به حضرت امام ع داشت، خدمت ایشان می رفت و از امام ع سؤال می پرسید و امام پاسخی می داد. حال اگر این پاسخ با فکر سؤال کننده نمی ساخت و آن مرید خالص به امام می گفت: « این حرف شما را شاه هم گفته بود، شیطان هم گفته بود! » شما چنین چیزی را

باور می‌کنید؟ اصلاً ادب در مقابل کسی که انسان به عظمت او از تمام جوانب اعتقاد دارد، چنین اقتضایی دارد؟ من که چنین تصویری ندارم.

ب: مُبَعَّد دوم این است که براساس این روایت امام عَلَيْهِ السَّلَام در جواب او فرمود: «تو دچار قیاس شده‌ای!» در حالی که شبهه مطرح شده از ناحیه ابان ناشی از قیاس نیست؛ بلکه نشأت گرفته از یک فهم عرفی است. فقه پر از فهم عرفی است. این که حضرت می‌فرمایند: «یکی ده شتر، دو تا بیست شتر و...»، در باب «ضمان» طرح می‌شود و باب ضمان وحی نمی‌خواهد. این مسأله مانند طواف خانه خدا نیست که بگوییم تعبد است. فقها همه جا از این فهم عرفی استفاده می‌کنند. این چیزی که ابان می‌گوید کجایش قیاس است که امام در جواب بفرمایند: «إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ!» فهم ابان فهم عرفی است، بلکه اگر قیاس هم هست قیاس اولویت است و اصلاً متعلق به باب ضمان است. شبهه ابان این است که چگونه می‌شود ضرر بیشتر، و خسارت کمتر باشد؟! این کجایش قیاس است، آنچه که در روایت آمده به ظاهر خلاف عقل و قانون ضمان عقلایی است! زیرا وقتی قطع یک انگشت ده شتر، دو تا بیست تا، سه تا سی تا باشد طبعاً چهار تا انگشت قطع شود چهل تا شتر دیه‌اش می‌شود، نه بیست تا! چطور می‌شود امام معصومی که مسائل را با ذکر علل، تقریب به اذهان می‌کند، این گونه پاسخ دهد؟!

قانونگذار و حکیم باید تا آنجایی که می‌تواند، مطلب را اقناعی جا بیندازد. این که من این‌طور می‌گویم، کم‌تر در فقه ما هست و شاید آن موارد نادر هم علم ما به آن نرسد که منظور چیست. این که از امام سؤال شود، امام پاسخ بدهد و جواب برای ابان سنگین باشد و امام برای اقناع او بفرماید: «این را فقط من نمی‌گویم، پیامبر هم می‌گوید» این که نشد اقناع ابان! اشکال ابان که به شخص گوینده - یعنی امام عَلَيْهِ السَّلَام - بر نمی‌گشت که امام عَلَيْهِ السَّلَام بگوید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم گفته است. بلکه ابان به دنبال جواب اشکال خودش است که از این حکم عدم تناسب ضرر و خسارت قانع نشده است.

به نظر بنده ما یا باید این روایت را کنار بگذاریم و بگوییم حجت نیست، چون ادله حجیت روایت که بنای عقلاست، این جور روایت‌ها را حجت نمی‌داند، و یا این که بگوییم به آن شک داریم. چون نه سؤالش درست است و نه جوابش، و علاوه بر آن مطابق روش ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و شاگردان آنان هم نیست.

من فکر می‌کنم در اینجا باب «باب تقيه» بوده است و امام خواستند بفرمایند که ما حرف عامه را می‌زنیم. عامه هم که این را می‌گویند، از باب قیاس نمی‌گویند، آنها هم به گفته رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمسک می‌کنند. شما ممکن است اشکال کنید که مگر تقيه تا این حد می‌شود؟! من معتقدم بعضی اوقات تقيه آن قدر می‌شود

که باید گفت از مثل «زراره» بدگویی بشود! بنگرید که چقدر کار بر مثل امام صادق علیه السلام مشکل شده که مجبور شود از زراره‌ای که از محدثین بزرگ، شاید چهار نفر در علم و تقوا و حفظ حدیث مثل او پیدا نشود و آن همه از او در روایات تعریف شده باشد، به ظاهر مذمت نماید و او را مورد قبح قرار دهد! روایات ما پر است از این تقیه‌ها! باید موقعیت امام معصوم علیه السلام را در آن دوران در نظر گرفت. بنده احتمال می‌دهم محتوای حدیث ابان همان حکم عامه است؛ ریشه حکم هم از عامه است. عامه نصف بودن دیه را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و گرنه ما در روایات خاصه نداریم. امام هم تقیه می‌کردند و می‌گفتند حکم عامه صحیح است. بالاتر از آن اینکه اصلاً نمی‌خواستند بگویند قیاس باطل است. می‌گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و صحیح است. بنابراین

---

۱. اشاره به روایاتی است که در آن امام صادق علیه السلام زراره را مورد لعن قرار داده یا زراره را بدعت‌گذار خوانده. نک: اختیار معرفة الرجال: ۱۳۵ - ۱۳۶، باب زرارة، ۲۹ - ۳۵.

«عبدالله بن زرارة می‌گوید: امام صادق علیه السلام روزی مرا خواست و فرمود بر پدرت [زرارة بن اعین] سلام مرا برسان و به او بگو: من از تو بدگویی کردم، و عیب در تو گذاشتم، تو مدافع من هستی! همانا مردم و دشمن به دنبال کسانی هستند که از نزدیکان ما هستند و ما از آنها ستایش می‌کنیم؛ تا آنها را مورد اذیت و آزار و قتل قرار دهند و کسی که او را عیب‌جویی می‌کنیم مورد ستایش قرار می‌دهند، به پدرت بگو: تو را عمداً عیب‌جویی کردم چون تو مرد مشهور و محبوب نزد ما هستی و تو را مورد عیب قرار دادم تا از شر آنها مصون بمانی ...». (نک: همان، ص ۱۲۷ - ۱۲۸، ح ۲۲۱).

و در نتیجه، اگر این روایت را حجت ندانیم، می ماند و بقیه روایات دیه که متضمن بیان مقدار است و آیه شریفه هم مطلق دیه را گفته است که همگی شامل مرد و زن می شوند، و در مورد زن و مرد بودن چیزی بیان نکرده اند. پس زن و مرد در دیه مساوی هستند.

دکتر مهرپور: پس به نظر شما این روایت قابل

اعتماد نیست؟

آیت الله العظمی صانعی: خیر! زیرا اضطراب متن دارد.

## قصاص

دکتر مهرپور: آخرین مسأله در مورد « قصاص » است. چنانچه مستحضرید، بنابر فقه ما اگر مردی زنی را بکشد، برای قصاص مرد باید نصف دیه را به او بدهیم. حال باید روشن شود توجهات عارضی این حکم چیست؟ آیا بر مبنای کمتر بودن ارزش زن نسبت به مرد است؟ چون در موارد دیگر هم ما در فقه داریم که فرد برتر و بالاتر را در مقابل فرد پست تر و فروتر قصاص نمی کنند.<sup>۱</sup> یا روایتی داریم که بنابر آن اگر زنی مردی را بکشد، هم زن باید قصاص شود و هم

---

۱. آنچه که آقای مهرپور به فقه شیعه نسبت داده است، صحیح نیست، و البته برخلاف نظر ابن عربی که ظاهراً مبنای پرداخت دیه را رتبه و اعتبار اشخاص می داند. ( نک: احکام القرآن ۱: ۶۰۴ ).

در فقه شیعی چنین نیست که افراد بالاتر در برابر افراد فروتر قصاص نشوند. گرچه امکان دارد در دو مورد حق با آقای مهرپور باشد. یکی: عدم قصاص حر در برابر عبد، دومی: عدم قصاص مسلمان در مقابل کافر. مورد اول که در حال حاضر مصداق نداشته و ندارد و مورد دوم هم اختلافی است چنانچه حضرت آیت الله العظمی صانعی، اعتقاد دارند که مسلمان با غیر مسلمان در حکم قصاص مساوی هستند و دیه آنها با یکدیگر برابر است. ( نک: فقه و زندگی ( برابری قصاص ) ۲: ۷۵ ).



بستگان زن باید نصف دیه را به خانواده مرد پرداخت کنند.<sup>۱</sup> البته ظاهراً به این روایات عمل نشده است. به هر حال، در مورد قصاص هم تعادل وجود ندارد. بعضی از فقهای اهل سنت به ردّ نصف دیه قائل نیستند، و معتقدند که: «يُقْتَلُ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ»؛ اما بعضی از فقهای اهل سنت، نظرشان مانند فقهای شیعه است و در بین فقهای شیعه هم این حکم اجماعی است.

در قرآن، سه نوع آیه درباره قصاص نازل شده است. نخست به صورت تفصیل آمده است که:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ ﴾.<sup>۲</sup> به نظر

من این آیه دو نکته را بیان می کند:

(۱) تشریح حکم قصاص و مفید بودن آن؛

(۲) تعادل در قصاص.

چون شأن نزول آیه این است که قبلاً اگر کسی کشته می شد، خانواده مقتول یا افراد بیشتری از خانواده قاتل را می کشتند و یا فردی را که شأن بالاتری داشت، در مقابل او می کشتند. این آیه می خواهد بگوید که فقط قاتل را قصاص کنید زن باشد یا مرد، عبد باشد یا حرّ. در بعضی از روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام داریم و به

۱. الکافی، ۷: ۲۹۸، کتاب الدیات، باب الرجل يقتل المرأة ...، ح ۱ - ۴.

۲. البقره (۲)، آیه ۱۷۸.

حضرت رسول ﷺ باز می‌گردد، بیان نشده که باید درباره زن نصف دیه پرداخت شود؛ ولی در بعضی از روایات، استرداد دیه یا راضی شدن خانواده زن به گرفتن نصف دیه، مطرح است.<sup>۱</sup> با توجه به چنین احکامی این شبهه پیش می‌آید که زن شأن پایین‌تری نسبت به مرد دارد. بعضی در پاسخ به این شبهه که مقام مرد بالاتر از زن است، در صدد توجیه برآمدند و گفتند: از این جهت که مرد نان‌آور خانواده است و زن نان‌خور است، ارزش بیشتری برای مرد در نظر گرفته شده است؛ چون از دست رفتن مرد، ضربه اقتصادی به خانواده می‌زند، پس باید نصف دیه را بدهند که خانواده این مرد تا حدودی تأمین شوند. البته این پاسخ محکمی نیست؛ چون معیارها می‌تواند عوض شود کما این که در حال عوض شدن هم هست. زمانی بود که زن هیچ نقشی در تأمین معاش خانواده نداشت، ولی الآن نقش دارد. در آماري که در سال ۱۹۹۵ سازمان ملل در کنفرانس جهانی زن در پکن ارائه کرد اعلام شد که یک چهارم زنان دنیا، متکفل مخارج زندگی خانواده هستند و بیش از یک سوم هم در تأمین مخارج

---

۱. وسائل الشیعه ج ۲۹، ص ۸۴، باب ۳۳، ح ۱۴.

زندگیشان نقش دارند. با توجه به این مسائل  
نظر تان را در این مورد بفرمایید.

**آیت الله العظمی صانعی:** در مورد مسأله قتل عمد، چون مرد نان آور خانواده است، اسلام در مورد قصاص تفاوت قرار داده است و شما اشکال کردید که اگر نقش زن‌ها مانند مردها شود، دیگر چه تفاوتی باقی می‌ماند؟ بنده عرض می‌کنم اسلام با توجه به قوانین خاص خودش چنین حکمی را داده است. یکی از قوانین اسلام این است که نفقه زن و قرار دادن مهریه بر مرد واجب است و حتی شرط نداشتن مهر موجب بطلان نکاح است. ما باید میان قانون اسلام و فرهنگ‌ها که ممکن است عوض شوند، تفاوت قائل شویم. قانون اسلام است که نفقه زن و بچه‌ها بر عهده مرد است. این بحث درست نیست که با تفاوت فرهنگ بخواهیم آن را بر عهده زن بگذاریم و بعد بحث کنیم که حالا تکلیف قصاص چه می‌شود؟ اگر نان آور خانواده‌ای کشته شد، اهرم فشار دست اولیای دم است. آنها یا می‌گویند می‌خواهیم طبق آیه **﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾**<sup>۱</sup> قصاص کنیم که این آیه هم در مورد مرد است و هم در مورد زن و هر دو را می‌توان قصاص کرد. یا در مقابل قتلی که واقع شده، پولی طلب می‌کنند. حالا وقتی مرد و نان آور خانواده‌ای کشته شد، اسلام طبق قانون خودش

---

۱. البقره (۲)، آیه ۱۷۹.

در این مورد فتوا می‌دهد، نه طبق فرهنگ هر زمانه‌ای که ممکن است در طی قرون و اعصار عوض شود. طبق قانون اسلام، چون مرد نان‌آور خانواده است و با از دست رفتن او به خانواده و اقتصاد خانواده لطمه وارد می‌شود، این لطمه و صدمه باید از طریق جبران شود. اما زن، واجب‌النفقة شوهر است. حالا اگر خودش دلش می‌خواهد کار کند و از شوهرش نفقه نگیرد، بحث دیگری است. بنابراین با توجه به تفاوت شرایط فرهنگی نمی‌توان در اصل حکم قصاص تغییری داد؛ ولی اگر اولیای زن، توان پرداخت فاضل دیه را نداشتند، به نظر این جانب پرداخت فاضل دیه ساقط است و اولیای زن مقتول می‌توانند بدون پرداخت فاضل دیه، مرد قاتل را بکشند. لکن بنا بر احتیاط بعد از توان پرداخت، فاضل دیه را باید پردازند.<sup>۱</sup>

دکتر مهرپور: جناب عالی فتوا داده‌اید که دیه زن و مرد مساوی است؛ اما در بعضی روایات مثلاً به صورت مطلق از امام صادق علیه السلام داریم که: «... دیه المرأة نصف دیه الرجل».<sup>۲</sup> بعضی از اهل سنت می‌گویند: این روایت اتفافی [اجماعی] است که دیه زن نصف مرد است. در نامه عمرو بن حزم هم داریم که دیه زن نصف دیه مرد است. در

۱. نک: احکام بانوان، ص ۳۱۳، س ۹۴۵.

۲. الکافی ۷: ۲۹۸، باب الرجل يقتل المرأة و ... ، ح ۱.

آنجا دارد که صحابه بر این امر اتفاق کرده‌اند که دیه زن نصف مرد است و سندش را به محدّثین معتبر نسبت می‌دهند که از قول حضرت علی علیه السلام بیان کرده‌اند.<sup>۱</sup>

آیت الله العظمی صانعی: شما بحث قضای کتاب جواهر را نگاه کنید، آنجا شرایط قاضی را که آورده مرد بودن و... بعد می‌آورد که اکثر این شرطها از اهل سنت گرفته شده است.<sup>۲</sup> آنها نوعاً با زن مخالف بودند. احتمالاً سرّش هم مخالفت با حضرت زهرا علیها السلام است. آنها نمی‌خواستند حضرت زهرا علیها السلام مطرح باشد. معمولاً می‌بینید احکام راجع به زنها از نظر عامه مسلم است. مقدّس اردبیلی می‌گوید در این مورد، یعنی نصف بودن دیه زن: «فما أعرّفه فكأنه إجماع أو نصّ ما اطّلت عليه».<sup>۳</sup>

دکتر مهرپور: آنها در مورد قصاص نظری خلاف دیه را دارند، آنجا که می‌گویند: «یقتل الرجل بالمرأة!»

آیت الله العظمی صانعی: احتمالاً این نظر به دلیل ضعف دقت فقهی آنهاست. «یقتل الرجل بالمرأة» طبق

---

۱. مضمون این روایت در کتب روایی، به واسطه راویان دیگر نقل شده است، لیکن در نامه یا روایت «عمرو بن حزم» چنین مضمونی به دست نیامد.

۲. رک: جواهر الکلام ۴۰: ۱۲ و ۱۹.

۳. مجمع الفائدة و البرهان ۱۴: ۳۱۳.

قرآن و آیه قصاص<sup>۱</sup> است و نمی‌شود کاری با آن کرد. زن هم یک انسان است؛ اما اینها دیگر دقت لازم را به خرج نداده‌اند که « یقتل الرجل بالمرأة » را با قانون نفقه مقایسه کنند.

دکتر مهرپور: بعضی از آنها هم معتقدند که باید نصف دیه داده شود.

آیت الله العظمی صانعی: ظاهراً در باب دیه، باب قضاوت، باب خروج از منزل و در بسیاری موارد دیگر خلاف معتد به بین آنها وجود ندارد.

دکتر مهرپور: در باب قضاوت که جناب عالی بهتر از من می‌دانید « ابوحنیفه »<sup>۲</sup> چیز دیگری می‌گوید؛ « صاحب جواهر »<sup>۳</sup> یا « ابن قدامه » چیز دیگری می‌گویند. در سنن بیهقی هم از

۱. ﴿ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ﴾؛ « و در آن برآنان این حکم نوشتیم که تن را به تن و چشم را به چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و زخم‌ها را [به برابرش] قصاص است ». (المائدة (۵)، ۴۵)؛ ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ... فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾؛ « بر شما درباره کشته شدگان قصاص نوشته شد ... و هرکه پس از آن عفو کردن و دیه گرفتن] از اندازه درگذرد او را عذابی دردناک است ». (البقره (۲)، ۱۷۸)؛ ﴿ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾؛ « ای خردمندان، شما را در قصاص، حیات و زندگانی است تا شاید پروا کنید ». (البقره (۲)، ۱۷۹).

۲. نک: المعنی و الشرح الكبير ۱۱: ۳۸۰، ۳۸۷.

۳. جواهر الکلام ۴۰: ۱۲ و ۱۹.

حضرت رسول ﷺ نقل شده که: « دية المرأة على النصف من دية الرجل ».<sup>۱</sup>

آیت الله العظمی صانعی: بنده عرض کردم « خلاف معتد به » که گویای مذهب آنها باشد وجود ندارد و این معنا منافاتی با خلاف‌های نادر ندارد و عرض کردم در روایات، روایتی که از نظر سند و دلالت معتبر باشد و مضمونی همانند مضمون روایت سنن بیهقی که نقل فرمودید و متضمن نصف بودن دیه زن است، مطلقاً بنده با تتبعی که داشته‌ام؛ نیافته‌ام و تنها در وسائل الشیعه باب ۵ ابواب دیات النفس حدیث ۱ صحیح ابن مسکان عن ابی عبدالله ع فی حدیث قال: « دية المرأة نصف دية الرجل »<sup>۲</sup>، بر آن مضمون دلالت دارد، لکن با قطع نظر از آن که چون صدر حدیث مربوط به قتل عمد و دیه در آن باب است، پس می‌توان بر مبنای مثل صاحب کفایه، که قدر متیقن در مقام تخاطب را مضرّ به اطلاق می‌داند،<sup>۳</sup> گفت: حدیث اطلاق ندارد، سند حدیث گرچه صحیح است اما اعتماد به حدیث به خاطر آنکه در سند نقل محمد بن عیسی از یونس وجود دارد، تبعاً لصدوق و شیخه رحمهما،<sup>۴</sup> برای بنده مشکل است، اگر نگوییم ممنوع است. و باز تکرار می‌کنم

۱. السنن الكبرى، ۱۲: ۱۶۶، ح ۱۶۷۵۹.

۲. وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۵.

۳. کفایة الأصول ۱: ۲۴۷.

۴. فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسيلة ( کتاب القصاص ): ۱۹۷؛

تنقیح المقال ۳: ۱۶۷، الرقم ۱۱۲۱۱.

که مقدّس اردبیلی در این مورد می‌گوید: «فما أعرفه فكأنه إجماع أو نصّ ما اطلعت عليه»<sup>۱</sup>.

دکتر مهرپور: حال اگر یک وقت قانون اسلام عوض شد، یا زمینه به گونه‌ای شد که دیگر مرد ملزم به پرداخت نفقه نبود، آنجا باید چه بگوییم؟

آیت الله العظمی صانعی: قانون اسلام را که نمی‌توانیم بدون مبنا عوض کنیم. وجوب نفقه را باید در بحث اجتهادی حل کنیم. پرداخت نفقه از نظر اسلام به طور مسلم بر عهده مرد است. در واقع ما دو بحث داریم؛ یک بحث این است که اجتهاد و استنباط با حفظ موازین چه می‌کند؟ بحث دیگر این است که ما با این تصوّر که فرهنگ و جهان هر روز در تحویل و تحوّل است، بخواهیم قوانین اسلام را تغییر دهیم. این تغییر خطرناک است. بنده اگر می‌گویم: «دختر در سیزده سالگی به تکلیف می‌رسد»، بر مبنای فقه می‌گویم. اگر شما می‌گویید: «در مورد نفقه هم می‌توان ثابت کرد که بر عهده مرد نیست»، می‌گویم: هم من، هم شما و هم دیگران باید برویم بگردیم بینیم مبنای فقهی برای آن پیدا می‌کنیم یا نه، اگر پیدا کردیم که هیچ؛ اگر پیدا نکردیم، نمی‌توانیم هر جا که به بن‌بستی برخوردیم، بگوییم ممکن است با تفاوت فرهنگ قانون عوض شود.

۱. مجمع الفائدة و البرهان ۱۴: ۳۱۳.



این طرز تلقی خطرناک است. اگر این طور برخورد کنیم فردا به تدریج اعتقاد مردم به اسلام و احکام اسلامی سست می‌شود. دیگر هر کس اشکال کند جواب می‌دهند: ممکن است این قانون عوض شود. من نمی‌گویم اجتهاد نکنیم، می‌گویم بر مبنای فقه صاحب جواهر و شیخ انصاری و امام اَمّت بَیِّنَة اجتهاد کنیم و فرهنگ و شرایط اجتماعی را در این موارد دخالت ندهیم؛ اما به زمان و مکان و اشکال‌ها توجه و عنایت داشته باشیم. شما بروید درباره نفقه تحقیق کنید، اگر به نتیجه دیگری رسیدید، بگویید: «تأمین نفقه زن بر عهده خودش است نه بر عهده مرد»؛ اما بدون مبنای فقهی و فقط به این دلیل که فرهنگ تغییر پیدا کرده است، نمی‌توان قانون اسلام را تغییر داد. از این گونه لغزش‌ها که اسلام عزیز و بزرگ، و فقه و احکام آن را به نابودی می‌کشاند، باید به خداوند توانا پناه برد!

## تعیین سنّ مسؤلیت کیفری در اجرای قوانین مجازات اسلامی برای کودکان و نوجوانان

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی  
صانعی «دامت برکاته»

با سلام و تقدیم ادب و احترام؛

سؤال: به استحضار شریف می‌رساند سرویس  
فقه و حقوق خبرگزاری دانشجویان ایران در  
نظر دارد نظر حضرت‌تعالی را در خصوص مسائل  
ذیل جویا شود.

بر اساس ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی، اطفال  
در صورت ارتکاب جرم، بَری از مسؤلیت  
کیفری هستند و طبق تبصره ۱ ماده ۴۹، منظور از  
طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده  
باشد. طبق تبصره ۱ اصلاحی ۱۴ آبان ۱۳۷۰،  
ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی: سن بلوغ در پسر ۱۵  
سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری در  
نظر گرفته شده است.

این در حالی است که کنوانسیون حقوق کودک  
- که ایران نیز به آن پیوسته است - سن کودکان را  
تا ۱۸ سال در نظر گرفته است و بر همین اساس،  
گاهی مشاهده می‌شود که قضات دادگاه‌ها و  
محاکم در صدور احکام، سن ۱۸ سال و برخی  
قضات حد بلوغ شرعی را در نظر می‌گیرند و

نتیجه آن صدور آرا متفاوت در خصوص جرایم

مشابه در سنین مشابه است. به نظر حضرت تعالی؛

- آیا ممکن است قانونگذار به جای لفظ حد بلوغ

شرعی سنی را مشخصاً به عنوان سن قانونی تعیین

کند تا بر اساس همین سن قانونی احکام دادگاهها

صادر شود؟

- آیا ممکن است قانونگذار سن مسئولیت

کیفری در هر دو جنس را یکی در نظر بگیرد؟

**جواب:** با توجه به اینکه قوانین مجازات اسلامی ذیل

سه عنوان « تعزیرات »، « حدود » و « قصاص » قرار

می گیرد، تعیین سن مسئولیت کیفری برای هر یک از

این عناوین می بایست جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

### الف) تعزیرات

با توجه به این که بخش عمده موارد قوانین جزایی

اسلام در باب تعزیرات است و جزای بیش از نود و پنج

درصد جرمها به علت آن که تحت عنوان تعزیر قرار

دارند، به دست قانون و حکومت است، لذا جواز ترتیب

نظام ویژه دادرسی برای جوانان کمتر از ۱۸ سال که در

سؤال آمده به تعزیر نمودن آنها به انواع تعزیرها و

بازدارندهها، به نظر اینجانب بلا اشکال و بلامانع است،

اگر نگوییم با فرض انحصار طریق بازدارنده در بعضی

از افراد، واجب و متیقن است. و وجه جواز را در

حقیقت تعزیر و علت آن باید جستجو نمود؛ چون تعزیر

لغة و عرفاً و شرعاً عبارت است از منع مجرم از تکرار

جرم و منع دیگران از ارتکاب آن، در حدی که مقدور است. یعنی کاری که به حسب متعارف و طبع می‌تواند مانع و رادع باشد، آنرا تعزیر می‌گویند و تعزیر هم به وسیله آن باید انجام گیرد.

به عبارت دیگر: تعزیر مثل حد به معنای منع است و به کاری که مانع است؛ یعنی به خود جزا هم حد و تعزیر گفته می‌شود. آری تفاوت عمده آنها در تعیین به حسب شرع و عدم تعیین آن می‌باشد که در تعزیر تابع نظر حکومت در بُعد قانونگذاری و کارشناسی می‌باشد؛ یعنی احتیاج به قانون، در مجلس شورای اسلامی توسط نمایندگان منتخب مردم دارد و مراجعه به کتب فقهیه هر چه زیادتر باشد، حقیقت بودن تعزیر در منع و به ید حکومت بودن آن روشن تر می‌شود.

علامه در تحریر<sup>۱</sup> در مبحث سیزده از مباحث احکام قذف می‌گوید: «و هو [اشاره به تعزیر است] یکون بالضرب و الحبس و التویخ». و باید دقت نمود که علامه حتی تویخ را صریحاً در تعزیر کافی دانسته، و معلوم است که برای تویخ خصوصیتی نیست؛ چون تویخ مانند غیر آن، از ضرب و حبس جزو حدود نیامده تا بگوییم از باب مشابهت با حدود است، بلکه معلوم است که به عنوان یک طریق از طرق مانعه ذکر شده است. پس غیر آن هم از بقیه طرق به نظر ایشان، بلکه به نظر بقیه هم در تعزیر، کفایت می‌کند؛ و فقیه عالی مقدار و

۱. تحریر الأحکام، ج ۵، ص ۴۱۱.

محقق بزرگوار در فقه، مرحوم فاضل اصفهانی، مشهور به فاضل هندی، صاحب کشف اللثام در بحث تعزیر که در ذیل حدّ قذف متعرض آن شده می گوید: «ثمّ وجوب التعزیر فی کلّ محرّم من فعل أو ترک إن لم یتته بالنّهی والتویخ ونحوهما فهو ظاهر؛ لوجوب إنکار المنکر، وأمّا إن انتهى بما دون الضّرب فلا دلیل علیه - إلى أن قال - ویمکن تعمیم التعزیر فی کلامه [أی کلام القواعد] وکلام غیره لما دون الضّرب من مراتب الإنکار»<sup>۱</sup>. و این فقیه بزرگوار گویا برای امروز ما سخن می گوید و مخصوصاً صراحت ذیل کلامش هر گونه شبهه‌ای را در عدم جواز تعزیر به غیر ضرب از مراتب انکار و بازدارنده، زدوده و پاسخ فقهی عمیق را داده و شبیه عبارت کشف اللثام را کتاب فقهی نفیس و گرانقدر جواهر الکلام<sup>۲</sup> هم دارد و این عبارات، به‌علاوه از بیان نظر خودشان و بیان مقتضای قواعد، نظر فقها را هم برای ما بیان نموده‌اند و از عبارات نقل شده، جهت و دلیل تعزیر هم روشن شد که همان جلوگیری و انکار منکر است، لیکن باید به چیزی غیر از حدّ باشد و باید مانع و رادع باشد. پس تمام مناط، ردع و منع است، به هر نحو که حاصل شود و معلوم است جلوگیری و تعزیر و ردع از [عمل] محرّم که نسبت به سنّ بعد از بلوغ معتبر است و یا اصلاح مرتکب و جامعه و تأدیب که نسبت به قبل از بلوغ و بعد

۱. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۵۴۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۵۴، کتاب الحدود و التعزیرات.

از تمیز معتبر است ( اگر نگوییم که آنجا هم تعزیر به خاطر جلوگیری از کار خلاف و زشت است، به علاوه از اصلاح و تأدیب مرتکب ) به حسب موارد و اشخاص و محیط‌ها و مکان‌ها و زمان‌ها و غیر آنها از خصوصیات مختلف است و این نظر کارشناسان تربیتی جامعه و نظر جرم‌شناسان و علمای جزا و حقوق و نظر قانونگذار است که می‌تواند ضابطه و قاعده و قانون را حسب موارد معین نماید.

حاصل کلام آنکه، در تعزیرات می‌توان به هر شیوه جدیدی که نقش مؤثری در بازدارندگی در ساختار شخصیتی نوجوانان قبل از ۱۸ سال دارد، دست زد و دادرسی ویژه‌ای را برای آنان ترتیب داد و گذشت که ترتیب شیوه جدید در بعضی موارد نه تنها جایز است بلکه اگر راه بازدارندگی منحصر به آن باشد، تعزیر به وسیله آن راه و روش جدید به خاطر وجوب تعزیر، لازم و واجب است.<sup>۱</sup>

#### ب) حدود

در اجرای حدود رسیدن به سن بلوغ شرط می‌باشد و به نظر اینجانب سن بلوغ در پسران تمام شدن پانزده سال قمری و در دختران تمام شدن سیزده سال قمری و یا علائم و نشانه‌های دیگری که در رساله‌های

---

۱. تا اینجای جواب که مربوط به تعیین سن مسئولیت کیفری در تعزیرات است در آخر دفتر سوم در بحث « تشکیل نظام ویژه دادرسی برای کودکان و نوجوانان » در صفحه ۱۵۶ به مناسبت بدان پرداخته شده است.

عملیه ذکر شده، می‌باشد که غالباً آن نشانه‌ها و راه‌ها برای غیر خود مکلف عادتاً معلوم نمی‌گردد. و ناگفته نماند که حدود بسیار محدود است و موارد آن همان‌گونه که در قواعد آمده به بیش از شش مورد نمی‌رسد و آنچه راه‌گشای امثال مورد سؤال می‌باشد دو امر است:

اوّل این که در اجرای حدود در زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌توان به فتوای علمای فاضل و محققى همانند میرزای قمی در کتاب گران سنگ جامع الشتات<sup>۱</sup> عمل نمود که معتقد است، اجرای حدود در زمان غیبت محل تأمل و توقف است و باید به‌جای آنها تعزیر نمود - چنانکه در قست الف گذشت -.

دوّم این که به‌نظر اینجانب طرق اثبات حد به دو امر منحصر است:

راه اوّل: اقراری که ناشی از وجدان دینی مجرم باشد که چهار مرتبه آن در بعضی از حدود، دو مرتبه در برخی دیگر لازم است.

راه دوّم: چهار شاهد عادل در باب زنا و توابعش برؤیته و آن هم کالمیل فی المکحلة و یا دو شاهد عادل در بقیه موارد، و معلوم است که اقرار و یا شهادت چهار شاهد عادل به تحقّق، بسیار مشکل، بلکه در این زمان عادتاً غیر ممکن است، حتّی شهادت دو شاهد عادل نیز بر جرمی مانند سرقت با

---

۱. جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۱۳ و ۷۳۱.

توجه به احوال جامعه و نیرنگ‌های سارقان تناسبی ندارد، به علاوه که در سرقتِ موجبِ حدّ، شرایطی وجود دارد که تحقق همه آنها، بعید به نظر می‌رسد. نتیجتاً راه اثبات حدود به نظر اینجانب - تبعاً لغير واحد من الفقها - منحصر در این دو طریق بوده و امارات و شواهد نمی‌تواند موجب حدّ شود. آری می‌تواند موجب تعزیر بر گناهان و مقدمات حدود گردد؛ چرا که در مقدمات قراین و شواهد حجّت است.

### ج) قصاص

به نظر اینجانب درک و تمیز شخص از این که عمل او آدم‌کشی است، در اجرای قصاص کفایت می‌کند، بلکه از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که تمیز حتی قبل از سن بلوغ شرعی در قصاص کافی است. بنابراین تعیین سن مشخص - مثل ۱۸ سال - برای موارد قصاص که حق الناس است و در قرآن کریم به حیات از آن یاد شده: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و آنچه می‌تواند در کاهش اجرای حکم قصاص مؤثر باشد ترویج فرهنگ عفو و بخشش در جامعه می‌باشد، چنان که در قرآن کریم آمده: ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>، و

۱. «ای خردمندان، شما را در قصاص، حیات و زندگانی است.»

(البقره (۲)، آیه ۱۷۹).

۲. «پس هر که درگذرد و اصلاح کند پاداش او بر خداست.»

(الشوری (۴۲)، آیه ۴۰).



﴿فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءِ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ﴾<sup>۱</sup> که در نتیجه، هم حقوق فردی اولیاء دم و جنبه حیات بودن قصاص مراعات گشته و هم عفو و بخشش سفارش شده از جانب پروردگار عالم.

---

۱. « پس هرکه از سوی برادر [دینی] خود چیزی [از قصاص] برایش بخشوده شد پس باید رفتاری نیک و پسندیده در پیش گیرد و پرداخت [خونبها از سوی قاتل] به او به نیکی گزارده شود. این تخفیف و مهر و بخشایشی است از پروردگارتان ». (البقره (۲)، آیه ۱۷۸).





دفتر دوم

---

**حق حضانت کودکان (فرزندان)**

---

- ◀ تفاوت میان ولایت و حضانت
- ◀ تقدم حق الولاية مادر بر جدّ پدری
- ◀ برخی از شروط حضانت



## اشاره

مبحث مهم « حق حضانت کودک کان » از دو جهت حایز اهمیت است: یکی از جهت « حق کودک » که در کنار پدر و یا در دامنِ مادری، پرورش یافته و به سن رشد برسد که دارای شرایط روحی و جسمی مناسب هستند و صلاحیت حضانت را دارا می‌باشند؛ و از جهت دیگر می‌تواند در مبحث « حق پدری و یا حقِ مادری » مورد توجه و عنایت قرار گیرد که بر اساس قانون و شرع مقدس متصدی حفظ و نگهداری او هستند. گرچه به نظر می‌رسد هر دو موضوع فوق را می‌توان جزو مباحث حقوق کودک قرار داد ولی آنچه که در این دو مبحث پُر رنگ‌تر می‌نماید، مسئله تقدم حق پدر یا مادر

در حضانت و مدت آن است؛ بر این اساس، و به دلیل ارجحیت جهت دوم بحث، این دفتر را به گفتگو پیرامون حق حضانت کودکان (فرزندان) اختصاص دادیم، تا در دفتر سوم به موضوع «حقوق کودکان»، آن هم در قالب گفتگو، بدان پردازیم.

در پایان این دفتر نیز، فتاوا و نظرات کاربردی حضرت آیت الله العظمی صانعی پیرامون «حق حضانت کودکان» برای اطلاع بیشتر خوانندگان محترم به این دفتر افزوده شده است.

# گفت و گو

خبرنگار<sup>۱</sup>: ابتدا بفرمایید فرق بین حضانت با ولایت و قیمومیت چیست، چون عامه مردم فرق بین اینها را نمی‌دانند و عمدتاً آنها را یک جور فرض می‌کنند؟

آیت الله العظمی صانعی: بسم الله الرحمن الرحيم. امید است إن شاء الله به برکت انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی و با توجه به اصولی که در قانون اساسی به عنوان حقوق انسان‌ها آمده است مشکلات خواهران و برادران، حل شود و مادران و پدران به حساب قانون اسلام مشکل نداشته باشند. چون ما معتقد هستیم اسلام دینی است که در آن حرج و مشقت وجود ندارد، چرا که دین سهولت است.

---

۱. گفتگوی خبرنگار روزنامه ایران در تاریخ ۱۳۷۹/۷/۱۷ پیرامون حق حضانت کودکان (فرزندان) با حضرت آیت‌الله العظمی صانعی.

## تفاوت میان ولایت و حضانت

و اما راجع به سؤال شما باید عرض کنم؛ اولاً: فرق بین ولایت و قیمومیت با حضانت خیلی روشن است. «ولایت» عبارت از: حق تصرف ولی در اموال کودک و نظارت بر فعالیت‌ها و کارهای اوست. در حالی که «حضانت»: مربوط به تربیت جسمی و روحی کودک است. یعنی رشد بدنی و رشد روحی او مربوط به حضانت است. کسی که حضانت بچه را بر عهده می‌گیرد، باید در دوران کودکی و شیرخوارگی اش، به قول معروف، تر و خشکش کند، مراقب محیط تربیتی او باشد و از او در مقابل حوادث حمایت و حفاظت کند، به این نوع امور «حضانت» گفته می‌شود. «قیمومیت» یا «ولایت» هم بحث دیگری است و معنای آن این است که در اموال و حقوق کودک با رعایت مصلحت او تصرف کند یا اگر قرار بشود کودک به کاری گمارده شود، اجازه قیم لازم است.



## تقدم حق الولایه مادر بر جد پدری

ثانیاً: به نظر ما همان گونه که برای پدر قیمومیت هست، برای مادر هم هست و ما معتقدیم از نظر فقهی اگر پدری از دنیا رفت، حق الولایه فرزندش قبل از جد پدری با مادر است و اگر مادر نبود، با جد پدری است و بر خلاف نظر معروف بین فقها که می گویند وقتی پدر فوت کرد، قیمومیت با پدر بزرگ است؛ ما معتقد هستیم قیمومیت با مادر است و این حرکتی است که در جهت حفظ حقوق مادران برداشته شده که این بحث مستند به استدلال های فقهی، و برای ما مسلم است.<sup>۱</sup>

خبرنگار: به خاطر داریم شما در زمان مسئولیت قضایی تان نظرتان همین بود که الآن فرمودید. یعنی اولویت نگهداری فرزند را با مادر می دانستید. اینجا یک سؤال مطرح می شود آن هم این است که مستندات فقهی اولویت پدر نسبت به مادر در حضانت یا محدودیت زمانی حضانت مادر چیست؟ چون دست کم یکی از منابع که منبع مهمی هم هست، یعنی «لمعه» مرحوم شهید اول، فقط به ذکر این مطلب

---

۱. ر.ک: فقه و زندگی (قیمومیت مادر) ۴: ۶۷.

بسنده کرده است که مادر نسبت به نگهداری فرزند پسر در مدت شیرخوارگی اولویت دارد و نه بعد از آن و نسبت به نگهداری دختر هم تا هفت سالگی.<sup>۱</sup> که ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی هم از همین نظر تبعیت کرده است.<sup>۲</sup>

**آیت الله العظمی صانعی:** بله، بنده در زمان مسئولیت قضایی ام نظرم همین بود و در حقیقت این مبانی زیربنایی فکری را از خیلی قبل داشتم. منتها در آن زمان تنها به عنوان احتمال و یک بحث تحقیق نشده یا یک فرضیه به آن نگاه می کردم؛ اما امروز به عنوان یک اصل در نظر دارم و موازین و مستندات فقهی آن را هم می گویم. بنابراین نظر من در گذشته تنها یک نظر بود، اما امروز به عنوان یک فتوا عرض می کنم.

مسأله حضانت از مسائلی است که به نظر می رسد حل دقیق آن بسیار مشکل باشد و لذا حتی فقیهی چون شهید ثانی هم تقریباً بی نظر رد شده، چون معتقد است روایاتی را که نقل کرده ضعف سند دارد و قابل اعتماد نیست.<sup>۳</sup> بنابراین نظری نداده و رد شده است. به هر حال

۱. اللعة دمشقیة: ۱۲۰.

۲. در ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی چنین آمده است: « برای نگهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضاء این مدت حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.»

۳. مسالک الأفهام: ۸: ۴۲۲.

مسأله بسیار پیچیده و مشکل است. چون روایاتش با هم اختلاف دارند.

**خبرنگار:** خوب وقتی ما مستند فقهی محکمی مثل نص و حدیث نداریم، چرا این قدر این ماده ۱۱۶۹ و مسائل مربوط به آن دوام پیدا کرده است؟ آیا نمی‌توانیم این را تحت یک تبصره‌ای محدودش کنیم یا با یک ماده دیگر نسخ ضمنی‌اش کنیم و این موضوع حضانت کلاً به مادران واگذار شود؟ حالا در مواقعی که مفسده‌ای است و خلاف مصلحت کودک است می‌شود تصمیم گرفت، ولی در موارد عادی آیا مادر اولویت ندارد؟

**آیت الله العظمی صانعی:** اگر توان قانونگذاری داشتیم و توان آن را داشتیم که به نظرات فقهای بزرگی چون مرحوم شهید ثانی توجه داشته باشیم، به نظر ما هیچ مشکلی در باب حق حضانت نیست. چه بگوییم دو سال با مادر و بقیه با پدر، چه بگوییم تا هفت سال با مادر - بدون در نظر گرفتن جنسیت - و بقیه با پدر - که بنده نظرم این است که تا هفت سال مادر حق نگه‌داشتن فرزندش را دارد - چه بگوییم نه سال، اینها مشکل ساز نیست.<sup>۱</sup>

**خبرنگار:** مطابق ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست به

---

۱. ر. ک: مجموعه فقه و زندگی (قیمومیت مادر) شماره ۴.

دیگری شوهر کند، حق حضانت با پدر خواهد بود. می‌بینیم که حق حضانت حتی در همان مدت کوتاه هم که بر عهده مادر است، با ازدواج مجدد او ساقط می‌شود. چرا این را در مورد پدر هم به کار نبریم. آیا ما که فقهی تا این حد پویا داریم نمی‌توانیم با توجه به اوضاع و شرایط این موضوع را حل و فصل کنیم؟ می‌بینیم که زندگی خیلی از کودکان با پدر و نامادری تا چه حد پیامدهای منفی و حتی خطرناک داشته است. در حالی که در همان مواقع مادران برای نگهداری فرزندشان در کمال آمادگی بوده‌اند؟

**آیت الله العظمی صانعی:** در حضانت کودک، وقتی مشکل به وجود می‌آید که والدین از هم جدا شده‌اند و مادر می‌خواهد بچه‌اش را داشته باشد چون شیرۀ جانش است. پدر هم ممکن است بخواهد فرزندش را داشته باشد. بنابراین فقهای ما متعرض حضانت در زمانی که والدین با هم هستند، نشده‌اند. چون آنجا بحث ندارد. زیرا با این وصف چه بگویید دو سال مال مادر است، یا ده سال متعلق به پدر است، مشکل ساز نیست. برای این که والدین با هم زندگی می‌کنند. اما مشکل جایی است که طلاق واقع شود.

## برخی از شروط حضانت

شهید ثانی هشت شرط برای حضانت ذکر کرده است.<sup>۱</sup> گویا شهید ثانی با جامعه امروز ما حرف می‌زند. اما کسی را می‌خواهد که به سراغ او برود و نظراتش را برای مردم بیان کند و من اصلاً معتقد هستم که شهید اول و دوم به این دلیل شهید شدند که حرف‌های زنده می‌زدند و دشمنان آنها نمی‌خواستند فقه شیعه حرف زنده داشته باشد. چنانچه امروز هم دشمنان اسلام نمی‌خواهند شیعه حرف زنده داشته باشد.

به هر حال، ایشان هشت شرط برای کسی که می‌خواهد حضانت بچه را بر عهده بگیرد، ذکر کرده است. مثلاً برای پدر هشت شرط ذکر کرده است.

### امین و متعهد بودن

یکی از شرایط - که شرط عمده است -، این است که: کسی که می‌خواهد حضانت کند، باید دارای امانت باشد، بی‌تعهد و بی‌بند و بار نباشد. دلیلش هم این است که حضانت برای رشد و تربیت کودک است. اگر پدری

---

۱. مسالک الأفهام ۸: ۴۲۲ - ۴۲۵.

بی‌بند و بار و بی‌تعهد باشد و برای امانت‌ها ارزشی قایل نباشد، طبعاً نمی‌تواند فرزندش را خوب تربیت کند و او را هم بی‌تعهد بار می‌آورد. پدر خائن کودک را خائن بار می‌آورد و این اصلاً با اساس قضیه نمی‌سازد؛ چرا که اصل حضانت برای تربیت است لذا کسی که خائن است، صلاحیت تربیت کودک را ندارد. شما این شرط را داشته باشید تا شرط بعدی را بگوییم.

### نداشتن مرض مسری

گفته‌اند که باید امراض مسری نداشته باشد. اگر امروز می‌توانستیم به دنیای بشریت اعلام می‌کردیم که مادر حفظ حقوق کودکان به آنجا رسیده‌ایم که می‌گوییم اگر مادر مرض مسری دارد، کودک را به پدر می‌دهند یا بالعکس. و قبل از دو سالگی، یا قبل از هفت سالگی که حضانت با مادر است یا بعد از این مدت که حضانت با پدر است اگر پدر دارای امراض مسری از قبیل جذام، ایدز یا سل و ... باشد، بچه را به مادر می‌دهند و این حق است. البته بعضی فقها گفته‌اند نمی‌توانیم بچه را به مادر بدهیم بلکه پدر باید بچه را به شخص دیگری بسپارد. این اشتباه است و به نظر، صحیح نمی‌آید. چون اسلام خواسته در تربیت کودک عواطف پدر و مادری حفظ بشود.

حالا شما این سه شرط را کنار هم بگذارید. یعنی بی‌بند و بار نباشد، امین باشد و مرض مسری هم نداشته

باشد. بنابراین خیلی راحت با توجه به این شروط می‌توان استدلال کرد که اگر پدری در دوران حضانت طفل، به مواد مخدر معتاد است این فرد نمی‌تواند فرزندش را نگهداری کند، پدری که اعتیادش سبب می‌شود پولی را که همسرش از کار کردن در خانه این و آن به دست آورده بگیرد و خرج اعتیادش کند، جهیزیه همسرش را بفروشد و خرج اعتیادش کند و هیچ چیزی برایش مطرح نیست، چطور می‌تواند فرزندش را تربیت کند؟! بلافاصله می‌شود گفت آقا! اگر پدری معتاد شد، مادری معتاد شد، حق حضانت او ساقط می‌شود. حتی اگر مدعی شود که پدر یا مادر در عسر و حرج و ناراحتی قرار می‌گیرد. باید گفت: این وضعیتی است که خودت، و با اختیار، ایجاد کرده‌ای.

یا پدری است که سابقه دزدی دارد، یک بار، دو بار، اصلاً پرونده و سوء سابقه دارد و این طور نیست که توبه کرده باشد، اگر در حق حضانت اختلافی پیدا شد، برویم از مراکزی که گواهی عدم سوء پیشینه می‌دهند، عدم سوء پیشینه این شخص را بگیریم. اگر سوء پیشینه‌اش مکرر است، بچه را به او ندهیم. خیلی راحت می‌شود مشکل را حل کرد. منتها ما توجه نمی‌کنیم. خوب یک راه حل مشکل رعایت این شروط است که ذکر کردیم. رعایت دیگر و بالاتر، توجه به قرآن است. قرآن درست سربزنگاه مسأله را همان قرار

داده است که ما امروز بعد از هزار و چهارصد سال به عنوان یک بحث زنده داریم مطرح می‌کنیم، در زمانی که بشر به گفت و گوی تمدن‌ها رسیده و این بحث را مطرح می‌کند؛ در حالی که قرآن هزار و چهارصد سال پیش مطرح کرده و می‌فرماید: «هیچ فرزندی نباید موجب زحمت [و مشقت] برای پدر و مادرش شود.» آیه در سوره بقره<sup>۱</sup> است ما می‌آییم قانون حضانت و این آیه شریفه را می‌گذاریم کنار هم و می‌گوییم مثلاً مادر، تا دو سال یا هفت سال حق دارد کودک را تر و خشک کند. اما اگر طوری است که پدر در صورت ندیدن فرزندش در گرفتاری و بیماری قرار می‌گیرد و برای مادر تنها ملاقات بچه کافی است، طبق منطق قرآن آن قانون تبصره می‌خورد و بچه را می‌دهیم به پدر. منتها یک شرط دارد و آن این است که پدر سبب جدایی نشده باشد. اگر پدر سبب جدایی شده و الآن دارد از نداشتن بچه رنج می‌برد، می‌گوییم خود کرده را تدبیر نیست. عکسش هم در مورد مادر صادق است.

خبرنگار: پس با این فرمایش‌های شما نتیجه می‌گیریم که از نظر فقهی و شرعی هیچ مشکلی وجود ندارد که حضانت بچه قانوناً با مادر باشد. در بسیاری از کشورهای اسلامی هم

۱. ﴿لَا نَضَارَ وَالِدَةٌ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ﴾؛ «هیچ مادری و هیچ پدری نباید به سبب فرزندش زیان ببند». (البقره ۲). آیه ۲۳۳.



که نظام حقوقی بسیار قوی‌ای هم دارند و لاییک هم نیستند، حضانت بر عهدهٔ مادر است و پدر فقط نفقه می‌پردازد چرا در اینجا این کار را نکنیم؟ آیا این از نقص قوانین ما نیست؟

**آیت الله العظمی صانعی:** این سه تا شرط که ذکر کردم خیلی می‌تواند کارساز باشد و باز برمی‌گردیم به نفی ضرر و حرج و مشقّت. اگر مادری عدم حضانت برایش مشقّت دارد یعنی می‌دانیم اگر این بچه نباشد، دیوانه می‌شود؛ شوهر طلاقش داده حالا همهٔ دل‌خوشی‌اش به این بچه است پس به حکم آیهٔ شریفه و به حکم نفی حرج<sup>۱</sup> ما می‌آییم و بچه را به مادر می‌دهیم. اما یک وقت هست که هر دو دچار مشقت می‌شوند. هم پدر و هم مادر. مادر می‌گوید من می‌خواهم زحمتش را بکشم، پدر هم می‌گوید من می‌خواهم بیشتر در کنارم باشد. برای حل مشکل باید برویم سراغ این که کدام یک بر کدام یک مقدم است. تکنیک‌هایی در خود فقه وجود دارد که می‌توان این را اثبات کرد و مشکلات را حل کرد.

سؤال کردید که چطور می‌شود این را قانونی کرد؟ خیلی ساده است. ما باید قانون را ببریم روی غالب موارد در جامعه. یعنی می‌گوییم به حکم غلبه، این پدر عسر و حرج و زحمتش ثابت است، اما به همان حکم غلبه، پدر

---

۱. ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾؛ «و بر شما در کار دین هیچ تنگی و دشواری ننهاده است». (الحج (۲۲)، آیه ۷۸).

دیگری عسر و حرج برایش ثابت نیست. ما همین را اصل قانون قرار بدهیم و خلافش باید در دادگاه ثابت بشود. من یک مثال می‌زنم. مثلاً زنی از شوهرش جدا شده و می‌خواهد به خانه پدرش برگردد. اگر این مادر گفت من دچار مشکل می‌شوم و بچه را می‌خواهم، بگوییم اصل بر این است که حرج برای مادر ثابت است. پدر مدعی می‌شود که نه، این زن دارد کلک می‌زند، باید این کلک زدن را ثابت کند والا نمی‌شود حرف او را بدون دلیل پذیرفت. اسلام دین قانون است، دین ضابطه است. اگر شورای نگهبان و مجلس می‌آمدند و به این نکته توجه می‌کردند که آقا! ما می‌گوییم اصل بر این است، قانون بر این است که اگر شوهر معتاد باشد، زندگی با او حرجی است، می‌گویی از کجا معلوم که حرجی است؟ می‌گوییم از نظر «غلبه»، یعنی غالباً حرج است، اصل بر این حرج است. بنابراین می‌نویسیم حرجی و دادگاه باید طبق آن زن را مطلقه کند.

حالا اگر مرد آمد و گفت زن دروغ می‌گوید و زندگی با من معتاد حرج ندارد، مرد باید اثبات کند. آن هم خیلی سریع، و اثبات کردنش خیلی به طول نینجامد. بنابراین اگر می‌خواهد برای جامعه و برای نظام قضایی به شکل قانون دربیاید، می‌گوییم در این موارد اصل بر حرجی بودن است و دیگری باید خلافش را ثابت کند. خلاصه خیلی راحت می‌شود قانون وضع کرد، یعنی این موارد غلبه را به صورت قانون دریاوریم، تبصره

بزنیم و خلافش را اگر کسی مدعی شد، باید ثابت کند  
و هیچ مشکلی هم ندارد.

خبرنگار: خیلی ممنون از این که وقتتان را در  
اختیار ما گذاشتید و در گفت و گوی ما  
شرکت کردید.

آیت الله العظمی صانعی: من هم از شما ممنونم.

## حق حضانت کودکان در فتاویٰ حضرت آیت الله العظمیٰ صانعی

سؤال: زنی هستم که از شوهرم جدا شده‌ام و از او پسری دارم که نه سال دارد. زمانی که بچه دو ماهه در رحم بوده، از شوهرم جدا شده‌ام و به خانه پدرم رفته‌ام و بچه‌ام آنجا متولد و بزرگ شده است. قبلاً شوهرم بارها اقرار کرده است که بچه را نمی‌خواهد و بچه نیز هیچ گونه علاقه‌ای به پدرش ندارد. با توجه به این مسائل و این که شوهر سابقم مردی بی‌بند و بار است، آیا حق دارم بچه‌ام را با خودم به خارج از کشور ببرم؟ و آیا حق حضانت دایمی او به من می‌رسد یا پدرش که ولی قانونی و شرعی اوست؟

جواب: به نظر این جانب، حضانت فرزند، چه پسر و چه دختر تا هفت سالگی با مادر است؛ لیکن ولی قهری، شرعاً پدر و یا مادر و یا جد پدری است، و با نبود پدر به حکم آیه شریفه ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾<sup>۱</sup>، مادر، بر پدر بزرگ، اولویت دارد و با نبود مادر، ولی او پدر بزرگ است و ولایت او ثابت است، و در مفروض سؤال اگر حاکم شرع تشخیص دهد که پدر

۱. الأنفال (۸)، آیه ۷۵.

رعایت مصلحت و غبطه طفل را نمی‌نماید و باعث فساد فکری و مالی و یا جانی طفل می‌گردد، در این صورت او را از ولایت عزل می‌نماید و مادر، ولیّ شرعی او می‌باشد.<sup>۱</sup> (۷۸ / ۴ / ۲۴)

**سؤال:** مخارج حضانت فرزندان، در حالی که مادرشان حضانت آنها را به عهده گرفته و حاضر به واگذاری به شخص دیگری نیست، با کیست؟

**جواب:** حقّ حضانت فرزند - چه پسر و چه دختر - تا هفت سال با مادر است، و بعد از آن با پدر است و جدا شدن مادر از پدر به فسخ یا طلاق قبل از هفت سال موجب سقوط حقّ الحضانة اش نمی‌باشد؛ و نفقه فرزندان بر عهده پدر می‌باشد و مادر برای کارهایی که در ایام حضانت انجام می‌دهد، حقّ مطالبه اجرت ندارد.<sup>۲</sup> (۸۳ / ۷ / ۷)

**سؤال:** در مواردی که بین زوجین مفارقت حاصل شود و فرزند مشترکی داشته باشند، در خصوص حقّ حضانت پدر یا مادر نسبت به فرزند مشترک، فتوای مشهور بین متأخرین این است که مادر در مورد فرزند دختر تا هفت سالگی و در مورد فرزند پسر تا دو سالگی

۱. استفتائات قضایی، ج ۲، ص ۵۹۴، س ۱۳۰۷.

۲. همان، س ۱۳۱۰.

اولویت در حضانت دارد و پس از آن اولویت در حضانت با پدر است؛

**الف.** تعلق عاطفی فرزندان اعم از پسر و دختر در سنین پایین به مادر بیشتر است، و گرفتن پسر بچه‌ها در سنین دو تا هفت سالگی از مادر، در موارد زیادی موجب اخلال در مسائل تربیتی و عاطفی آنان می‌شود. **ب.** غالباً پدرهای ازدواج نکرده در نگهداری این گونه کودکان، دچار مشکلات حاد می‌شوند و بیشتر بر مبنای لجاجت، اصرار در گرفتن کودک دارند، و بعد از تحویل نیز غالباً کودک را به عمه یا مادر بزرگ می‌سپارند و خود مباشرت در حضانت ندارند. **ج.** به دلیل تعلق عاطفی شدید در اغلب موارد، گرفتن پسر بچه سه یا چهار ساله از مادر، موجب عُسر و حَرَج بر مادر است در صورتی که در صورت حضانت مادر، پدر نیز از طریق اعمال ولایت و نظارت کلی، ارتباط با بچه‌های خود دارد و فشاری بر وی وارد نمی‌شود. با توجه به مطالب یاد شده خواهشمند است نظر خود را در مورد حضانت بیان فرمایید.

**جواب:** حضانت فرزند چه پسر و چه دختر - علی الأصح - تا هفت سالگی با مادر است. بنابراین، در حقّ الحضانه و اولویت آن برای مادر تا هفت سالگی، فرقی بین آن دو نمی‌باشد؛ و ناگفته نماند که برای رفع نهایی امثال

مشکل یاد شده در سؤال، باید به فکر راه حلّ قانونی آن بود.<sup>۱</sup> (۷۷/۵/۱۷)

سؤال: انتهای حضانت فرزند، چه زمانی است؟

جواب: انتهای حضانت به رشد اوست و در این حکم، بین پسر و دختر فرقی نیست.<sup>۲</sup> (۷۷/۵/۳۱)

سؤال: با در نظر گرفتن این مطلب که بنا بر مشهور، حقّ حضانت فرزند پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی بر عهده مادر و بعد از آن با پدر است و تعدادی از زندانیان - خصوصاً زندانیان زن - افرادی بوده‌اند که توسط کسی غیر از مادر - پدر یا عمو یا مادر بزرگ و ... - تربیت شده‌اند، آیا به نظر نمی‌رسد که قانون باید در این زمینه اصلاحاتی داشته باشد؟

جواب: از نظر فقهی و حکم شرعی، صلاحیت حضانت، شرط اصلی و حقیقی حضانت است و بدیهی است که با عدم آن، حقّ الحضانة، خود به خود ساقط است و این سقوط و رسیدن حقّ الحضانة به دیگری، اگر در قانون مطرح نشده باشد، باید از نظر قانونی مورد توجه قانون‌گذاران قرار گیرد و همان پاسخ شرعی، قانونی گردد.<sup>۳</sup> (۷۹/۵/۲۵)

۱. همان، س ۱۳۱۲.

۲. همان، س ۱۳۱۳.

۳. همان، س ۱۳۱۴.

سؤال: الف. طبق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی « در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهتی دیگر، ابوین طفل در یک منزل سکونت نداشته باشند، هر یک از ابوین که طفل تحت حضانت او نمی‌باشد، حق ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن، در صورت اختلاف بین ابوین با محکمه است. » در صورتی مصداق پیدا می‌نماید که ابوین، در حال حیات باشند؛ اما آنچه در خصوص این ماده قابل بحث است اینکه، آیا در صورتی که هر یک از ابوین فوت نمایند؛ مثلاً پدر فوت نماید و ولی قهری هم نداشته باشند، آیا هر یک از طبقات مختلف ارث و درجات آن، می‌توانند با طفلی که حضانت او با مادر است، در صورت استنکاف و ممانعت مادر اطفال از ملاقات اقربای نسبی و سببی، ملاقات نمایند یا خیر؟ و در صورتی که مادر طفل ممانعت به عمل آورد، آیا مستند شرعی و قانونی وجود دارد که او را ملزم به رفع ممانعت و تمکین نسبت به ملاقات با طفل نماید یا خیر؟

ب. در صورتی که همسر متوفاً زوجه دوم او باشد و برای متوفاً یک فرزند دختر از زوجه اولش باشد، آیا این دختر، در صورت ممانعت مادر صغار و طفل تحت حضانت او - که این



طفل برادر و خواهر ابی<sup>۱</sup> دختر زوجه اول متوقّاست - حق ملاقات با این اطفال را دارد یا خیر؟ ج. در صورتی که برای قیّم صغار، ناظر استصوابی از سوی محکمه تعیین شده باشد و این ناظر همچنین برادر ابوینی متوقّفاً باشد، آیا مادر طفل که حضانت و قیمومیت طفل به او انتقال یافته، می تواند شرعاً و قانوناً مانع ملاقات ناظر استصوابی تعیین شده که عموی صغار نیز هست بشود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا می تواند مانع دستور و تکلیف شرعی صله ارحام که وظیفه انسانی و شرعی هر مسلمانی است، بشود یا خیر؟

**جواب:** پاسخ قانونی سؤالها را از مراجع قانونی باید استفسار نمود و قانون، پاسخگوی آن است؛ اما از جهت شرعی، ولیّ و یا قیّم طفل، حقّ منع از صله رَحِم و اظهار عواطف اقربا و انسانها نسبت به کودک چه رسد به دیگران را نداشته و ندارند. آری، اگر قیّم و یا ولیّ قهری، ملاقاتی را بر خلاف مصلحت و دارای مفسده بداند، می تواند جلوگیری موردی بنماید.<sup>۲</sup> (۷۹/۸/۹)

**سؤال:** در صورتی که زن و شوهری به هنگام طلاق دارای فرزند کم توان ذهنی باشند، آیا

---

۱. خواهر ابی یعنی: خواهر پدری.

۲. استفتائات قضایی، ج ۲، ص ۵۹۸، س ۱۳۱۵.

حضانة فرزند به پدر واگذار می‌شود؟ با توجه  
به این که این کودکان به مراقبت شدید مادر  
احتیاج دارند؟

**جواب:** حضانة در اختیار مادر می‌باشد و پدر حق  
گرفتن چنین فرزندی را که از حیث نیاز به مادر مانند طفل  
در دوران شیرخوارگی می‌باشد، ندارد، اگرچه ادله  
حضانة پدر، دلالت بر حق داشتن هم بنماید و نگوییم  
مسئله حضانة یک تکلیف کفایی برای حفظ و مراقبت از  
کودک بین پدر و مادر است، نتیجتاً با درخواست یکی از  
آنها برای حضانة، تکلیف از دیگری ساقط می‌شود و در  
صورت درخواست هر دو، باید بینیم کدام یک از آن دو  
بهرتر حضانة می‌نماید؛ همچنین حضانة در امثال مورد  
سؤال با مادر است، به دلیل انصراف ادله حضانة از چنین  
موردی که کودک همانند دوران کودکی و شیرخوارگی  
قبل از دو سالگی می‌باشد، و چگونه انصراف نداشته باشد  
و حال آنکه نیاز چنین کودکی به مادر اگر بیشتر از نیاز  
کودک به مادر قبل از دو سالگی - که حضانةش با مادر  
است نه پدر - نباشد، قطعاً مساوی می‌باشد؛ و باب حضانة  
باب عبادت نیست که ثناء لله باشد و نتوان از او تعدی و  
تجاوز نمود، بلکه باب امر اجتماعی و عقلایی و معامله  
بالمعنی الأعم است که باب فهم و تعدی در آن واسع است  
و مورد اجتهاد و فقه می‌باشد.<sup>۱</sup>

(۷۹ / ۳ / ۸)

**سؤال:** پسر بچه‌ای دو سال دوران حضانت خود را نزد مادرش سپری نموده است. اکنون با انقضای مدّت حضانت مادر، پدر قصد استرداد طفل را دارد. اما طفل و مادر آن چنان به یکدیگر وابسته و علاقه‌مند هستند که جدا کردن آنها حتی هفته‌ای یک روز با مشقّت صورت می‌گیرد. در صورتی که متخصصین روانشناسی نظر دهند که جدا کردن طفل از مادر موجب صدمه به سلامت روحی و روانی و همچنین جسمانی کودک و موجب مشقّت و فشار شدید روحی و روانی به مادر خواهد بود، تکلیف چیست؟ خاصّه این که پدر به دلیل اشتغال خارج از منزل و بلکه خارج از شهر محلّ سکونت، می‌خواهد طفل را نزد دیگری بسپارد.

**جواب:** اگر چه به نظر این جانب، حقّ الحضانة مادر در فرزند - چه دختر و چه پسر - هفت سال است، لیکن به هر حال اگر جدا کردن فرزند از مادر دارای حرج و مشقّت برای فرزند یا مادر باشد، حقّ الحضانة پدر به خاطر قاعده نفی حرج ساقط می‌گردد، مگر آنکه نبود فرزند نزد پدر نیز حرجی باشد که در اینجا باید اکثر حرجاً مراعات شود، یعنی هر یک از پدر یا مادر، چنانچه فرزند به او داده نشود، بیشتر در مشقّت واقع می‌شود و بیشتر صدمه می‌بیند؛ و تعارض حرجین در مورد سؤال که مربوط به دونفر می‌باشد،

مانند تعارض ضررین مربوط به دو نفر می باشد که در آنجا شیخ اعظم رحمته الله علیه در رساله لا ضرر<sup>۱</sup> همین مبنا را اختیار نموده و مطابق با تحقیق هم می باشد، چون شارع تعالی که نخواسته بندگانش در حرج قرار بگیرند، قطعاً خواستار حکمی است که حرجش کم تر است - چه در دو حرج نسبت به یک شخص و چه نسبت به دو شخص؛ چون همه بندگان در نظر او به منزله شخص واحد می باشند - و اما اگر حرجها مساوی باشند، به نظر می رسد که حق الحضانة پدر مقدم بر مادر باشد، چون حکم به این که پدر از حق خودش استفاده نکند، خود این حکم برای او حرجی می باشد، به علاوه که اطلاق دلیل حق الحضانة پدر هم محکم است.<sup>۲</sup>

( ۸۴ / ۴ / ۱۵ )

سؤال: قانون مدنی در ماده ۱۱۶۹ به تبعیت از نظر مشهور فقهای عظام، برای نگاهداری طفل ذکور تا دو سال و برای نگاهداری طفل اناث تا سال هفتم، حضانت به وسیله مادر را مقدم دانسته است. در فرضی که زن با استفاده از حق شرعی و قانونی فوق، پس از متار که با شوهر عهده دار حضانت فرزند بوده و به خوبی از عهده آن بر آمده، و مرد بعد از متار که و بر خلاف زن به ازدواج مجدد مبادرت نموده و در

۱. رسائل فقهیه ( فی ضمن تراث الشیخ الأعظم )، ج ۲۳، ص ۱۰۹.

۲. استفتائات قضایی، ج ۲، ص ۵۹۹، س ۱۳۱۷.

موعد مقرر، متقاضی حضانت و استرداد فرزند از مادر شده، و اوضاع به گونه‌ای است که مفارقت مادر و فرزند به ویژه در مواردی که طفل اناث باشد باعث مشقت غیر قابل تحمل برای مادر و یا طفل است، استرداد طفل از مادر و تحویل وی به پدر که عملاً به معنی تحت تربیت قرار دادن طفل به وسیله نامادری است - آن هم راجع به دختری که به احتمال زیاد به فاصله دو سال با رسیدن به سن بلوغ، مجدداً زندگی با مادرش را بر خواهد گزید - جایز است یا خیر؟

**جواب:** در مفروض سؤال که مفارقت فرزند از مادر و عدم حضانت او سبب حرج و مشقت غیر قابل تحمل برای مادر خواهد بود، و معارض با حرج پدر نسبت به مفارقتش از کودک و عدم حضانتش نسبت به طفل نباشد، حق حضانت به حکم لاجرح مربوط به مادر است؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله است و اثبات حرج و عدم حرج، نیاز به محکمه شرعیه دارد؛ و در ضمن به نظر این جانب حق الحضانه فی حدّ نفسه تا هفت سال - ولو در پسر - با مادر است.<sup>۱</sup>

(۸۰ / ۹ / ۱۱)

**سؤال:** زنی که منحرف است و به علت داشتن رابطه نامشروع به خوردن شلاق

محکوم شده، در صورت جدایی از شوهرش،  
آیا می‌تواند حضانت دختر سه ساله‌اش را به  
عهده بگیرد؟

**جواب:** مادری که صلاحیت حضانت کودک را  
ندارد - چه از جهت جسمی و چه از جهت فکری  
و اخلاقی - نمی‌تواند متکفل حضانت و سرپرستی  
باشد.<sup>۱</sup> (۷۵ / ۱۰ / ۱۴)

**سؤال:** آیا پدر شرعاً مجاز است که همسر سابق  
و مطلقه‌اش را از دیدار فرزندش - که تحت  
حضانت پدر است - محروم نماید؟

**جواب:** جلوگیری از صله رَحِم، گناه و معصیت است  
و پدر چنین حقی ندارد.<sup>۲</sup> (۷۴ / ۴ / ۸)

**سؤال:** آیا با موافقت پدر و مادر مبنی بر این که  
طفل، نزد یکی از آن دو باشد، حق حضانت  
واگذارنده از میان خواهد رفت؟

**جواب:** آری، اگر اسقاط حق نموده باشد، حقش  
ساقط می‌گردد؛ ولی اگر محض رضایت به حضانت غیر  
باشد، حق باقی است و ساقط نمی‌گردد.<sup>۳</sup> (۸۳ / ۷ / ۷)

**سؤال:** شوهرم فوت کرده است و از او دو  
فرزند دارم. حال قصد ازدواج دارم و به هیچ

---

۱. همان، س ۱۳۱۹.

۲. همان، س ۱۳۲۱.

۳. همان، س ۱۳۲۲.

وجه قصد رها کردن فرزندان خود را ندارم،  
امّا خانواده شوهرم قصد دارند با زور،  
فرزندانم را از من بگیرند. آیا آنان چنین  
حقّی دارند؟

جواب: حسب شرع و قانون، حقّ نگهداری طفل بعد  
از فوت پدر، مطلقاً با مادر است.<sup>۱</sup> (۶۹/۳/۷)







دفتر سوم

---

**حقوق کودکان و نوجوانان**

---

◀ عوامل رعایت حقوق کودکان

◀ مجازات اعدام برای نوجوانان



## اشاره

یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در میان فعالان حقوق بشر، رعایت حقوق کودکان در جنبه‌های مختلف است. کودکان و خردسالان که یکی از پایه‌ها و زیرساخت‌های جوامع بشری را تشکیل می‌دهند، در قوانین بین‌المللی، منطقه‌ای و کشوری، دارای حقوقی هستند که گاه به نظر می‌رسد قوانین موضوعه در این بخش‌ها از جهاتی با یکدیگر هم‌خوانی لازم را ندارند.

از جمله؛ یکی از پرسش‌هایی که در بدو امر برای فعالان جهانی حقوق بشر همواره مطرح بوده و هست این است که: نظر اسلام درباره «حقوق کودکان» چیست؟ و آیا می‌توان راهکاری یافت که قوانین موضوعه و قوانین

عقل جمعی بشری را با قوانین شریعت تطبیق داد؟ چه راهکارهایی در اندیشه دینی برای کرامت و حفظ جایگاه آنان وجود دارد؟ و آیا در مقابل کودک آزاری - همان گونه که عقل جمعی بشری در قالب کنوانسیون‌ها، قوانینی برای مقابله با آن وضع کرده است - در دین، می‌توان راهکارها و قوانینی یافت؟ و نگاه دینی در برابر ناهنجاری‌های انجام شده توسط کودکان چیست؟ و اگر کودکی جرمی مرتکب شد با بزرگ‌سال یکسان تلقی شده و مجازاتی همسان، در نظر گرفته شده است؟ و پرسش‌های دیگری که می‌تواند عرصه گفتگو و مبادله افکار قرار گیرد. آنچه در پی می‌آید گفتگوی آقای کریستین سالازار (Mr. Christian Salazar Volkman) سفیر یونیسف در ایران است که در ماه پایانی سال ۱۳۸۵ خورشیدی در شهر قم با حضرت آیت‌الله العظمی صانعی در باره موضوعات و پرسش‌هایی که بدان اشاره نمودیم؛ انجام شده، و پاسخ‌های آن از سوی حضرت آیت‌الله العظمی صانعی ارائه گردیده است.

اهمیت این دیالوگ از این جهت مهم است که آقای سالازار، علاوه بر سفیر یونیسف بودن، خود از پژوهشگران حقوق بشری - به ویژه با گرایش حقوق کودک -، در مجامع مختلف و مسیحی مذهب در کشورهای مختلف بوده و هست. وی هنگامی که در این گفتگوی رو در رو، با نگرش و دیدگاه‌های عالمانه حضرت آیت‌الله العظمی صانعی پیرامون حقوق

کودک و دیدگاه فقها پیرامون جاری نبودن حدود در زمان غیبت و همچنین سخت گیری اثبات برخی حدود براساس آیین دادرسی اسلام و مسأله تساوی حقوق مسلمان با غیر مسلمان آشنا می شود، تحت تأثیر افکار معظم له قرار گرفته تا جایی که خطاب به ایشان می گوید: « با همین مطالب مختصری که از اسلام مطرح کردید، مرا تشویق کردید که مسلمان بشوم! » امید است با گشوده شدن باب تحمّل بیشتر و سعه صدر در نشر اندیشه ها، بتوان بیش از پیش برداشت های نوگرایانه از اسلام را، در معرض و دید جهانیان قرار داد. إن شاء الله.

لازم به ذکر است در ابتدای این دفتر - قبل از پرداختن به گفتگو - بیانیه حضرت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت روز جهانی کودک به مطلع این دفتر مزین گردید. چنانکه در پایان این دفتر نیز - همانند دو دفتر پیشین - فتاوا و استفتائات ارزشمند و کاربردی معظم له در حوزه « حرمت کودک آزاری » و « تشکیل نظام ویژه دادرسی کودکان و نوجوانان » به آن اضافه گردیده است.

## بیانیه حضرت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت روز جهانی کودک

### بسمه تعالی

فرا رسیدن روز جهانی کودک را که روز مبارک و میمون و گویای حبّ به انسانیت و علاقه به حقوق همه افراد بشر مخصوصاً کودکان که قدرت دفاع از حقوق خود را ندارند و امسال با ایام ماه مبارک رمضان که بهترین و با ارزش‌ترین روزهای سال از نظر اسلام است مقارن گشته، به همگان مخصوصاً سازمان یونیسف تبریک گفته و از خداوند مهربان دوام مبارک بودن و توفیق خدمات زیادتر به کودکان را بیش از پیش خواستارم. و چگونه چنین نباشد حال آن‌که در فرهنگ اسلام، کسی را که عاطفه و علاقه به کودکان ندارد، انسانی بدبخت، طعمه آتش جهنم، آتش بی احساساتی و قساوت‌های خود دانسته، و در یک کلمه، این شخص گرفتار عذاب وجدان انسانی خود در حال حیاتش، و عذاب جهنم بعد از مرگش خواهد بود و بر همه ماست که برای رفاه و آسایش انسان‌ها و خدمت به بشریت و حفظ حقوق کودکان بی پناه نه تنها از اذیت شدن و اعمال خشونت نسبت به آنها

جلوگیری نموده و خشونت و اذیت کردن آنها را جرم قانونی قرار داده؛ بلکه باید با آنها با مهربانی و علاقه و اظهار دوستی رفتار نموده تا در خود احساس حقارت و کم بودن عاطفه نمایند که خود، عواقب وخیمی برای جامعه داشته و دارد. در خاتمه برای رسیدن به آنچه ذکر شد، علاوه بر کارهای فردی و تربیت‌های انسانی و ترویج فرهنگ غنی اسلام - که همان فرهنگ بلند بشریت است تا جایی که اظهار علاقه به کودکان و فرزندان را سبب ارتقاء درجات انسانیت در دنیا و درجات کمال در آخرت دانسته - از همکاری همه جانبه با سازمان یونسف که ایثارگرانه برای کودکان تلاش می‌نماید و در نزد انسان‌ها محبوب، و در نزد خداوند مأجور، دریغ نداشته و روح تعاون در خیر و برّ و نیکی را که اصل و زیربنای همه سازمان‌های بشردوستانه است، در خود زنده نگه داریم تا به نفع فرزندان خود و دیگران بلکه همه انسان‌ها تمام شود.

والسلام علينا و علی عبادالله الصالحین فی الارض

یوسف صانعی - ۱۳۸۶ / ۷ / ۱۵

# کفت و کوا

آقای سالازار: از این که به ما اجازه دادید خدمت برسیم، از طرف خودم و همکارانم تشکر می‌کنم. ابتدا خودم را معرفی می‌کنم، من آلمانی هستم و پدر و مادرم در اکوادور زندگی می‌کنند. سابقه اجدادم به چین بر می‌گردد. همیشه تلاش کرده‌ام در کشورهایی که فعالیت می‌کنم روابط نزدیکی بین یونیسف، رهبران و جوامع مذهبی ایجاد کنم. در ویتنام با رهبران بودایی خیلی کار کردیم، در آمریکای لاتین با کلیسای کاتولیک از نزدیک فعالیت می‌کردیم، در گواتمالا خیلی سعی داشتم که این نزدیکی را ایجاد کنم، برای این که معتقدم همه مذاهب به کودکان احترام ویژه می‌گذارند. در اینجا و در خدمت شما نیز آشنایی با نگاه اسلامی در رابطه با حقوق کودک و زنان برای ما

---

۱. آقای کریستین سالازار در خلال سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۹ میلادی سفیر یونیسف در ایران بود و در اسفند ماه ۱۳۸۵ با آیت الله العظمی صانعی در شهر قم دیدار نمود و پرسش‌هایی پیرامون حقوق کودکان و کودک آزاری و ... مطرح کردند. ایشان در کشورهای مختلف، تحقیقاتی در زمینه «حقوق کودک» انجام داده و در این فرآیند نیز به دنبال به دست آوردن نظرات و دیدگاه‌های ادیان مختلف از طریق گفتگو با آنان است. وی در حال حاضر سفیر کمیسیون عالی حقوق بشر سازمان ملل در کشور کلمبیا می‌باشد.



قابل اهمّیت است و امیدواریم این مسأله را در گفتگوها و مباحث مختلف تقویت کنیم و آن را با مراجع مذهبی در میان بگذاریم این موضوع نه تنها در داخل ایران، بلکه در یک عرصه گسترده و بین المللی هم، از اهمّیت مضاعفی بین متفکران شیعه برخوردار است. برای همین است که وضعیت کودکان در ایران را خیلی بهتر می بینم، اما با توجه به تغییرات اجتماعی، مسائل جدیدی هم به وجود آمده است، مثل بحث «ایدز» که بحث جدیدی است، یا موضوع «کودک آزاری» که به دلیل شرایط روحی و استرس هایی که پدر و مادرها با آن مواجه هستند بوجود آمده است. به خاطر همین، لازم است که با مراجع مذهبی و رهبران دینی هم گفتگو شود تا برای عموم مردم راهنمای عملی ارائه بشود. تجارب و مطالعات من نشان می دهد شیعه می تواند به عنوان یک تفکر مرفّعی مطرح شود. همکاران من هم وقتی که با چنین تفکرات بدیع و مرفّیانه ای در شیعه روبرو می شوند، خیلی تعجب می کنند. فکر می کنم یکی از وظایف ما این باشد که این تفکر را در بیرون از ایران معرفی کنیم، همان طور که در «توریدو» دیدیم که آنها چقدر از شنیدن این تفکرات مرفّیانه متعجب شدند، ما با این که از نظرات مرفّیانه شما آگاهی داریم، ولی در خواست می کنیم که به خاطر حس کنجکاوی همکارانمان، ما را با نظرات و دیدگاه های خود

در زمینه « حقوق کودکان و زنان » بیشتر آشنا سازید. همچنین خواهشمندیم ما را، راهنمایی کنید که چگونه می‌توانیم در زمینه کودک‌آزاری و بحث تربیت غیر خشونت‌آمیز در خانواده‌ها، با مراجع مذهبی به گفتگو پردازیم و این دانش را به درون خانواده‌ها انتقال دهیم تا تعلیم و تربیت از راه‌های غیر خشونت‌آمیز دنبال شود.

### آیت الله العظمی صانعی:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من هم از شما تشکر می‌کنم و خوشحال هستم که شما با تفکر مترقیانه شیعه در زمینه کودکان و زنان آشنا هستید و علاقه‌مندید که آن را در سطح گسترده‌تری بسط دهید. مبانی شیعه برای تمام روشنفکران و تحصیل کرده‌ها روشن است و همه می‌دانند که اندیشه شیعه، از مجرای عدالت طلبانه و انسان دوستانه صادر شده است و مبنای آن را احترام به حقوق انسان‌ها تشکیل می‌دهد.

ابتدا تأکید کنم که این فکر شما، نسبت به کودکان، بسیار خوب است؛ بحثی که منشأ آن به خداوند بر می‌گردد. منطق کتاب آسمانی ما، قرآن نیز چنین است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴾<sup>۱</sup>، « پس بندگان مرا مژده ده، آنان که سخن را می‌شنوند و

۱. الزمر (۳۹)، آیات ۱۷ - ۱۸.

بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند کسانی که خداوند هدایتشان نموده و ایشانند خردمندان». خداوند می‌فرماید ما انسان‌ها را هدایت کردیم تا بهترین‌ها را انتخاب کنند و خداوند در این انتخاب خوب، تأثیر می‌گذارد و آنان را صاحب اندیشه، عقل و خرد بالایی می‌سازد؛ اینها صاحبان عقل هستند. خداوند انسان را صاحب درک می‌داند، یعنی بالاترین مدال و جایزه را به امثال شما داده است.

این جا قبل از بحث اصلی به دو نکته اشاره می‌کنم:  
**نکته اول:** این که امروز بنده می‌توانم با شما سخن بگویم و حقوق کودک و زن را از نگاه شیعی طرح نمایم، بخاطر رخداد انقلاب اسلامی و خدمات بنیانگذار جمهوری اسلامی است. ما مرهون اندیشه‌های مترقیانه امام خمینی علیه السلام هستیم. این حرکت علمی در سایر کشورهای اسلامی نیز جای خود را باز کرده و انسان‌ها را با مسایل حقوقی و سیاسی و مبانی آزادی طلبی و عدالت خواهی خود آشنا کرده است.

البته باید به یاد داشته باشیم که حدود پنج قرن پیش، جامعه علمی شیعی، شخصی مانند «مقدس اردبیلی» را در میان خود داشته که علاوه بر تدّین بالا، دارای افکار علمی مترقی و نورانی هم بوده است. ایشان نه تنها با مباحث علمی روشنگری می‌کرد، بلکه با تقوای خود نیز توانست افکارش را در جامعه منتشر سازد. ما بر خود فرض می‌دانیم، به ایشان و همهٔ علما و دانشمندان جهان

که در راه زدودن جهل و نادانی گام بر می‌دارند درود بفرستیم، اگر ما امروز می‌توانیم مسائل نو و جدیدی را طرح کنیم، به واسطه داشتن چنین شخصیت‌هایی است. ما به پشتوانه آنها می‌توانیم به مقابله با جهل و نادانی برویم و احکام نورانی اسلام را در جهان بشریت منتشر سازیم.

در تاریخ حوزه‌های علمی شیعی، شخصیت ممتاز دیگری نیز به نام «میرزای قمی» بوده که توانسته با اندیشه‌هایش، تحرّکی در مباحث دینی بوجود آورد. ایشان کتاب وزینی به نام «قوانین» دارد که مورد انتقاد برخی از افراد حوزه علمیه آن زمان قرار گرفت تا جایی که نقل کرده‌اند، عدّه‌ای به کتاب ایشان بی‌احترامی نیز کرده‌اند و میرزای قمی در مقابل گفته است: خدا را شاکر هستم که اگر کتاب مرا بیرون انداخته‌اند لااقل آن را دیده و خوانده‌اند! همین مسأله سبب شد که این اثر گرانقدر بیش از دو قرن در حوزه‌های علمیه مطرح شود و مباحث آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

**اما نکته دوم:** از این که شما می‌خواهید با بزرگان حوزه علمیه که دارای افکار نو و مترقیانه هستند تماس بگیرید، کاری بسیار به‌جا و مناسب است؛ زیرا ما در مجامع علمی خود چنین شخصیت‌هایی کم نداریم. در تهران هم دانشمندان بزرگ و انسان‌های بسیار والایی هستند که هم سابقه تحصیل در حوزه را دارند و هم در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند.

# عوامل رعایت حقوق کودک

اما در باره رعایت حقوق کودک، عوامل متعددی را می‌توان از منظر شیعه بررسی کرد که به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم:

## (۱) ریشه کن کردن فقر

اول: باید همه قدرتمندان حکومتی و اقتصادی، تلاش کنند تا فقر را در جوامع بشری ریشه کن کنند. یکی از عوامل کودک آزاری، فقر و نابسامانی اقتصادی است. البته خانواده‌های فقیر مذهبی، توانسته‌اند با اندیشه دینی، به تربیت فرزندان خود پردازند و با آنها از طریق عاطفی برخورد نمایند. شما باید تلاش کنید که با وضع قوانین خاص، به قدرتمندان بفهمانید که با ریشه کن کردن فقر از جوامع، کودک آزاری هم کم می‌شود. ما در قوانین بین‌المللی می‌خوانیم که کودکان را نباید به کار گمارد، این قانون، بسیار خوب و ارزنده است، ولی راه حل به کار نگرفتن کودکان - به ویژه در کارهایی که خارج از توان آنهاست - ریشه کن کردن فقر در جوامع می‌باشد و تا زمانی که خانواده‌ها در فقر به سر می‌برند،

به ناگزیر فرزندان را برای تأمین هزینه‌های زندگی، به کار می‌گمارند.

## ۲) ایجاد زمینه تحصیل و فراگیری دانش

دوم: ایجاد زمینه، و تشویق به تحصیل و دانش، که زمینه‌ساز رشد فکری افراد جامعه است. باید فرهنگ و رشد فکری خانواده‌ها را تقویت کرد، چرا که ریشه اساسی فقر، در جهل و بی‌سوادی است. بنابراین، بایستی زمینه تحصیل کودکان را فراهم ساخت و خانواده‌ها را به این کار تشویق کرد تا فرزندان به سوی دانش و فراگیری تخصص‌های لازم بروند.

## ۳) تنظیم خانواده و فرزند کمتر

سوم: مسئله تحدید و تنظیم نسل، از موضوعاتی است که باید به آن دقت شود. فرزندان کمتر، باعث رفاه، زندگی بهتر و رسیدگی بیشتر به آنان می‌شود و پدر و مادر می‌توانند در این صورت، به تربیت صحیح پسران و دختران و به مشکلات آنها توجه بیشتری داشته باشند که یکی از نتایج مهم آن، به‌وجود نیامدن مسأله کودک آزاری خواهد بود. ما باید روی مسأله تنظیم خانواده فعالیت کنیم و افزایش بی‌رویه آن را تهدیدی برای خانه، خانواده و از همه مهم‌تر، جامعه بیندازیم. اسلام هم معتقد است: « قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدَى الْيَسَارِينِ »<sup>۱</sup>، به

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۶، ح ۱۴۳؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۷۲؛ ح ۱۰۴، ص ۷۲-۷۳؛ نهج الفصاحة، ص ۳۹۵.

این معنی که اگر ما دو آسانی و سهولت داشته باشیم، یکی از آنها کمی عائله است.

باید بدانیم که بین خانواده‌ای با ده تا بچه، با دو تا بچه؛ تفاوت بسیاری وجود دارد. درست است که انسان‌ها به بقاء نسل و نَسَب خویش علاقه دارند و به فرزندان خود دلبسته‌اند، اما وقتی اولاد زیاد باشد، برای تربیت و رسیدگی به وضعیّت معاش، شغل و ازدواج آنها و دیگر موارد، دچار مشکل می‌شوند و اصلاً ممکن است نتوانند به آنها از جهات روحی و جسمی رسیدگی کنند.

#### ۴) تربیت دینی - علمی

چهارم: از دیگر عوامل رعایت حقوق کودک و ممانعت از کودک آزاری، عامل تربیت است، آن هم، تربیت توأمان دینی - علمی. البته نمی‌توان انتظار نتیجه فوری داشت بلکه اگر بتوانیم انسان‌ها را از امروز با مشی دینی و علمی تربیت کنیم، ممکن است سال‌ها طول بکشد تا به نتیجه برسد، چرا که تربیت باید در وراثت و ژن‌ها اثر بگذارد، در این صورت و در دراز مدت دیگر کودک آزاری، مفهوم و مصداقی ندارد.

در راه تربیت دینی - علمی، رهبران مذهبی از یک سو، و اندیشمندان و متخصصان علوم تربیتی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی از سوی دیگر، مسئولیت سنگینی دارند و آنها باید در ارتقاء سطح فرهنگی و تربیتی جوامع بشری در جهت رعایت حقوق کودکان، نقش فعالی را ایفا کنند.

### ۵) احترام به کودکان

پنجم: یکی دیگر از عوامل رعایت حقوق کودکان، احترام و برخورد صحیح با آنان است. من برای این که دین خود را ادا کرده و خودم به این سفارش عمل کرده باشم تنها به یکی دو نمونه از احترام پیامبر اسلام ﷺ به کودکان اشاره می‌کنم با ذکر این نکته که، دنیا بداند که اسلام برای خردسالان و کودکان اهمیت به سزایی قائل است و نسل بشر را با هر سنی که باشند، قابل احترام می‌داند. پیامبر اسلام ﷺ، که پیامبر رحمت، عدالت و انسانیت است، در خطبه شعبانیه سخن زیبایی دارند: «وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ»، یعنی: بزرگسالان را بزرگ دارید و به کودکان خود با رحمت و شفقت برخورد کنید. در یکی از دعاهای ماه رمضان نیز، کلام بلیغ و بزرگی وجود دارد که من معتقدم آن را باید با خط زیبا بر بالای ساختمان سازمان ملل حک کنند، دعایی مخصوص شیعیان است که در ماه مبارک رمضان خوانده می‌شود. ولی بعد جهانی دارد و همه انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد. امام و پیشوای مظلوم شیعه در این دعا از خداوند می‌خواهد که: «اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ»، خدایا! هر نیازمندی را بی‌نیاز کن، هر فقیری را غنی ساز. این دعا نه تنها مخصوص مسلمان شیعه یا خدا پرستان است، بلکه پرتو آن همه انسان‌ها را در برمی‌گیرد. یا می‌فرماید: «اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ»، خدایا! هر کس گرفتار زندان و اسارت است او را آزاد کن، خدایا، هر گرسنه‌ای را

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳، باب ۱۸، باب تأکید الاستحباب الاجتهاد ...، ح ۲۰.



سیر کن. امام شیعه در این دعا مشی دیگری را هم می آموزد و آن این که به پیشینیان خود که در میان ما نیستند، احترام بگذارید، آنها را فراموش نکنید و به یاد آنها باشید؛ چون ما معتقدیم که هر چه داریم از پیشینیان به ارث رسیده و ما امروز بر روی اقیانوسی از علم و دانش آنها تکیه زده ایم. اصولاً همه علوم بشری مرهون انسان های گذشته است. در این دعا آمده است: «اللّهُمَّ ادْخِلْ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُورِ السَّرُورَ»<sup>۱</sup>، خدایا! همه آنها که از دنیا رفته اند - مسلمان یا غیر مسلمان فرقی نمی کند - خوشحال و مسرورشان کن! خدایا! زمینه ای فراهم کن که همه مردگان خوشحال شوند.

این نگاه دینی به ما می آموزد که به نوع انسان ها، و از جمله آنها کودکان احترام بگذاریم. امام صادق علیه السلام رحم و شفقت به کودکان و احترام به بزرگان را یک ارزش می داند و اساساً علاقه به کودک را یکی از عوامل و موجبات رحم خدا به پدر آن کودک اعلام می کند.<sup>۲</sup>

شما اگر می خواهید با جهان بینی ما بیشتر آشنا شوید، بر روی سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و فرهنگ مردم عصر جاهلیت بیشتر مطالعه کنید و آن وقت پس از این مقایسه، خود، به این نتیجه خواهید رسید که ارزش های دینی ما چه نگرشی درباره کودکان دارد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۲۰، باب ۷۲، باب الأعمال و الأدعیه مطلق

لیالی شهر رمضان ...، ح ۴.

۲. « قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَرْحَمُ الرَّجُلَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَدِهِ ».

( من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۸۲، ش ۴۶۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱،

ص ۹۱، ح ۹).

پیامبر ﷺ، در دوره غربت انسانیّت و زنده به گور کردن فرزندان دختر، همیشه فرزندان دخترش - به ویژه زهرا (علیها السلام) - را می‌بوسید، به حدی که گاهی مورد اعتراض هم واقع می‌شد که چرا اینقدر آنها را می‌بوسد! در آن عصر، بعضی‌ها به پیامبر اسلام می‌گفتند: ما ده بچه داریم و تاکنون هیچ کدام از آنها را نبوسیده‌ایم! پیامبر ﷺ هم می‌فرمود: چنین پدری از اهل آتش است؛ و در جای دیگر فرمود: کسی که کودک را مورد رحمت قرار ندهد، مورد رحمت الهی واقع نمی‌شود.<sup>۲</sup> در تاریخ آمده که وقتی پیامبر ﷺ به سجده می‌رفت، امام حسین (علیه السلام) که کودک خردسالی بود، بر پشت ایشان می‌نشست و آن حضرت هنگام بلند شدن از سجده، حسین (علیه السلام) را می‌گرفت روی زمین می‌گذاشت و دوباره که به سجده می‌رفت حسین (علیه السلام) مجدداً روی پشت پیامبر ﷺ سوار می‌شد. پس از پایان نماز، فردی یهودی که ناظر این ماجرا بود با تعجب گفت: چقدر شما با کودکان مهربانید و صبوری می‌کنید! ما که حاضر نیستیم لحظه‌ای با کودک خود این‌گونه برخورد کنیم.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۲، ذیل حدیث ۴۲.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ﷺ) فَقَالَ مَا قَبَّلْتُ صَبِيًّا لِي قَطُّ فَلَمَّا وُلِّيَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»؛ «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) يُقَبِّلُ الْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فَقَالَ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنْ الْوَالِدِ مَا قَبَّلْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) مَنْ لَا يُرْحَمَ لَا يُرْحَمُ». (وسائل الشيعة، ج ۲۱، ص ۴۸۵، ح ۴ - ۵).

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶، ذیل حدیث ۵۷.

این چند موردِ مشت نمونه خروار، جزء مباحث تربیتی اسلام در باره احترام به کودک است که باید به آن توجه شود.

## ۶) تشکیل دادگاه ویژه کودک آزاری<sup>۱</sup>

ششم: تشکیل دادگاه، عامل بازدارنده دیگری است که باید برای پدر و مادر کودک آزار و کسانی که به خردسالان رحم نمی‌کنند، تشکیل داد. کسانی که با مباحث فرهنگی و تذکر متنبه نمی‌شوند، باید در یک محکمه بتوانند پاسخگوی رفتار خویش باشند. ممکن است که برخی مخالفت کنند، ولی خیلی مهم نیست. تشکیل این محکمه، همان طور که برای بزرگسالان وجود دارد، می‌تواند هشدار جدی به کودک آزاران - به ویژه گروه اندکی از والدین - باشد.

آقای سالازار: در همین باره یاد آوری می‌کنم که ما در حال همکاری با قوه قضائیه هستیم و امیدواریم با حمایت آنها قوانینی در مورد کودک آزاری نوشته شود.

آیت الله العظمی صانعی: ان شاء الله موفق باشید؛ کار بسیار ارزنده‌ای است.

---

۱. تفصیل این موضوع در صفحات پایانی همین دفتر ( دفتر سوم )، ص ۱۵۶ به بعد، در غالب پرسش و پاسخ از محضر حضرت آیت الله العظمی صانعی بیان شده است.

آقای سالازار: ولی فکر می‌کنم علاوه بر راهکارهایی که برشمردید، مسئله پیشگیری، نکته مهمی است که باید بر روی آن کار کرد.

آیت الله العظمی صانعی: بله! پیشگیری همواره خیلی بهتر از معالجه است. در قرآن همین موضوع را به پیامبر گوشزد می‌کند: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، «مانا تو بیم دهنده‌ای و هر گروهی را راهنمایی است». قبلاً هم گفتیم که فعالیت فرهنگی و توجه به مباحث تربیتی از همه مسائل دیگر با اهمیت‌تر و بهترین روش برای پیشگیری است. تأکید می‌کنم اصولاً اسلام با آزار و اذیت مخالف، و آن را ممنوع کرده و فرقی بین کوچک و بزرگ نیست. وقتی دین اسلام، اذیت و ظلم به حیوانات را بد می‌داند و آن را نهی کرده و دستور می‌دهد که به صورت حیوان شلاق نزنید، بلکه بر پشت آنها بزنید تا راه بروند، چطور می‌تواند اجازه دهد که یک پدر فرزندانش را با شلاق بزند؟! پس ظلم و ستم به‌طور کلی منفی است.

### تفاوت مجازات بزرگسالان با کودکان

درباره وضع قوانین و مجازات، بنده معتقدم که اگر بزرگسالان و خردسالان دچار گناه و اشتباه شدند، نوع برخورد با بزرگان نسبت به کودکان فرق می‌کند. یعنی اگر کودک خردسالی دزدی می‌کند، درست است که جرم او مساوی با یک گناه است ولی کیفر او با بزرگان

فرق می‌کند، راه پیشگیری از ناهنجاری این کودک در وهله اول، تربیت است و سپس اعمال یک سری مجازات‌های سبک‌تر.

پس این که گفته می‌شود: کودکان از مسئولیت کیفری مبرأ هستند درست است به این معنی که، کیفری که برای بزرگسالان است برای آنها قابل اجرا نیست، ولی نمی‌توانیم بگوییم اگر این کودک دزدی کرد، جلوی او را نگیریم، نه! باید بفهمد آن عمل او هم بد است و در این باره تربیت راه اول بود. این یک اصلی است که هم اسلام پذیرفته و هم دنیا، به همین دلیل است که امروز دادگاه ویژه کودکان و اطفال داریم، یعنی در این دادگاه، مجازات کودکان با مجازات بزرگسالان متفاوت است.

البته ناگفته نماند که فعالیت مجامع بین‌المللی مانند یونیسف که به حقوق کودکان می‌پردازد، اعم از گفتگو، بحث، اعلامیه، برگزاری کلاس‌های آموزشی و دیگر فعالیت‌ها، سطح فکری مردم را بالا می‌برد. نباید مایوس شد و انتظار داشت این‌گونه فعالیت‌ها بازدهی سریع داشته باشد، بلکه باید بیش از این کار کرد تا نتیجه آن در آینده مشخص شود.

### حرمت کودک آزاری در اسلام

آقای سالازار: آیا کودک آزاری از سوی والدین، از نظر شرع اسلامی جایز است یا

حرام؟ با توجه به عنایت خاص پیشوایان دینی شما، آیا از نظر شرع، راهی وجود دارد، که جلوی کودک آزاری گرفته شود؟

آیت الله العظمی صانعی: جواب سؤال علاوه بر روشن بودن آن، از خود سؤال هم معلوم می شود، چون هیچ شرع و قانونی - چه رسد به شرع مقدس اسلام که دین رحمت الهی است - آزار انسان‌ها، مخصوصاً کودکان مظلوم و بی پناه را آن هم در محیط خانه، اجازه نداده و نمی دهد و عقل و نقل همه دانشمندان، دینی و غیر دینی، آن را حرام، معصیت، گناه، ظلم و ایذاء می دانند.

### بهره‌گیری از اندیشمندان حوزه و دانشگاه

آقای سالازار: حضرت آیت الله! سرنوشت باعث شده که من کمی دیرتر خدمت شما برسم و از نظراتتان استفاده کنم و فکر می‌کنم که شاید این زمان را از دست داده‌ام. مطالبی که شما می‌فرمایید ایده‌هایی است که در بسیاری از جنبه‌ها، ما هم در حیطه کاری خود و مسیحیت آن‌گونه فکر می‌کنیم. البته این بحث، موضوع پیچیده‌ای است؛ نگاهی تکنیکی و فنی است و با نگاهی که شما از بُعد مذهبی دارید متفاوت است و ما آن دانش مذهبی را نداریم که بتوانیم آن‌قدر وسیع و گسترده به موضوع نگاه کنیم ولی شما می‌توانید به صورت جامع و از نگاه مذهبی به موضوع بنگرید.

آیت الله العظمی صانعی: البته تخصص و تعهد، خیلی کارساز است. امام می فرمود: دانشگاه و حوزه دو بالی هستند که انسان‌ها با آن پرواز می کنند، فن و دانش، ایمان و علم، باید هر دو با هم باشند.<sup>۱</sup>

آقای سالازار: ما باید از این فرصت استفاده کنیم و فقط تئوریک صحبت نکنیم و برای کار عملی آن هم، یک برنامه ریزی جدی داشته باشیم.

آیت الله العظمی صانعی: کار عملی امثال بنده همین صحبت‌ها و بازگویی مسائل است و با توجه به شرایط، کار دیگری از دست ما بر نمی آید.

آقای سالازار: همان‌طور که اشاره فرمودید، من امیدوارم که ارتباطم را در تهران با متفکران مذهبی و تحصیل کردگان دانشگاه بیشتر کنم، ولی به راهنمایی‌های شما بیشتر احتیاج داریم و علاقه‌مند هستیم که از نظرات شما درباره آیین دادرسی نوجوان‌ها مانند: اعدام آنها - یعنی کودکان زیر ۱۸ سال -، بحث جلوگیری از ویروس HIV در جامعه استفاده کنیم، البته اگر بتوانیم ترکیبی از یک شورای غیر رسمی را تشکیل بدهیم و در خدمت شما هم از مباحث اسلامی سود ببریم و به ما مشورت دهید، بسیار عالی خواهد بود.

## آموزش لازم برای جلوگیری از ایدز

آیت الله العظمی صانعی: بله بنده هم بر این نظر هستم که شما دیدگاه‌هایتان را به دانشمندان حوزه و دانشگاه انتقال دهید و با یکدیگر تبادل نظر داشته باشید. باید سطح فرهنگ جامعه را با این گونه ارتباطات و طرح نظرات بالا برد؛ مطمئن باشید در همین حد هم اثر می‌گذارد.

اما در باره مسأله ایدز: ما قبلاً هم دیدگاه‌هایمان را راجع به این مسأله انتقال داده‌ایم، اما وجود یک سری افراد ناآگاه و انحصارطلب، مانع انتشار آنها شد. بنده تأکید کردم که آموزش و تبلیغ این موضوع را باید از سطح مدارس آغاز کرد. باید به بچه‌ها یاد بدهند و فرهنگ آنها را بالا ببرند. درست به خاطر دارم که پس از طرح این موضوع، بعضی‌ها فریاد بر آوردند که مروجین این مسأله، قصد رواج فساد و فحشاء دارند! ولی ما آنچه را که صحیح بدانیم می‌گوییم، البته نقش رسانه‌های عمومی نیز در تثبیت این مسأله بی‌تأثیر نیست، با تبلیغات رسانه‌ای، سطح فکری مردم و خانواده‌ها بالا می‌رود، ولی انتقال فرهنگ صحیح و شناخت این معضل اجتماعی، باید در مرحله نخست از طریق آموزش و پرورش و در سطح مدارس صورت بگیرد و بچه‌ها باید از همان سنین کودکی با این فرمول آشنا شوند و سپس آهسته آهسته، مراحل بعد را بیاموزند و در این صورت است که فحشاء و فساد کم می‌شود و آلودگی‌ها از بین می‌رود.



# مجازات اعدام برای نوجوانان

## الف) دیدگاه فقها پیرامون جاری نبودن حدود در زمان غیبت

اما در رابطه با اعدام: به نظر بنده مجازات اعدام، قابل پیشگیری است و آن دو راه دارد:

الف؛ یا باید به دیدگاه علمای متقدمی مانند: محقق<sup>۱</sup> و علامه حلی<sup>۲</sup>؛ یا فقهای معاصرین مانند: میرزای قمی<sup>۳</sup> و مرحوم حاج سید احمد خوانساری<sup>۴</sup>،

---

۱. المختصر النافع فی فقه الإمامیة، ص ۱۱۵: «... و کذا الحدود لا ینفذها إلاّ الإمام أو من نصبه ...».

۲. تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۴۵، مسأله ۲۶۵: «لا یجوز لأحد إقامة الحدود إلاّ الإمام أو من نصبه الإمام لإقامتها، و لا یجوز لأحد سواهما إقامتها علی حال».

۳. جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۱۳: «اما اثبات زنا و لواط به همان نهجی است که در محل خود مسطور است که باید به اقرار چهار مرتبه یا چهار شاهد به تفصیلی که مذکور است در کتب علماء. و چون حقیر در اجرای حدود در زمان غیبت امام علیه السلام توقف دارم، ثمره در بیان این نیست؛ لکن حاکم شرع، یعنی مجتهد عادل، شاید چنین شخصی را به مقتضای حال تعزیر می تواند کرد. و بهتر این است که این شخص توبه کند و صاحب حق هم اسقاط حق خود بکند و عفو کند تا آن که حد هم ساقط شود؛ چون از جمله حقوق الناس است».

۴. جامع المدارک، ج ۵، ص ۴۱۱: «و أما إقامة الحدود فی غیر زمان الحضور و زمان الغیبة فالمعروف عدم جوازها و ادّعی الإجماع فی کلام جماعة علی عدم الجواز إلاّ للإمام علیه السلام أو المنصوب من قبله ...».

برگردیم و بگوییم مجازات‌ها مانند سنگسار، دست بریدن و اعدام، مربوط به زمانی است که امام معصوم علیه السلام حاضر باشد. ما به راحتی می‌توانیم این دیدگاه را در قانون هم بگنجانیم. با این کار، قانون خدا هم تعطیل نمی‌شود زیرا با تشخیص حاکم شرع جامع الشرائط، می‌توان فرد مرتکب جرم را تعزیر کرد که خود فایده پیشگیری را هم در پی دارد.

#### ب) عدم اثبات برخی حدود بر اساس آئین دادرسی اسلام

ب؛ یا این که در آئین دادرسی دخالت کنیم، چون با سخت‌گیری‌هایی که برای اثبات آن در آئین دادرسی اسلام شده، هیچ وقت در محکمه اثبات نخواهد شد، زیرا در دادسرا دو راه اثبات وجود دارد:

۱. یا این که فرد خطا کار، چهار مرتبه اقرار کند، اقراری که از وجدان دینی‌اش سرچشمه گرفته باشد، نه از روی ترس، شکنجه و یا سلول انفرادی. که این از امتیازات اسلام است. اسلام می‌خواهد جامعه به جایی برسد که اگر کسی چنین گناه بزرگی را کرد، وجدان دینی‌اش او را ناراحت کند، توبه کرده و آزادانه بیاید در خواست مجازات کند.

۲. و یا این که چهار نفر انسان عادل، مثل مرجع تقلید یا امام جمعه و جماعت و یا هر کس دیگری که صفت عدالت در او ثابت باشد، هر چهار نفر با هم به محکمه بیایند و شهادت بدهند که ما ارتکاب چنین گناهی - مثلاً زنا - را با چشم خود، آن هم به نحو جزئی و کیفیت خاص

آن، دیده‌ایم و اگر این چهار نفر، همزمان در محکمه حاضر نشوند و حتی یک نفر دیرتر از سه نفر دیگر بیاید، طبق آیین دادرسی اسلام، آن سه نفر باید تنبیه شوند یعنی شلاق بخورند؛ برای این که اسلام نمی‌خواهد پرونده امور منافی عفت در جامعه باز شود. زیرا اسلام، دین رحمت و بخشش است و می‌خواهد مسأله را مخفیانه بین مرتکب گناه و خدای خود، با توبه حل کند و نمی‌خواهد باعث بسط منکرات در جامعه شود. قاضی هم حق ندارد، با شنود، ضبط مکالمات، کنترل تلفن، عکس‌برداری و قرینه‌های دیگر، این مسأله را اثبات کند. ما در فقه شیعه روایات زیادی داریم که نشان دهنده روح عدالت، بخشش و عفو است. مناسب است نمونه‌ای را اشاره کنم:

#### تلاش حضرت علی علیه السلام برای جاری نکردن حکم سنگسار

زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ پاکم کن. خداوند تو را پاکیزه بدارد؛ چرا که عذاب دنیا از عذاب دائمی آخرت آسان‌تر است. حضرت فرمود: از چه گناهی تو را پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام. حضرت به وی فرمود: آیا تو شوهرداری یا نه؟ آن زن عرض کرد: شوهر دارم. حضرت فرمود: آیا شوهرت نزد تو حاضر بود یا غایب از تو؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و زایمان کن، آن‌گاه نزد من بیا و چون زن رفت به گونه‌ای که دیگر زن سخن حضرت را نمی‌شنید. حضرت فرمود: خدایا! این یک شهادت. پس از مدتی، آن زن نزد

حضرت آمد و عرض کرد: زایمان کردم؛ هم اکنون مرا پاک‌ساز. حضرت - به گونه‌ای که آن زن را نمی‌شناسد - پرسید: ای کنیز خدا، تو را از چه پاک‌سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام؛ مرا پاک‌ساز. حضرت فرمود: آیا آن زمان که چنین کاری کردی، شوهر داشتی؟ آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: شوهرت حاضر بود یا غایب؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و فرزندت را شیرده؛ دو سال کامل آن گونه که دستور خداست. راوی گوید: زن بازگشت و چون به جایی رسید که سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این دو شهادت و چون دو سال گذشت، زن آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، دو سال به این بچه شیر داده‌ام؛ هم اکنون مرا پاک‌ساز. حضرت - به گونه‌ای که گویا آن زن را نمی‌شناسد - از وی پرسید: تو را از چه پاک‌سازم؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! من زنا داده‌ام؛ مرا پاک‌ساز. حضرت فرمود: آن زمان که چنین کردی، شوهر داشتی؟ آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: آیا شوهرت آن زمان که چنین کردی، غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: وی حاضر بود. حضرت فرمود: برو و از فرزندت سرپرستی کن تا آن زمان که فرزند، درک خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاه سقوط نکند. آن زن در حالی که می‌گریست، بازگشت. چون زن رفت و دیگر سخن امام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این سه شهادت. عمرو بن حریث [ واقعا یک آدم ناآگاه از آنچه که

حضرت چه در سر دارد و به خیال اینکه می تواند با دخالت بیجای خود کاری کرده باشد! [در بین راه با این زن روبه رو شد. از وی پرسید: چرا گریه می کنی؟ آن زن گفت: من به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده و از وی درخواست کرده‌ام که مرا پاک سازد [اما] ایشان به من فرموده است: از فرزندت سرپرستی کن تا زمانی که عقل خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاهی سقوط نکند و من می ترسم که مرگم فرارسد و حضرت، مرا پاک نساخته باشد. عمرو بن حریث به آن زن گفت: نزد حضرت بازگرد؛ من عهده‌دار سرپرستی فرزند می شوم. آن زن باز گشت و گفته عمرو بن حریث را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بازگفت. امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه‌ای که گویا نمی‌داند، از آن زن پرسید: چرا عمرو بن حریث فرزند تو را سرپرستی می‌کند؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آن زمان که این کار را کردی، شوهر داشتی؟ آن زن گفت: آری. حضرت فرمود: شوهرت غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: حاضر بود. در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، چهار شهادت برای تو علیه این زن ثابت شد، [ ... ]<sup>۱</sup>

در ادامه این ماجرا امام علیه السلام از عمرو بن حریث سخت بر آشفت و با حالتی ناراحت گفت: مگر من خودم نمی‌توانستم چنین کاری بکنم، من می‌خواستم بر این زن

۱. الکافی، ج ۷، ص ۱۸۶ - ۱۸۷، باب صفة الرجم، باب آخرمه، ح ۱.

حدّ جاری نشود، رهایش کردم، بهانه آوردم، تو حالا آمده‌ای و می‌خواهی ضمانت کنی؟! چنین دادرسی‌ای در کجای دنیا پیدا می‌شود؟!

پس می‌توان با استفاده از روایات شیعی و فقه اسلامی، قانون را طوری نوشت که چنین مجازات‌هایی مانند سنگسار و شلاق اجرا نشود. مضافاً به این که تدوین چنین قوانینی، با قانون اسلامی نیز مغایرت ندارد. چرا که معیار، موازین اسلام است منتهی جامعه، هنوز به آن درجه از رشد نرسیده است. البته باید در پاسخ آنهايي که می‌گویند اگر چنین شود، اجرای احکام و قانون خدا تعطیل می‌شود، باید گفت: چنین نیست، این یک بینش و برداشت از قانون خداست، نه این که قانون خدا تعطیل بشود.

اما بنده نیز در جواز اجرای حدود در زمان غیبت، تأمل دارم، ولی همانطور که گفتم در زمان غیبت اگر بر محکمه، انجام اعمال خلافی مانند زنا ثابت شد، حاکم جامع الشرایط می‌تواند او را به جای حدّ، تنبیه و تعزیر کند، ولی همان گونه که قبلاً گفته شد آیین دادرسی اسلام به گونه‌ای سخت‌گیری می‌کند که چنین موضوعی اصلاً تحقق نمی‌پذیرد.

آقای سالازار: بنابراین، به نظر می‌رسد احکام اسلامی در این موارد در حقیقت یک موضوع اخلاقی پیشگیرانه است چون در عمل اجرا نمی‌شود.

آیت الله العظمی صانعی: بله! اسلام هم نخواستہ است جرم ثابت شدہ، و حکم اجراء شود و فقط اگر ثابت شد باید تنبیه بشود. مانند همین مجازات‌هایی کہ امروز در دنیا برای اعمال منافی با عفت اجرا می‌شود، و باید روان‌شناسان و جرم‌شناسان متخصص فن بنشینند و کیفیت و کمیت تنبیه را مشخص کنند، ولی اجرای حدود را برای زمان حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه بگذاریم، در آن وقت ایشان اگر بخواهند اجرا می‌کنند، اگر اشکالی هم ایراد شود، خود آن حضرت پاسخگوست. بنابراین، از نگاه اسلام و تشیع می‌توان این جواب را داد کہ در باب حدود، مثل سنگسار، بنابر نظر میرزای قمی رحمته الله و برخی دیگر از فقہاء، زمان اجرا مربوط به زمان امام معصوم عجل الله تعالی فرجه است و امروز فقط باید مجازات‌هایی مثل مجازات‌های معمول دنیا داشته باشیم.

### ج) قصاص مجرم کمتر از ۱۸ سال

اما در باب قصاص: بنده معتقدم کہ اگر دو تا قانون خوب در اسلام داشته باشیم یکی از آنها قصاص است.<sup>۱</sup> چون در قانون قصاص، هم حق صاحب خون رعایت شده، هم عاطفه و امنیت مردم.

در قانون قصاص، حق آزادی و اختیار اولیای دم رعایت شده و به آنها اختیار می‌دهد کہ به جای خون

---

۱. ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾: «ای خردمندان، شما را در قصاص، حیات و زندگانی است.» (البقره (۲)، آیه ۱۷۹).

مقتول، بتوانند انتقام بگیرند؛ یا ببخشند؛ یا در عوض آن دیه بگیرند و ببخشند و یا مثلاً به او پیشنهاد بدهند که اداره صد تا بچه یتیم را به عهده بگیرد و سپس ببخشند، و اگر ببخشند، ثواب بیشتری دارد. پس در اینجا حق مردم و آزادی آنها رعایت شده است. برای این که قانون، آزادی را محدود می کند. اما اگر بگوییم آنها در استیفای حق خود محیر نیستند و باید قاتل را این گونه که ما می گوییم مجازات کنند، اختیار و آزادی اولیای دم سلب می شود، زیرا شاید آنها مجازات دیگری در نظر داشته باشند.

اما قانون قصاص نسبت به زیر ۱۸ سال؛ اگر این فرد که مرتکب جنایت شده، دارای رشد عقلی بوده و می فهمد کشتن یعنی چه؟ می فهمد مجازات کشتن، کشته شدن است و درک می کند که یک خانواده ای را بی سرپرست کردن یعنی چه! و به آن آگاهی دارد و از روی عمد تصمیم گرفته آدمی را بکشد - نه این که اتفاقی، بلکه مصمم است فردی را بکشد -، در این صورت مجازاتش با بقیه افراد جامعه تفاوتی ندارد.

البته اگر در مجازات ها بیاییم و سن را بر اساس ۱۸ سال قرار بدهیم، بسیار درست است، چرا که امروز در دنیا هم مجازات کودکان با بزرگسالان فرق دارد، اما نسبت به قصاص در مورد جنایت عمدی و با برنامه - ریزی قبلی، بزرگ و کوچک فرقی ندارند. باید به آنهایی که به قصاص انتقاد دارند و می گویند زیر



۱۸ سال را نمی‌شود قصاص کرد گفت: با یک فرد هفده سال و نه ماهه که به اندازه یک آدم ۲۵ ساله می‌فهمد و مثل او تصمیم می‌گیرد و مرتکب قتل و جنایت می‌شود؛ می‌خواهید چکار کنید؟! اگر مجازات چنین کودک‌کی را ما - فارغ از حکم شرع - معین کنیم، آزادی انسان‌های صاحب حق - خون - را سلب کرده‌ایم. یعنی اگر به صاحبان خون بگوییم: شما حق ندارید مجازات به مثل کنید، و یا حق ندارید ببخشید؛ علاوه بر تضييع حق، عاطفه آنها را هم از بین برده‌ایم. در یک جمله: قانون قصاص، مانند یک مثلثی است که دولت، ملت و صاحب خون در آن مشترک هستند.

### تساوی حقوق مسلمان با غیر مسلمان

در انتهای این بحث ضروری است که افکار شما را بیشتر با مباحث حقوق بشر نسبت به غیر مسلمانان، از نگاه اسلامی آشنا سازم. بسیار شنیده‌اید که در اسلام احکام کفار از مسلمان‌ها جدا است. به عنوان نمونه: آنها از مسلمانان ارث نمی‌برند، نمی‌توان با آنها ازدواج کرد، خون‌بهای آنها خیلی اندک است، اگر کسی کافری را بکشد قصاص ندارد و خیلی از احکام دیگر که در رساله‌ها و کتاب‌ها هست.

به نظر و عقیده ما، در اینجا یک اشتباهی در ترجمه لفظ و اصطلاح کافر شده و این مسائل و احکامی که مطرح کردم همگی مربوط به کافر است نه مطلق غیر مسلمان. کافر یعنی: کسی که می‌داند اسلام حق است ولی از روی عناد و لجاجت حق را پوشانده و انکار می‌کند و در عمل علیه اعتقادات مسلمین تبلیغ می‌کند. این سنخ از کافر منافعش در این است که دشمنی کند، منطقی، علم و دانش هم نمی‌تواند آنها را کنترل کند و مانع دشمنی‌شان شود، چون منافع و خواسته‌های سیاسی‌شان و هوای نفس آنان در انکار پس از علم است، و اگر چه وجدان و فطرت می‌تواند آنها را کنترل کند، اما اسیر لجاجت خویش هستند. چنین شخصی نمی‌تواند با فرزند من ازدواج کند و نمی‌تواند از اموال من ارث ببرد. البته ناگفته نماند که شاید این گونه افراد کافر حق‌گریز، در جمعیت چند میلیاردی دنیا، تعداد اندکی باشند. ما معتقدیم این گروه، از نظر

حقوقی مانند حق ازدواج با مسلمین، تساوی در قصاص و مسائل ارث، با مسلمانان متفاوت هستند. این حکم عادلانه بوده و هیچ تبعیضی در کار نیست، درست هم می‌گوییم، اما بقیه انسان‌ها - که بهتر است به آنها اطلاق غیر مسلمان بکنیم - هیچ فرقی با ما ندارند و یک مسلمان می‌تواند با یک دختر غیر مسلمان ازدواج کند و یا بر عکس. البته اگر یک ایرانی نتواند مثلاً با یک انگلیسی ازدواج کند، به قوانین کشور بر می‌گردد، و گرنه، همه انسان‌ها برابر هستند و اسلام، کافر لجوج و عنود که دشمنی می‌کند را محکوم کرده نه هر غیر مسلمان را.<sup>۱</sup>

اگر ما چنین اندیشه‌ای را بسط دهیم و بگوییم که چند میلیارد جمعیت دنیا، غیر مسلمان، و نه کافر لجوج هستند و احکامشان برابر است، توانسته‌ایم بدینی میلیاردها انسان را نسبت به اسلام برطرف کنیم. من در گفتگو با روزنامه شرق الاوسط نیز بر روی این مسأله تأکید کردم و از قرآن استدلال عقلی و اندیشه‌ای آوردم که کافر با غیر مسلمان فرق دارد و هفت میلیارد جمعیت روی زمین، غیر مسلمان‌اند نه کافر.<sup>۲</sup> البته این بحث مفصلی را می‌طلبد و مربوط به زیر بنای فکری اسلام است. ما اگر می‌توانستیم

---

۱. برای اطلاع بیشتر از مباحث استدلالی تساوی حقوق مسلمان با غیر مسلمان از دیدگاه آیت الله العظمی صانعی نک: مجموعه فقه و زندگی؛ ج ۲: (برابری قصاص مسلمان و غیر مسلمان)؛ ج ۳: (برابری دیه مسلمان با غیر مسلمان) و ج ۹: (ارث غیر مسلمان از مسلمان).  
۲. درباره مبحث کفر و کافر و حدود و ثغور و همچنین اقسام آن نک: فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسيلة (کتاب الإرث) ۱: ۱۵۳.

در کنفرانسی بین المللی یا منطقه‌ای حضور پیدا کرده و مطالب خود را مطرح می‌کردیم، می‌توانستیم بسیاری از مشکلات با دیگر ادیان و انسان‌ها را، حل کنیم. درست به‌خاطر دارم که چند سال پیش هیأتی از دانشمندان مسیحی و سنی از آمریکا با ما دیدار داشتند، در آنجا به همین نکته اشاره کردم؛ وقتی آنها را با همین دیدگاه آشنا کردم، بسیار اظهار خوشحالی کردند.

آقای سالازار: این مطالب در واقع می‌تواند خمیرمایه یک پژوهش و تحقیق کاربردی قرار گیرد.

آیت الله العظمی صانعی: همین خمیرمایه، مطلبی اساسی است تا بتوانیم بشریت را به آموزه‌های اسلام نزدیک کنیم.

آقای سالازار: در واقع همکاری‌هایی که ما الآن با دانشگاه مفید قم داریم، پیدا کردن این تفسیرهای متفاوت و آشنا ساختن جهان با این دیدگاه‌ها است.

آیت الله العظمی صانعی: خیلی خوب است! آشنا ساختن بشریت با تفسیرهای عقلانی از اسلام و واقعیت‌های متجلی از آن، خدمت به انسانیت است. شما تلاش کنید و از قول بنده نیز نقل کنید که اسلام همه انسان‌ها را با مسلمانان، در حق، یکی می‌داند و تنها برای کفار معاند و لجوج برخی حقوق مساوی را قائل نیست.

آقای سالازار: با همین مطالب مختصری که از اسلام مطرح کردید، مرا بیشتر تشویق کردید که مسلمان بشوم!

آیت الله العظمی صانعی: شما درست می‌گویید، همان طور که قبلاً گفتم اگر ترتیبی داده شود تا ما اصول صحیح اسلامی را طی یک کنفرانسی ارائه بدهیم، مطمئن باشید که بشریت و عقلای آنها به اسلام گرایش پیدا می‌کنند، زیرا اسلام، سخنی که خلاف عقل و اندیشه باشد، ندارد. زیرا اسلام، دین آسانی و سهولت است و اگر تبلیغاتی علیه اسلام می‌شنوید، مربوط به متحجرین و ناآگاهان است.

آقای سالازار: در بقیه ادیان دنیا هم متعصّبین و متحجّرین زیادی وجود دارد و شاید ما بتوانیم با این همکاری، آنها را نیز دعوت به اصلاح کنیم.

آیت الله العظمی صانعی: اگر این فرهنگ تبلیغ شود، همه تعصب‌ها کنار می‌رود و همه با نوراتّیت اسلام آشنا می‌شوند.

آقای سالازار: در واقع در باره گفتگوی تمدن‌ها به جز مخالفت با جنگ میان آنها با نادیده گرفتن تمدن‌ها هم، باید ابراز مخالفت کرد.

آیت الله العظمی صانعی: بله! نادیده گرفتن دیگر تمدن‌ها امری اشتباه است. من زمانی که آقای خاتمی

ایده گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کرده بود به ایشان گفتم: شما بیایید در مسأله تمدن‌ها، همین خمیرمایه را مطرح کنید، و آن وقت خواهید دید، همه چیز حل می‌شود. همه مشکلات ما از اینجا ناشی می‌شود که نمی‌توانیم دیگران را تحمل کرده و این افکار را گسترش دهیم. البته ناگفته نماند که همه این اصول را ما از شخصیت‌های بزرگی مانند: مقدس اردبیلی، میرزای قمی و امام خمینی داریم، پیشینیان ما بودند که ما را به اینجا رسانده‌اند. در جهان معاصر هم، امام خمینی با روشنگری‌هایشان به ما درس پیشرفت و مقاومت دادند. ایشان هم در مقابل حمله متحجران مقاومت کردند، ما نیز به پیروی از ایشان، در بسط این اندیشه‌ها، مقاومت می‌کنیم. ما به آنها دعا می‌کنیم و به روح بلندشان درود می‌فرستیم که چنین فضایی را برای ما مهیا ساختند تا با الهام از آنها، تمام این اصول را به صورت مکتوب منتشر سازیم.

آقای سالازار: از شما خیلی متشکرم که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید.

آیت الله العظمی صانعی: موفق و مؤید باشید، إن شاء الله.

## حرمت کودک آزاری در فتاوی حضرت آیت الله العظمی صانعی

**سؤال:** آیا می‌توان کودک را از سرپرستی پدر  
و مادر کودک آزار - که در مراجع قانونی به  
اثبات رسیده است - خارج کرد؟

**جواب:** به عنوان دفع منکر و آزار و اذیت، نه تنها جایز  
است، بلکه واجب می‌باشد؛ لیکن به هر حال باید و به هر  
نحو ممکن آنها را وادار به عمل به تکلیف واجب حضانت  
و تربیت نمود تا هم به تکلیف و وظیفه واجب خود عمل  
نمایند و هم بار و زحمت فرزندداری - که آنها سبب آن  
بوده‌اند - به عهده دیگران نیفتد.<sup>۱</sup> (۸۲/۱۱/۲۰)

**سؤال:** حدّ شرعی تنبیه چیست و بیش از آن چه  
حکمی دارد؟

**جواب:** در راستای ادب و تربیت کودکان توسط  
والدین، تنها زدن حداکثر پنج ضربه و یا شش ضربه نه  
زیادتر، آن هم با انحصار راه تربیت به آن و در مسیر  
جلوگیری از فساد اخلاقی و ارتکاب کارهای ناشایست و  
به شرط این که ضربه به طور سخت و موجب زخم شدن و  
یا تغییر رنگ پوست نباشد، اجازه داده شده؛ و ناگفته نماند  
با آن که امروز تربیت اولاد و رشد استعدادهای آنان خود  
دارای رشته بسیار با اهمیت و دارای علما و متخصصین

---

۱. مجمع المسائل، ج ۲، س ۱۱۷۸.

می‌باشد، نیاز به تنبیه بدنی - که معمولاً مانع از تربیت و رشد استعدادهاست - بسیار نادر بوده و هست، و بر همه قدرت‌های تبلیغی و فرهنگی است که راه‌های احسن تربیت و ادب و فرهنگ را تبلیغ نموده تا طبعاً پدران و مادران مهربان و همه مریبان از آن استفاده کنند و راه کودک آزاری مسدود گردد، و باید همگان را به سیره رسول گرامی اسلام ﷺ در جلوگیری از تربیت و ادب هنگام غضب و خشم متوجه ساخته تا ادب و تربیت همراه با عاطفه و حاکمیت عقل و علم و خرد انجام گیرد، چرا که حالت خشم و غضب در هنگام ادب و تربیت، همه جهات عقلانی و علمی و انسانی تربیت را مستور نموده و پرده و حجاب سخت و آهیننی بر روی همه آنها قرار می‌دهد که نعوذ بالله منه.<sup>۱</sup> (۸۲/۱۱/۲۰)

**سؤال:** کودک آزاری در شرع به چه مواردی اطلاق می‌شود؟ و حکم شرعی والدین کودک آزار چیست؟

**جواب:** تشخیص نسبت به محاکم، با قانون است و نسبت به خود افراد بین خود و خدا موارد آن معلوم و روشن است، گرچه داری موارد مختلفه است و همه آنها حرام است؛ چون آزار به انسان‌ها بدون تفاوت در آزاردهنده و آزارشونده و مراتب آن به حکم عقل و شرع حرام است.<sup>۲</sup> (۸۲/۱۱/۲۰)

۱. همان، س ۱۱۸۲.

۲. همان، س ۱۱۸۳.



**سؤال:** همان طوری که مستحضرید این روزها پدیده مذموم «کودک آزاری» به شکل گسترده‌ای در جامعه رایج شده است، لذا به منظور کمک به شناسایی و کنترل این آسیب اجتماعی، دیدگاه‌ها و رهنمودهای حضرت عالی می‌تواند ما را یاری نماید.

**الف.** با عنایت به این که درصد زیادی از موارد کودک آزاری در محیط امن خانه اتفاق می‌افتد، آیا شرع مقدس، والدین را در انجام این عمل ضد انسانی، مخیر دانسته است؟

**ب.** کودک آزاری از سوی والدین، از نظر شرع مقدس جایز است یا حرام؟

با توجه به عنایت ویژه حضرت امام (ره) در خصوص اجتهاد به روز، آیا امروز که مسأله کودک آزاری در حال تبدیل شدن به یک بحران در جامعه است، می‌توان یک راهکار یا حکم شرعی را برای رفع این مشکل به کار گرفت؟

**ج.** آیا تغییر قانون حمایت از کودکان و نوجوانان (که تا حدّی والدین را در تنبیه کودک مجاز دانسته است) اشکال شرعی دارد؟

**جواب:** جواب سؤال علاوه بر روشن بودنش، از خود سؤال هم معلوم می‌باشد؛ چون هیچ شرع و قانونی چه رسد به شرع مقدس اسلام که دینی الهی است، آزار انسان‌ها چه رسد به کودکان مظلوم و بی‌پناه آن هم در محیط در بسته

خانه را اجازه نداده و نمی‌دهد، و عقل و نقل و همه علما و فقها اجماعاً آن را حرام و معصیت و گناه و ظلم و ایذا می‌دانند؛ و ناگفته نماند که به حکم اطلاق ادله حرمت ظلم و اذیت، فرقی بین ایذای جسمی و روحی نمی‌باشد و هر دوی آنها حرام است و مرتکبش به علاوه از ضمان و لزوم جبران خسارت و ضرر وارده به کودک، همانند ضرر به دیگران، مستحق تعزیر هم می‌باشد. پس آزار کودکان از طرف والدین، جایز نبوده و مخیر در آن نبوده و نیستند و کودک آزاری از طرف آنها در شرع مقدس، حرام و معصیت می‌باشد، بلکه عمده و غالب انواعش - اگر نگوییم همه‌اش - از معاصی کبیره است، این بود بیان حکم کلی مسئله؛ و اما راجع به رفع معضل مفروض در سؤال، قبل از مطلب بلند و بالای نقل شده از فقیهی همانند امام امت (سلام الله علیه) راهکار جلوگیری از آن مانند راهکارهای جلوگیری از ظلم به دیگران در اسلام پیش بینی شده و بر همگان مخصوصاً دولت مردان قانونگذاری و اجرا، تشکیل محاکم، جلوگیری از ایذا و به فریاد چنان مظلومان بی پناه رسیدن، واجب شرعی و عقلی است، بلکه بر آنها به علاوه از تکلیف، یک حق هم می‌باشد چون هر مظلومی بر حکومت، حق رفع ظلم از خودش را دارد و حکومت باید جلوی هرگونه ایذا و اذیت را گرفته و عدالت را اجرا نماید، و مسأله حمایت، قاعدتاً همان حضانت و سرپرستی و تربیت کودک و حفظ بدن و روح و جان او می‌باشد که بر پدر و مادر واجب شده است. آری، در راستای ادب و تربیت

کودکان از طرف آنها، تنها زدن حداکثر تا پنج ضربه و یا شش ضربه نه زیادت، آن هم با انحصار راه تربیت به آن و در مسیر جلوگیری از فساد اخلاقی و ارتکاب کارهای ناشایست و به شرط این که ضربه به طور سخت و موجب زخم شدن و یا تغییر رنگ پوست نباشد، اجازه داده شده، و ناگفته نماند با آن که امروز تربیت اولاد و رشد استعدادهاى آنان خود رشته بسیار با اهمیت و دارای علما و متخصصین می‌باشد، نیاز به تنبیه بدنی - که معمولاً مانع از تربیت و رشد استعدادها است - بسیار نادر بوده و هست و بر همه قدرتهاى تبلیغی و فرهنگی است که راههای احسن تربیت و ادب و فرهنگ را تبلیغ نموده تا طبعاً پدران و مادران مهربان و همه مریبان، از آن راهها استفاده کنند و راه کودک آزاری مسدود گردد، و باید همگان را به سیره رسول گرامی اسلام ﷺ در جلوگیری از تربیت و ادب هنگام غضب و خشم متوجه ساخت تا ادب و تربیت همراه با عاطفه و حاکمیت عقل و علم و خرد انجام گیرد؛ چرا که حالت خشم و غضب در هنگام ادب و تربیت، همه جهات عقلانی و علمی و انسانی تربیت را مستور نموده و پرده و حجاب سخت و آهنینی بر روی همه آنها قرار می‌دهد که نعوذ بالله منه.<sup>۱</sup>

(۸۲/۷/۲۱)

**سؤال:** والدین در تربیت فرزندان تا چه اندازه حق تأدیب دارند، و آیا از دیه معاف هستند؟

**جواب:** تأدیب باید به غیر از زدن انجام گیرد، و در صورت وارد آمدن ضربه‌ای به فرزند، دیه از آنان ساقط نمی‌شود.<sup>۱</sup> (۸۲/۶/۲)

**سؤال:** معلمان و مربیان تعلیم و تربیت، تا چه اندازه در تأدیب مجاز و معاف از دیه هستند؟

**جواب:** نباید کودک را مورد ضرب و اذیت قرار داد و تأدیب و تعلیم باید به غیر از چنین اعمالی انجام گیرد و به هر حال، دیه که به عهده انسان آمد، مانند بقیه دیون است که باید پرداخت شود و عسر، سبب سقوط آن نمی‌گردد.<sup>۲</sup> (۸۲/۶/۲)

### تشکیل نظام ویژه دادرسی برای کودکان و نوجوانان

**سؤال:** با توجه به این که در سنین کمتر از هجده سال، کودکان و نوجوانان آن چنان رشد عقلی و فکری پیدا نکرده‌اند و به یک معنی، مستحق توجه و کمک ویژه‌ای هستند تا بتوانند نقش خود را در جامعه ایفا کنند. و امروزه دنیا به این فکر افتاده (با تهیه کنوانسیون حقوق کودک که مورد پذیرش بیش از ۱۸۶ کشور جهان نیز قرار گرفته و جمهوری اسلامی ایران نیز در سنوات اخیر با حق شرط به این قانون پیوسته) که نظام دادرسی ویژه‌ای را برای افراد کمتر از هجده سال اعمال

۱. همان، س ۱۱۸۷.

۲. همان، س ۱۱۸۸.

نماید و در آن سیستم عمدتاً از نظام جایگزین استفاده می‌شود، به نظر حضرت عالی با توجه به وسعت اختیارات قضات خصوصاً در تعزیرات، آیا می‌توان نظام دادرسی ویژه‌ای برای آنان ترتیب داد تا در موارد تعزیری از یک نظام جایگزینی که در ترمیم شخصیت آسیب دیده آنها مؤثر است استفاده نمود. مثلاً به توییح شفاهی اکتفا نمود یا متهم را به یک مؤسسه تخصصی با مربیان اجتماعی که برای این منظور در نظر گرفته شده فرستاد، یا به یک مؤسسه پزشکی - تربیتی بر اساس توصیه یک پزشک واجد شرایط برای انجام تربیت صحیح فرستاد، یا صرفاً به جریمه نقدی اکتفا کرد یا کار اجباری بدون حقوق به نفع مؤسسات و انجمن‌های حقوقی عمومی زیر نظر و مراقبت قاضی، محکوم کرد و یا به هر شیوه جدیدی که در ساختار شخصیتی آنان نقش مؤثری داشته باشد و حالت بازدارندگی خود را نیز حفظ کند، حکم داد؟ و آیا در معنای تعزیرات، قایل به موارد خاصی هستید یا هر چیز و هر مؤسسه‌ای که حالت اصلاحی و بازدارندگی داشته باشد و در منع افراد از بزه اثر بخش باشد را تعزیر می‌دانید؟

**جواب:** جواز ترتیب نظام ویژه دادرسی برای جوانان کمتر از هجده سال که در سؤال آمده، به تعزیر نمودن

آنها به انواع تعزیرها و بازدارنده‌ها که به عنوان مثال ذکر شده، به نظر این جانب بلاشکال و بلامانع است، اگر نگوییم با فرض انحصار طریق بازدارنده به برخی از آنها در بعضی از افراد واجب و متیقن است، چه رسد به جواز، و وجه جواز را در حقیقت تعزیر و علت آن باید جستجو نمود؛ چون تعزیر لغةً و عرفاً و شرعاً عبارت است از: منع مجرم از تکرار جرم و دیگران از ارتکاب آن در حدی که مقدر است؛ یعنی کاری که به حَسَب متعارف و طبع می‌تواند مانع و رادع باشد، آنرا تعزیر می‌گویند و تعزیر هم به وسیله آن باید انجام گیرد. به عبارت دیگر، تعزیر مثل حدّ به معنای منع است و به کاری که مانع است، یعنی به خود جزا هم، حدّ و تعزیر گفته می‌شود. آری، تفاوت عمده آنها در تعین به حَسَب شرع و عدم تعین آن می‌باشد که در تعزیر، تابع نظر حکومت در بُعد قانونگذاری و کارشناسی می‌باشد، یعنی احتیاج به قانون مصوّب مجلس شورای اسلامی دارد و مراجعه به کتب فقهیه هر چه زیادتر باشد، حقیقت بودن تعزیر در منع و به ید حکومت بودن آن روشن می‌شود. علامه در تحریر<sup>۱</sup> در مبحث سیزده از مباحث احکام قذف می‌گوید:

«وهو [اشاره به تعزیر است] یکون بالضرب والحبس و التویخ» باید دقت نمود که علامه حتی تویخ را صریحاً در تعزیر کافی دانسته، و معلوم است که برای تویخ

۱. تحریر الأحکام، ج ۵، ص ۴۱۱.

خصوصیتی نیست؛ چون توییح مانند غیر آن از ضرب و حبس جزو حدود نیامده تا بگوییم از باب مشابهت با حدود است، بلکه معلوم است که به عنوان یک طریق از طرق مانعه ذکر شده. پس غیر آن هم از بقیه طرق به نظر ایشان، بلکه به نظر بقیه هم در تعزیر، کفایت می‌کند؛ و فقیه عالی مقدار و محقق بزرگوار در فقه، مرحوم فاضل اصفهانی، مشهور به فاضل هندی صاحب کشف اللثام<sup>۱</sup> در بحث تعزیر که در ذیل حدّ کذف متعرض آن شده می‌گوید: «ثم وجوب التعزیر فی کلّ محرّم من فعل أو ترک إن لم یتنه بالنّهی والتوییح ونحوهما فهو ظاهر؛ لوجوب إنکار المنکر، و أمّا إن انتهی بما دون الضّرب فلا دلیل علیه - إلى أن قال - ویمکن تعمیم التعزیر فی کلامه [أی کلام القواعد] و کلام غیره لما دون الضّرب من مراتب الإنکار». و این فقیه بزرگوار گویا برای جامعه امروز سخن می‌گوید و پاسخ به سؤال‌های امثال حضرت عالی را می‌دهد و مخصوصاً صراحت ذیل کلامش، هر گونه شبهه‌ای را در عدم جواز تعزیر به غیر زدن از مراتب انکار و بازدارنده زدوده و پاسخ فقهی عمیق را داده و شبیه عبارت کشف اللثام را کتاب فقهی نفیس و گرانقدر «جواهر»<sup>۲</sup> نیز دارد و این عبارات، به‌علاوه از بیان نظر خودشان و بیان مقتضای قواعد، نظر فقها را هم برای ما بیان نموده‌اند و از عبارات نقل شده، جهت و دلیل تعزیر هم روشن شد که همان جلوگیری و انکار منکر است،

۱. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۵۴۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۵۴، کتاب الحدود و التعزیرات.

لیکن باید به چیزی غیر از حدّ باشد و باید مانع و رادع باشد. پس تمام مناط، ردع و منع است، به هر نحو که حاصل شود و معلوم است جلوگیری و تعزیر و ردع از [عمل] محرمّ که نسبت به سن بعد از بلوغ معتبر است، و یا اصلاح مرتکب و جامعه و تأدیب که نسبت به قبل از بلوغ و بعد از تمیز معتبر است (اگر نگوییم که آنجا هم تعزیر به خاطر جلوگیری از کار خلاف و زشت است، به علاوه از اصلاح و تأدیب مرتکب) به حسَب موارد و اشخاص و محیط‌ها و مکان‌ها و زمان‌ها و غیر آنها از خصوصیات مختلف است و این نظر کارشناسان تربیتی جامعه و نظر جرم‌شناسان و علمای جزاء و حقوق جزایی و نظر قانونگذار است که می‌تواند ضابطه و قاعده و قانون را حسَب موارد معین نماید. حاصل کلام این که، جایز است و می‌توان به هر شیوه جدیدی که نقش مؤثری در بازدارندگی در ساختار شخصیتی نوجوانان قبل از هجده سال دارد، دست زد و دادرسی ویژه‌ای را برای آنان ترتیب داد، و گذشت که ترتیب شیوه جدید در بعضی موارد، نه تنها جایز است، بلکه اگر راه بازدارندگی منحصر به آن باشد، تعزیر به وسیله آن راه و روش جدید به خاطر وجوب تعزیر، لازم و واجب است.<sup>۱</sup> (۷۸ / ۱۱ / ۱۹)

---

۱. استفتائات قضایی، ج ۱، س ۵۰۴.



# کتابنامه

۱. قرآن حکیم، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، حکمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۲. احکام القرآن، محمد بن عبدالله معروف به ابن عربی، تحقیق محمد عبد القادر عطا، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۶ هـ.ق.
۳. احکام بانوان، یوسف صانعی، میثم تمار، قم، چاپ بیست و سوم، ۱۳۸۹ هـ.ش.

۴. *اختیار معرفة الرجال المعروف برجال*  
الكشّي، شيخ طوسی، تحقیق محمد تقی  
فاضل میبدی، سید ابوالفضل موسویان،  
چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۵. *استفتائات قضایی، یوسف صانعی،*  
پرتو خورشید، قم، چاپ چهارم،  
۱۳۹۰ هـ.ش.
۶. *امثال الحكم، علی اکبر دهخدا،*  
امیر کبیر، تهران.
۷. *بحار الأنوار، المجلسی، داراحیاء التراث*  
العربی، بیروت، چاپ سوم.
۸. *تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب*  
الإمامیة، علامه حلّی، تحقیق ابراهیم  
بهادری، مؤسسه امام صادق، چاپ اول،  
قم، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۹. *تذكرة الفقهاء، العلامة الحلّی، الحسن*  
بن یوسف بن المطهر، مؤسسة آل  
البيت، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۱۰. *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل*  
الشریعة، شیخ حرّ عاملی، تحقیق و نشر  
مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ  
دوم، بیروت، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۱۱. *تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، تحقیق*  
سید حسن موسوی خراسان، دارالکتب

- الإسلامية، چاپ چهارم، تهران، ١٣٦٥ هـ.ش.
١٢. جامع المدارك، السيد أحمد الخوانساری، محقق علی اکبر غفاری، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٣٦٤ هـ.ش.
١٣. جامع الشتات، میرزا ابوالقاسم ابن الحسن الجیلانی القمی، منشورات شوكة الرضوان، تهران، بی تا.
١٤. جواهر الكلام في شرح شرایع الإسلام، شیخ محمدحسن نجفی، دارالکتب الإسلامية، تهران، ١٣٧٤ هـ.ش.
١٥. رسائل فقهیه، الشیخ الأعظم الأنصاری، لجنة التحقيق تراث الشیخ الأعظم، مجمع الفكر الإسلامی، قم، الطبعة الثانية، ١٣٢٤ هـ.ق.
١٦. رساله توضیح المسائل، یوسف صانعی، انتشارات میثم تمار، چاپ شصت و دوم، ١٣٨٨.
١٧. السرائر، ابن ادريس حلی، تحقیق و نشر مؤسسه نشر اسلامی، چاپ پنجم، قم، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٨. السنن الكبرى، ابی بکر احمد بیهقی، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، دارالمعرفة، بیروت.

۱۹. صحیفه امام، روح الله الموسوی الخمينی (س)، ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۲۰. فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، نشر آرموس، چاپ دوم، قم، ۱۳۸۳ هـ.ق.
۲۱. فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیله، « کتاب القصاص »، یوسف صانعی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، تهران، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۲۲. من لایحضره الفقیه، الصدوق، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م.
۲۳. قانون مجازات اسلامی، نشر خورشید، تهران.
۲۴. قانون مدنی، نشر فروزش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۲۵. الکافی، ثقة الإسلام کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الإسلامیة، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۲۶. الفقه علی المذاهب الأربعة، عبدالرحمان الجزیری، دار الاحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۶ هـ.ق.

۲۷. *کشف اللثام، الفاضل الهندی، مؤسسة النشر الإسلامی، الطبعة الثانية، قم، ۱۴۲۲ هـ.ق.*

۲۸. *کفاية الاصول، آخوند شيخ محمد كاظم خراسانی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.*

۲۹. *كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ هـ.ق.*

۳۰. *اللمعة الدمشقیة في فقه الإمامیة، شهید اول محمد بن مکی عاملی، دارالفکر، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۸ هـ.ش.*

۳۱. *مجمع البيان في تفسير القرآن، امین الاسلام طبرسی، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، سید فضل الله یزدی طباطبایی، دارالمعرفة، بیروت.*

۳۲. *مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، مقدس اردبیلی، تحقیق مجتبی عراقی، علی پناه إشتهاردی، حسین یزدی، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۹ هـ.ق.*

۳۳. *مجمع المسائل، یوسف صانعی، میثم تمار، قم، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۸ هـ.ش.*

۳۴. مجموعه فقه و زندگی (شماره‌های ۲ و ۳ و ۴

و ۷ و ۹)، یوسف صانعی، فقه الثقلین، چاپ هفتم، قم، ۱۳۸۸ هـ.ش.

۳۵. المختصر النافع، المحقق الحلّی نجم

الدین، جعفر بن حسن، مؤسسه المطبوعات الدینیة، الطبعة السادسة، قم، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۳۶. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام،

شهيد ثاني زين الدين بن علي عاملی، تحقيق مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۹-۱۴۱۳ هـ.ق.

۳۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،

ميرزا حسين نوري، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، مشهد، ۱۴۰۷ هـ.ق.

۳۸. مستند الشيعة في أحكام الشريعة، ملأ

احمد نراقی، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، مشهد، ۱۴۲۰ هـ.ق.

۳۹. المغني و الشرح الكبير، ابن قدامه مقدسی،

دارالفکر، بيروت.

۴۰. المقنعة، شيخ مفيد، مؤسسه نشر اسلامی،

چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۴۱. الموطأ، مالک بن انس، تحقیق احمد راتب عرموش، دارالنفائس، چاپ دهم، بیروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.

۴۲. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ بیستم، تهران، ۱۳۸۷ هـ.ش.

۴۳. نهج البلاغه، عبده، مکتب الاعلام اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ.

۴۴. نهج الفصاحة، ابوالقاسم یانیده، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۵۶.

۴۵. الوسيلة، الى نيل الفضيلة ابن حمزه، نشر مکتبة آية الله مرعشی نجفی، اول، قم، ۱۴۰۸ هـ.

۴۶. ولایت فقیه، امام خمینی، سید روح الله موسوی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ دوازدهم، تهران، ۱۴۲۳ هـ.ق.

